



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کتابخانه

- آیه‌الله سید محمد باقر سیدان ○ مبانی فلسفه معارف شیخیه در عقاید و فرائض
- آیه‌الله سید علی عام الهادی ○ مبانی فلسفه عقاید و فرائض شیخیه
- سید ابوالاسلام محمد باقر ○ مبانی فلسفه معارف شیخیه
- وحدان باقر پورکاشانی ○ میزان معرفت و شهود
- حاج میرزا محمدباقر ○ تفکراتی که فراتر از تفکر و اندیشه‌های یونانی
- سید محمود خاکی ○ شیخیه در خصوص

مباحثه با استاد سیدان پیرامون کتاب تفکرات

مهر فی کتاب معرفت معارف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجله مکتب وحی سال اول شماره پنجم - بهار 1387

نویسنده:

جعفر فاضل

ناشر چاپی:

مکتب وحی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	مجله مکتب وحی سال اول شماره پنجم - بهار ۱۳۸۷
۸	مشخصات کتاب
۸	فهرست
۹	سرمقاله
۱۰	بخش چهارم: سلسه مباحث تحقیقی در عقاید وهابیت: آیت الله سیدان
۱۰	اشاره
۱۰	قسم هفتم از توسل:
۱۰	اشاره
۱۰	امکان عقلی
۱۱	تحقق خارجی
۱۲	اخبار و روایات مربوط:
۱۵	قسم هشتم از توسل:
۱۸	مناظره ی فقیه و فیلسوف: آیت الله سید علی علم الهدی
۲۷	مصاحبه با آیت الله سیدان پیرامون مکتب تفکیک: توسط علی ملکی میانجی
۲۷	اشاره
۲۷	مکتب تفکیک را توضیح داده، بفرمایید روش صحیح را برای فهم معارف حقه چه روشی می دانید؟
۳۵	بخش سوم: تحقیقی درتصوف: سید محمود هاشمی
۳۵	اشاره
۳۷	اعتقادات صوفیه
۳۷	(۱) شریعت در تصوف
۴۱	(۲) کشف و شهود و دریافتهای شخصی به جای وحی الهی
۴۶	(۳) لزوم داشتن پیر و مرشد
۵۰	(۴) خرقة

۵۴ (۵) وجد و سماع و عشق
۵۹ (۶) فَنّا
۶۰ (۷) وحدت وجود
۶۴ (۸) صلح کل و اتحاد مذاهب
۶۸ ملحقات به اعتقادات صوفیه
۶۸ الف) خانقاه و اعمال آن
۶۹ ب) ذکر
۶۹ ج) رمز و راز
۶۹ د) سیاحت
۷۰ ه) ریاضت
۷۱ بخش دوم: نگاهی به فرهنگ و اندیشه ی یونانی: علیرضا طاهری
۸۴ میزان در کشف و شهود: وحید باقر پور کاشانی
۸۴ اشاره
۸۷ توضیح ادله
۸۷ ۱. وجود مکاشفات شیطانی
۹۳ حکم قرآن و احادیث در مورد مکاشفات شیطانی
۹۳ اشاره
۱۰۲ ۲. وجود مکاشفات متفاوت و متضاد
۱۰۳ ۳. مخالفت بسیاری از مکاشفات با حکم عقل
۱۰۷ ۴. مخالفت بسیاری از مکاشفات با مسائل قطعی و یقینی دین
۱۱۶ ۵. تجسم اوهام و تخیلات
۱۲۵ ۶. امکان برداشت نادرست از مکاشفه
۱۳۰ دعای ندبه منشور شیعه: جعفر فاضل
۱۳۰ اشاره
۱۳۶ اسناد دعای ندبه
۱۳۹ اعتبار سند دعای ندبه

۱. موافقت با قرآن ۱۴۴
۲. موافقت با روایات ائمه معصومین علیهم السلام ۱۴۴
۳. موافقت با عقل و عدم مخالفت با حکم آن ۱۴۵
- اختلاف در نسخه ها ۱۴۷
- تأملی در «عرجت بروحه» ۱۵۰
- تأملی در «السید الاصر» ۱۵۸
- خاتمه ۱۶۱
- منابع ۱۶۲
- معرفی سایت ۱۶۷
- درباره مرکز ۱۷۰

مشخصات کتاب

مجله داخلی مکتب وحی سال اول / شماره 4 / بهار 1387

خیراندیش دیجیتال: کانون فرهنگی اندیشه اصفهان

ویراستار کتاب: مریم محققیان

فهرست

سرمقاله... 2 سردبیر - فاضل

سلسله مباحث تحقیقی در عقاید و هابیت... 3 آیت الله سیدان

مناظره ی فقیه و فیلسوف... 11 آیت الله علم الهدی

مصاحبه با آیت الله سیدان پیرامون مکتب تفکیک... 20 استاد ملکی میانجی

تحقیقی در تصوف... 28 هاشمی

نگاهی به فرهنگ و اندیشه ی یونانی... 64 طاهری

میزان در کشف و شهود... 77 باقرپور کاشانی

دعای ندبه، منشور شیعه... 123 حجت الاسلام فاضل

معرفی سایت... 159

معرفی کتاب... 160

نشانی: مشهد مقدس - خ آزادی - پشت باغ نادری - ک سالاری - پ 86

URL: <http://www.maktabvahy.com> تلفن تماس: 0511 - 2220903 (زمان تماس عصرها)

به نام خالق هستی بخش

تا کنون سه شماره از این مجله، تقدیم حضور تشنگان معرفت شده است. از خداوند خواهانیم که این قلیل را پذیرفته و ذخیره ی آخرت ما قرار دهد.

قابل ذکر است که مقالات ارسالی، گرچه بعد از ارزیابی منتشر شده است، ولی در عین حال، مسئولیت هر مقاله با نویسنده ی محترم آن است.

عزیزانی که مایل اند با ارسال مقاله و بیان نقطه نظرهایشان در این راه با ما همکاری کنند، می توانند با ما تماس حاصل نمایند.

سر دبیر - جعفر فاضل

ص: 2

بخش چهارم: سلسه مباحث تحقیقی در عقاید وهابیت: آیت الله سیدان

اشاره

در شماره های قبل، چنانچه گذشت، حضرت استاد توسل را بر اساس استقراء به هشت قسم تقسیم نمودند و هر یک را بر اساس عقل و شرع مورد بررسی قرار دادند. همچنین تبیین گردید که عقاید وهابیت در مورد توسل و انکار آن، کاملاً بی پایه و غیر عالمانه است و با کتاب خدا و روایات و نیز با خرد سازگاری ندارد.

اینک در ادامه ی این بحث، به بررسی قسم هفتم و هشتم از آن اقسام می پردازیم.

قسم هفتم از توسل:

اشاره

همان طور که قبلاً بیان شد، این قسم از توسل عبارت است از: خطاب به اولیای خداوند و درخواست حوائج از آن ها در زمان حیاتشان، با اعتقاد به این که آنان از خود استقلالی ندارند، که در دو مقام قابل بررسی است: امکان عقلی و تحقق خارجی.

امکان عقلی

این که خداوند متعال اراده نماید که اولیای او بتوانند با تکیه بر قدرت بی انتهای الهی، کارهایی را که دارای اهمیت بسیار بالاینند، انجام دهند، محال

ص: 3

ذاتی نبوده و به ضرورت عقل بلا مانع است، فلذا امکان این مسئله قطعی است.

تحقق خارجی

بر اساس آیات و روایات، اولیای الهی میتوانند به اذن او دارای چنین قدرتی باشند.

1- قوله تعالی: (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) (1)

آن گاه سلیمان رو به حضار بارگاه کرد و گفت: کدامیک تخت بلقیس را پیش از آن که تسلیم امر من شود، خواهید آورد؟ از آن میان عفریتی از جن گفت: من چنان بر آوردن تخت اوقادر و امینم که پیش از آن که تو از جایگاه خود بر خیزی، آن را به حضور آورم. و آن کس که به علم کتاب الهی («یعنی آصف بن برخیا») دانا بود گفت: که من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت را به این جا آرم (و همان دم حاضر نمود) چون سلیمان تخت را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است.

2- قوله تعالی: (وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) (2)

ص: 4

1- نمل 40/39/38

2- نمل 16/15

و همانا به داود و سلیمان، مقام دانش عطا کردیم که به (شکرانه ی) آن گفتند: ستایش و سپاس خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش فضیلت و برتری عطا فرمود، و سلیمان که وارث ملک داود شد (و مقام سلطنت یافت) و به مردم گفت: که ما را زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند، این همان فضل و بخشش آشکار است.

وجه استدلال: از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که برخی از بندگان خداوند بر انجام امور غیر عادی و ما فوق بشری قادرند و عبارت «أوتینا من کلّ شیء» نشان دهنده ی قدرت تصرف در تمامی امور می باشد. همچنین تأمل در دو عبارت «یا تینبی بعرشها» و «اوتینا» ارتباط آیات مذکور را با موضوع توسل آشکارتر می سازد.

اخبار و روایات مربوط:

1- أخرج ابن أبي فتاده قال: (كان داودُ أعطى ثلاثاً: سُخِرَتْ لَهُ الْجِبَالُ يُسَبِّحْنَ مَعَهُ وَالْيَنَ لَهُ الْحَدِيدُ وَعَلِمَ مَنْطِقُ الطَّيْرِ وَأُعْطِيَ سَلِيمَانُ: مَنْطِقُ الطَّيْرِ وَ سُخِرَتْ لَهُ الْجُنُّ وَ كَانَ ذَلِكَ مِمَّا وَرَثَ عَنْهُ) (1)

ابن ابی حاتم از فتاده نقل می کند که گفت: به حضرت داود علیه السلام سه چیز عطا شده بود: کوه ها برایش مسخر گشته بود و با او تسبیح می گفت، آهن برایش نرم شده بود و زبان مرغان به او تعلیم داده و عطا شده بود به سلیمان: زبان مرغان و تسخیر جن و این از چیزهایی بود که از داود به ارث برده بود.

ص: 5

1- الدر المنثور، ذیل آیه ی سوره نمل، 193/5.

2- (عن أبي عبد الله عليه السلام قال: « قَالَ الْإِذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ») قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَعِنْدَنَا وَاللَّهِ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ. (1)

از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: «کسی که نزدش اندکی از علم کتاب بود گفت: من آن را قبل از این که چشم برهم زنی، حاضر کنم» راوی گوید: پس امام صادق علیه السلام بین انگشتانش را باز کرد و آن را بر سینه اش نهاد، سپس فرمود: و به خدا قسم نزد ما، همه علم کتاب هست.

3- (عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: ان اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمِ عَلَى ثَلَاثَةِ - وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصِفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاقَلَ السَّرِيرُ بِيَدِهِ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أُسْرِعُ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَنَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَحَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (2)

جابر از امام باقر عليه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد و همانا از آن نزد آصف (بن برخیا) یک حرف بود، پس آن را به زبان آورد و زمینی را که بین او تخت بلقیس بود شکافت تا این که به آن دست یافت، سپس زمین را سریع تر از یک چشم برهم

ص: 6

1- الاصول من الكافي، كتاب الحجّة باب « انه لم يجمع القرآن كله الا الأئمة عليهم السلام وأنهم يعملون علمه كله»، ح 5، 229/1

2- الاصول من الكافي، كتاب الحجّة، باب « ما اعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الاعظم » ح 1، 230/1

زدن به حالت اولش باز گرداند و نزد ما هفتاد و دو حرف اسم اعظم وجود دارد و یک حرف آن نزد خداوند متعال است که آن را در علم غیبش به خود اختصاص داده و نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب خدای بلند مرتبه و بزرگ.

4- (سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَأَن يَعْمَلُ بِهِمَا وَأُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرَفٍ وَأُعْطِيَ إِبْرَاهِيمَ ثَمَانِيَةَ أَحْرَفٍ وَأُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفًا وَأُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ) (1)

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: به عیسی بن مریم السلام دو حرف داده شده بود که بوسیله ی آن عمل می کرد (بر انجام امور مختلف توانا بود)، به حضرت موسی علیه السلام چهار حرف، به حضرت ابراهیم علیه السلام هشت حرف، و به حضرت نوح علیه السلام پانزده حرف و به حضرت آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شده بود و خداوند تمامی این ها را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد و اسم اعظم هفتاد و سه حرف دارد که هفتاد و دو حرف آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده شده بود و یک حرف از او مخفی ماند.

ص: 7

این روایت نشان دهنده ی آن است که اولیای خداوند گرچه در برخی موارد به دلیل مصالحتی، از دعا بهره می جویند، اما گاه نیز از قدرتی که خداوند به آن ها عنایت فرموده، استفاده کرده اند.

قسم هشتم از توسل:

خطاب به اولیای خداوند و در خواست حوائج از آنان پس از مرگ ایشان با اعتقاد به عدم استقلال این ذوات مقدس، نیز امری بلااشکال است؛ زیرا پس از اثبات حیات ارواح و توجه آنان به این عالم و اثبات قدرت تصرفشان در کائنات به هنگام حیات، نفی چنین قدرتی پس از مرگ نیازمند دلیل است. اساساً پس از مرگ، نه تنها قدرت، مقام و منزلت پیشین از آنان سلب نمی گردد؛ بلکه از روایات بر می آید که انسان پس از خروج از دنیا از سعه ی قدرت و عظمت روح بیشتری برخوردار خواهد شد، از سوی دیگر آن چه در جهت اثبات قدرت ایشان وارد شده اطلاق دارد و مختص به زمان حیاتشان نیست. در این باره نمونه هایی از روایات بیان شده، اما برای روشن تر شدن مطلب، در این جا به برخی دیگر از آن ها اشاره می کنیم:

1- (وأخرج ابن النجار عن ابن عباس قال «سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَلَقَّاهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ: سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، وَعَلِيٍّ، وَفَاطِمَةَ، وَالْحَسَنِ، وَالْحُسَيْنِ، أَلَا تُبْتَ عَلَيَّ فَتَابَ عَلَيَّ»).

ابن نجار از ابن عباس نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره کلماتی که حضرت آدم از پروردگارش دریافت کرد و سپس توبه نمود، سؤال کردم، فرمود: «(از خداوند) به حق محمد و علی و فاطمه و

حسن و حسین علیهم السلام تقاضا نمود که توبه او را بپذیرد، سپس خداوند توبه اش را قبول کرد.»

از این روایت استفاده می شود که حضرت آدم علیه السلام پس از ترک اولی و خوردن از درخت منع شده، به خاتم انبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام متوسل گردید و در نتیجه مورد عفو خدا واقع شد و این در حالی بود که این ذوات مقدس هنوز پا به عرصه دنیا نگذاشته بودند، پس قول به این که توسل به اولیای الهی تنها در زمان حیات آنان جائز است بر خلاف ظاهر این قبیل از روایات است.

2- (عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.... فَقَالَ لِي: يَا جَابِرُ مَا سَتَرْنَا عَنْكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا أَظْهَرْنَا لَكُمْ فَقَامَ وَأَخَذَ بِيَدِي وَأَدْخَلَنِي الْبَيْتَ ثُمَّ قَالَ: وَضَرَبَ بِرِجْلِهِ الْأَرْضَ فَأَذَا شَبِيهُ بَعْنُقِ الْبَعِيرِ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ قَالَ لِي: يَا جَابِرُ أَنْظُرْ إِلَى هَذَا وَلَا تَخْبِرْ بِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ تَيْتَقُ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ (إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا نُرِيدُ)، وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَزْمَتِهَا لَسَقْنَاهَا) (1)

جابر نقل می کند که امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای جابر آن چه ما را از شما پنهان می کند، بیشتر است از آن چه ما را برایتان آشکار می سازد، آن گاه بلند شد و دستم را گرفت و مرا به خانه اش وارد کرد، سپس جابر گوید: حضرت با پایش به زمین زد، چیزی شبیه گردن شتری که از طلا باشد آشکار شد، سپس به من فرمود: ای جابر به این نگاه کن و کسی از برادرانت را جز آن که به او اعتماد داری، آگاه مساز «که خداوند ما را بر هر چه اراده کنیم توانا

ص: 9

1- بحار الانوار، تاریخ الامام محمد الباقر علیه السلام باب معجزاته و معالی اموره و غرائب شأنه صلوات الله علیه، ح 23، 240/46.

ساخته است» و اگر بخواهیم تمام زمین را آبیاری کنیم قطعاً آبیاری خواهیم کرد.

وجود چنین قدرت و مقامی برای اولیای الهی پس از حیات آنان، مطلبی است که به روشنی از مدارک بسیار دیگر استفاده می شود؛ کما این که در زیارت جامعه (1) می خوانیم:

(وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ) (2)، (لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي)، (3)، (مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ) (4) و (لَا تُدُّ عَائِدُ بِقُبُورِكُمْ) (5)

3- در پایان زیارت حضرت امیر علیه السلام از لسان امام صادق علیه السلام نیز آمده است که: (كُنْ لِي إِلَى اللَّهِ شَفِيعاً وَمِنَ النَّارِ مُجِيراً وَ عَلَيَّ الدَّهْرَ ظَهراً...) (6)

ص: 10

1- 1 و 2 و 3 و 4 از زیارت جامعه کبیره مفاتیح الجنان به نقل از شیخ صدوق در من لا يحضره الفقيه و عيون اخبار الرضا عليه السلام .

2- هر چیزی برای شما رام است

3- چون از گناهانم بگذرید و ببخشید و شفیع من باشید.

4- هر کس به شما چنگ زند، به خدا چنگ زده است.

5- زیرا او به قبور شما پناهنده است.

6- بحار 308/97 - شفاء الصدور في شرح زیارت العاشور پاورقی ص 90

مناظره ی فقیه و فیلسوف: آیت الله سید علی علم الهدی

مرحوم آیت الله سید علی علم الهدی عارفی عامل و مجاهدی کامل بود. وی عمر پربرکت خویش را در جهت دفاع از عقاید حقهی مکتب وحی صرف نمود.

آثار آن مرحوم هنوز بعد از سال ها کاملاً قابل استفاده است. مرحوم علم الهدی در کتابی تحت عنوان «معاد و عدل یا مراحل نهایی بشر» که توسط دفتر انتشارات اسلامی منتشر شده است، به تفصیل درباره ی معاد جسمانی بحث نموده و مباحث ارزنده ای را ارائه نموده اند.

مقاله ای که در پیش رو دارید، مناظره ی چهل و چهارم از کتاب ارزشمند «مناظره با دانشمندان» مرحوم علم الهدی است، که توسط انتشارات سجده در تابستان 1382 چاپ گردید. این کتاب شامل چهل و شش مناظره بسیار جذاب و مفید است عموم را، دعوت به مطالعه آن می نمایم.

موضوع این مناظره، معاد جسمانی است که به دلایلی از جمله «استحاله ی اعاده معدوم» مورد انکار فلاسفه قرار گرفته است. اهم مطالب این مناظره از این قرار است که مفاد قرآن و روایات، معاد جسمانی است و تأویل بدون دلیل آیات و روایات، دین را عوض کرده و منحرف

می سازد. و نیز در این مناظره به این مطلب مهم اشاره شده است که نظریه فلاسفه در این مورد و بسیاری از موارد دیگر، موهوماتی هستند که در قالب معقولات عرضه می شوند.

فقیهی با یک حکیم فلسفی راجع به مسأله ی معاد به مناظره و مباحثه مشغول شدند. فقیه گفت: «معاد، با جسم عنصری است و همین انسان - با قدرت خدا - با همین بدن دنیوی روز قیامت زنده می شود و به پاداش و کیفر اعمال می رسد.

حکیم گفت: «چنین چیزی ممکن نیست، زیرا که این بدن متلاشی و فانی می شود و بسا مآکول حیوانات می گردد و محالست که دو مرتبه برگردد، فقط نفس ناطقه ی انسانی و جوهر حقیقت بشری باقی است به بقاء الله و همانست که در قیامت آورده می شود و از او حساب کشیده می شود. اگر سعید باشد، به لذایذ علوم و کمالاتی که در دنیا کسب کرده می رسد و مسرور است و اگر به سبب جهل و صفات بد و کردار ناپسند که در دنیا کسب کرده، شقی باشد، مغموم است و در عالم ارواح سرگشته خواهد بود و مراد از بهشت و جهنم همین است. بازگشت این ماده به همین کیفیت و کمیت محال و غیر معقول خواهد بود.»

فقیه در جواب گفت: «کسی که این حرف را می زند، قایل به قدرت خداوند یکتا نباشد. خداوندی که از صفوه ی خاک گیاه ایجاد می کند و به خورد حیوان دهد و بعد انسان خورد و در صلب او نطفه گردد، سپس در رحم قرار دهد و از آن جا به دنیا آورد. رفته رفته، بزرگ شود تا مثل شما کسی گردد. آیا

قادر نباشد که اجزای متلاشی او را جمع کند و روح او را در آن داخل کند و او را زنده سازد چنان چه در قرآن مجید می فرماید:

(أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ). (1)

آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم؟! ولی آن ها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید می کنند.

حکیم گفت: «چیزی که از بین رفته و عنصری که به مرکز خود ملحق شده، چگونه می شود دو مرتبه عین او مجتمع شده وجود خارجی یابد؟»

فقیه گفت: «در صورتی که خدای توانا خبر می دهد که چنین خواهیم کرد شما منکر توانایی خدا می شوید و کار خدا را به عقل خود می خواهید بسنجید؟! کدام کار خدا به عقل مخلوق در می آید؟ شما کارهای صادره از مخلوق را در سابق تصور نمی کردید. اگر به شما می گفتند صدای گوینده از هزار فرسخ راه در این مجره (2) می رسد و در ظرف دو ساعت شخص می تواند هزار فرسخ راه را طی کند، می گفتید: معقول نیست! اکنون می بینید به قدرت خدا مخلوق، اجزایی را ترکیب می کند و چنین مخترعاتی ایجاد می نماید و شاید بعدها اختراعات دیگر بیاورند که اگر اکنون بگویند، شما غیر معقول دانید. در صورتی که کار مخلوق نزد شما غیر معقول باشد و بعد ایجاد شود و خود ببینید، آیا خالق نتواند که اجزای متفرق شده انسان را در هر جا که باشد و جزء هر حیوان که شده باشد، به قدرت خود جمع نماید و عنصر هرکسی

ص: 13

1-ق/15

2- صندوق کوچک

را از مرکزش مجزا کند و او را چنان چه در دنیا بوده برگرداند و زنده کند؟!

آیات شریفه قرآن و اخبار پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام صریح است که خداوند همین بدن و روح را زنده می کند و پاداش و کیفر می دهد. آقای حکیم! شما خدا را قادر نمی دانید یا آیات و اخبار را تکذیب می کنید؟!

حکیم گفت: «آیات و اخبار صحیح است، اما شما ظاهر آیات و اخبار را می بینید تمام تأویل دارد و بایستی تأویل کرد»

فقیه گفت: «چه تأویل نماییم؟ خداوند در آیه شریفه اوصاف حورالعین را بیان می فرماید، اوصاف لباس اهل بهشت و مسکن آن ها را بیان می فرماید، اوصاف جهنم و غل ها و زنجیرها و شکنجه ها را بیان می کند، حال چگونه می توان با این صراحت، آن ها را تأویل کرد؟! کفار مانند شما هم به عقلشان درست نمی آید که چگونه می شود استخوان پوسیده ای زنده شود. لذا خدا آن ها را رد می کند و می فرماید:

(بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) (1)

آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

اگر مسأله تأویل بود، ایشان قبول می کردند.»

حکیم گفت: «خدا به ما عقل داده، عقل ما تصدیق نمی کند اجزایی که از بین رفته و معدوم گشته، دو مرتبه برگردد.»

فقیه گفت: «اجزا معدوم نمی شود، بلکه در عالم امکان موجودند. هر چند در دریا و صحرا و کوه ها متفرق باشند و مأکول حیوانات باشد، در علم و احاطه یگانه قادر متعال محفوظ است و هر چند که هر عنصری به اصل ملحق شده

ص: 14

باشد. چون مشیت حق تعلق گیرد، به قدرت کامله تجزیه کند و جسم هر شیء را از شیء دیگر منفصل سازد. نزد او سهل است و این مطلب محال عقلی هم نیست، چنان چه می گویند.»

به هر حال هر چه فقیه از آیات و اخبار و اوصاف بهشت و دوزخ دلیل می آورد، حکیم تأویل می کرد و مباحثه به طول انجامید.

آن گاه فقیه به حکیم رو کرد و گفت: «عجب مرد خر پدر سگ دیوث بی باکی باشی. خدا تو را لعنت کند! پیوسته مزخرف می گویی.»

حکیم از شنیدن این کلمات زشت در غضب شد و گفت: «مباحثه که فحش و بد زبانی ندارد چرا ناسزا می گویی و قذف (1) می نمایی؟»

فقیه گفت: «ای آقا! شما اهل تأویل هستید. چرا چنین نسبتی به من می دهید؟ این کلمات تأویل دارد، چرا تأویل نمی کنید؟»

حکیم گفت: «چه تأویل کنم؟»

فقیه گفت: «اما گفتم خر، شما صاحب الاغ باشید. حذف مضاف با بودن قرینه جایز است. کدام قرینه بالاتر از حس باشد؟ خر گفتن یعنی صاحب خر.»

و این که گفتم پدر سگ، شما اهل ادب هستید. پدر، فارسی اب است و عرب اب را بسیار به معنی صاحب استفاده می کند، چنان چه می گوید: ابوالدار، ابوالبستان. یعنی: صاحب خانه، صاحب باغ. شما نیز برای حراست بستان خود سگی دارد. گفتم پدر سگ فارسی اب است؛ یعنی: صاحب سگ.

ص: 15

1- قذف: در لغت به معنای پرتاب کردن است و در اصطلاح نسبت فاحشه دادن به کسی را گویند.

و این که گفتم دیوث، این کلمه به کسی که راضی باشد که اجنبی با خواهر با عمه یا خاله او نزدیکی کند، اطلاق می شود. یک نفر اجنبی نزد شما از خواهرتان خواستگاری کرد و شما نیز اجازه دادید که عقد نکاح واقع شود و با رضایت شما با خواهر شما نزدیکی کرد.

و این که گفتم بی باک، این کلمه مقلوب کبابی است و شما کسی هستید که کباب را دوست می دارید و پیوسته میل می فرمایید.

و این که گفتم خدا تو را لعنت کند: لعن به معنی ابعاد (دور کردن) است. مگر شما نخوانده اید قول ابی العزافر شلمغانی را که یک نفر از اهل تأویل و قایل به حلول بود، هنگامی که حسین بن روح - رحمه الله - نائب سوم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) او را لعنت کرد و نوشت به شیعیان او را لعنت کنید، او در مقام شکر به سجده افتاد و به مریدان گفت: «سجده ی من برای شکرانه است که حسین بن روح مرا لعنت کرد. لعن به معنی ابعاد است. یعنی: خدا مرا از عذاب و غضب خود دور کند.»

این است تأویل کلمات من، حکیم و اهل تأویل هستید چرا تأویل نکردید و به غضب آمدید؟ و اما این که گفتم مزخرف؛ چون زخرف به معنی زینت است. یعنی: مجالس از کلمات شما زینت می یابد. کلام شما و سخنرانیان مجالس را زینت بخش است اگر شما اهل تأویل باشید، نبایستی به ظواهر پردازید و غضب نمایید.»

حکیم متحیر بماند.

فقیه گفت: «ای آقا! خداوند به زبان قوم تکلم می کند و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مناسبت فهم مخاطبین تکلم می کنند. خداوند در سوره ی ابراهیم آیه ی 4 می فرماید:

ص: 16

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ)

ما نفرستادیم پیغمبری را. مگر به زبان قومش تا برای ایشان (حقایق را) بیان کند.

معلوم است خطابات قرآنی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)، یا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا)، (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ) و (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) خطاب به همین مردمان است. چگونه تصور می شود خداوند به بندگان کلماتی که غیر مراد او باشد خطاب کند و مردم مراد او را نفهمند و غیر آن را بفهمند، تا بعد از هزار سال و زیاد از آن مانند شما یافت شود که مراد خدا را بیان کند، و نیز ذی شعوری تصور نکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام با مردم سخن گویند و مرادشان غیر از مفهوم کلامشان باشد. بلی آیات متشابه تأویل دارد، اما تأویل آن را خدا داند، چنان چه در سوره ی آل عمران آیه 7 می فرماید:

(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا)

اگر واو استیناف (1) باشد، علم تأویل را جز خدا نداند و اگر واو عطف باشد «راسخون علم» کسانی باشند که علم ایشان لدنی باشد و به شما و امثال شما مربوط نیست. همانا تأویل و تفسیر همان است که ائمه ی هدی علیهم السلام می فرمایند. پس این تأویلات شما و ساوس شیطانی است و از پیش خود به لغله زبان سخن می رانید و آیات و اخبار را حمل به خیالات فاسد خود می نمایید خدا می فرماید:

ص: 17

1- واو استیناف در جایی می آید که جمله ما بعد از واو به جمله ما قبل از واو مربوط نیست، به خلاف واو عطف که هر کجا در بیاید می فهماند که ما بعد مربوط به همان کلام ما قبل است.

(فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا) (1)

اما آن ها که در قلب هاشان لغزش است پیروی می کنند از تشابهات برای فتنه و تفسیر نادرستی برای آن طلب می کنند و حال آن که تفسیر این را مگر خدا و راسخون در علم، نمی دانند. می گویند: ایمان آوردیم به این قرآن، تمام (محکمت و تشابهات) آن از جانب پروردگار ماست»

کسانی که از پیش خود این تأویلات را می کنند، کسانی هستند که در قلوب آن ها زیغ است. آقای حکیم! ثلث قرآن راجع به کیفیت احیای مردگان و اوصاف قیامت و لذایذ بهشت و شکنجه های دوزخ است. آیات، صریح و بینات، وافی می باشد و هم چنین اخبار متواتر از رسول خدا صلی الله علیه و وسلم و ائمه هدی علیهم السلام که صراحت در کیفیت زنده شدن و اوصاف محشر و بهشت و دوزخ دارد، چگونه می توان با این صراحت تأویل کرد؟! آیا - العیاذ بالله - خدا قادر نیست بر وعده و وعیدی که به ایشان داده، یا آن که بندگان را فریب داده تا اطاعت و ترک معصیت کنند؟! (تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا)

شما که این گونه آیات صریح و اخبار متواتر را تأویل می کنید و ترس مردم را از عذاب الهی کم می کنید، پس آیات و اخبار راجع به احکام نماز و روزه و سایر عبادات را هم تأویل کنید و زحمت از گردن مردم بردارید!

شما که مجهولات را معقولات می دانید، چه اصرار دارید که آیات و اخبار را بپذیرید و به زحمات و سلیقه ی خود تأویل نمایید که اهل لسان به شما

ص: 18

بخندند، بلکه اگر منکر دین و شریعت و قرآن شوید آسان تر است و عوام کالانعام و شهوت رانان به شما بهتر می گروند، چون خود را از قید عبادات خلاص می بینند.»

من آن چه شرط بلاغ است با تو می گویم *** تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

ص: 19

سابقه‌ی ظهور مکتب تفکیک، به دوره‌ی شاگردان علامه‌ی نائینی می‌رسد. کسانی که تلاش می‌کنند فلسفه و عرفان را از اندیشه اسلامی جدا کرده، تفکر خود بنیاد اسلامی را بنا نهند. طبیعی بود که انتقادهای زیادی به گرایش تفکیک شود، ولی به زعم محمدرضا حکیمی و آیت‌... سید جعفر سیدان که در فلسفه از شاگردان مستقیم آیت الله شیخ مجتبی قزوینی بودند، برخی از نقدها، بی‌انصافانه و گاهی از روی سوء گاهی از روی سوء تفاهم بود. به دلیل تا در منازعات فراوانی که حول این گرایش وجود داشت، کوشیدیم مصاحبه‌ای مبانی اندیشه تفکیک را از زبان یکی از داعیه‌داران آن بشنویم.

مکتب تفکیک را توضیح داده، بفرمایید روش صحیح را برای فهم معارف حقه چه روشی می‌دانید؟

مقصود از مکتب تفکیک، جداسازی گفته‌های بشری از معارف و حیانی و حفظ خلوص معارف و شناخت‌های اعتقادی مکتب اهل بیت، به دور از آمیختگی با نحله‌ها و مکتب‌های فلسفی و عرفانی بشری است. عموم فقهای امامیه بر استقلال و غنای معارف و حیانی اعتقاد داشته و تفکیک این حقایق را

از افکار بشری (فلسفی و عرفانی) ضروری می دانند. بدین جهت از این دیدگاه به «نظریه تفکیک» نام برده شده است. این مکتب، مکتب جدیدی نیست. این مکتب دارای واقعیتی است تاریخی که سابقه ی آن به صدر اسلام بلکه به بعثت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می رسد و مبنای سلوک عموم فقها و علمای امامیه است. آری تاریخ این مکتب تاریخ بعثت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا پیامبر گرامی اسلام افکار پیشین فلاسفه و عرفا را که سابقه چند صد ساله دارند تکرار نکرده و حقایق دیگری را بیان داشته اند و مسائلی که آورده اند تنها در مورد حلال و حرام و طهارت و نجاست و بیان معاملات صحیح و باطل و دستوراتی برای زندگی (که البته آن ها هم از اهمیت بسیار برخوردار است) نبوده است، بلکه مهم ترین مسأله انبیا و پیامبر گرامی اسلام تکامل بخشیدن به عقول و رشد ارواح و نفوس انسانی و معارف الهیه است. آری اسلام عزیز این آخرین مکتب وحی عالی ترین حقایق را در مسأله خداشناسی و صفات حضرت حق لقاء الله و معرفت ربوبی و مسائل مربوط به جهان به بشریت عرضه داشته است و در مباحث حدوث و قدوم و جبر و تقویض و اختیار، قضا و قدر، دعا و نیایش، حقیقت انسان و عقل و زندگی و عوالم قبل از این عالم و بعد از این عالم مطالب مهمی را ابلاغ و تبیین کرده است و از واضحات است که فقهای امامیه عموماً با تکیه به این بیانات و حیانی، و با توجه به این که اصل اثبات خداوند متعال و رسالت مکرّم اسلام با تعلق روشن اثبات گردیده است، مطالب مهمه ی اعتقادی را تعقیب کرده و به آن ها متعهدند.

با توجه به این که اساس حرکت صحیح، حرکت عقلانی است، آن چه سند و حجت برای انسان هاست همان درک روشن و خردمندانه و عقل است که

ابزار مختلف و مناسب با کشف حقایق را به کار می‌گیرد و حقایق را کشف می‌کند. راه و روش صحیح همان است که از نیروی نورانی عقل استفاده شود، آن‌هایی که با راهنمایی عقل به حقانیت وحی رسیده‌اند و وحی را به حکم عقل منبع وسیع و بی‌خطا و تبیین‌کننده حقایق می‌دانند بدیهی و روشن است که روش صحیح برای آنان در درک معارفه حق تعقل و تفکر در وحی است.

گاهی گفته می‌شود با این که وحی را به حکم عقل پذیرفته و به آن رسیده‌ایم، چگونه می‌شود که برای کشف معارف، عقل را نادیده گرفته و آن چه بوسیله عقل حجت شده است میزان و ملاک قرار گیرد و عقل خود کنار زده شده و از حجیت ساقط گردد و فقط وحی تکیه‌گاه معارف حقه باشد.

در پاسخ سؤال اول مطالبی تذکر داده شد که موردی برای این سؤال باقی نمی‌گذارد. با این حال برای روشن شدن جواب، مطالب زیر یادآوری می‌شود:

یکم این که بدیهی است مطالبی که عقل به روشنی آن‌ها را می‌فهمد و مورد قبول عموم عقلا است، مسائلی محدود و انگشت‌شمار است و بسیاری از مسائل از شعاع نور عقل عموم عقلا به دور است و آن چه برای عموم عقلا روشن و از مدرکات اولیه عقل است (مانند این که معلول بدون علت ممکن نیست و اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین محال است و دور و تسلسل باطل است و محیط، اکبر از محاط است و مجموعه‌ای منظم و هدف‌دار و حساب شده نشان‌دهنده علم و شعور است.) تغییر ناپذیر و هرگز این مطالب از وحی گرفته نمی‌شود، بلکه وحی به این مطالب روشن عقلانی ثابت شده و

متکی است و هیچ گاه چنین درک روشن عقلانی کنار زده نمی شود؛ نیز آن چه بر اساس این حقایق روشن متکی است مورد قبول است.

دوم این که بدیهی است عقل خطا نمی کند و اگر عقل که میزان درک مطالب است خطا کند، میزانی برای شناخت صحیح از ناصحیح و حق از باطل نخواهیم داشت و هرگز مطلبی به ثبوت نخواهد رسید، ولی عاقل به خاطر علل مختلف مانند نرسیدن به مقدمات لازمه در درک مطالب و یا غلبه خواسته ها و هواهای گوناگون نفسانی و یا عدم دقت و امثال آن اشتباه می و از این جهت است که می بینیم بزرگان از عقلا در اکثر مسائل مهمه معارفی با یکدیگر اختلاف دارند، اختلافی میان نفی و اثبات و بسیار شگفت انگیز!

سوم این که هر کجا که مطالب منتسب به وحی با مدارک اولیه و قطعیه ی عقل مخالف باشد، وحیانی بودن آن مردود و در صورت قطعیت سند توجیه خواهد شد، گرچه چنین چیزی در مدارک وحیانی نیست، مگر آن که قبل از هر توجیهی، وحی خود آن را توجیه نموده و حقیقت را روشن ساخته است.

مانند آیه شریفه (وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) (1) که در مدارک وحیانی به معنای جاه امر ربک توجیه شده است و مانند آیه ی شریفه ی (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) (2) که مقصود، «إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» است و مانند آیه ی شریفه ی (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) (3) که در مدارک وحیانی بیان شده و مقصود از این اضافه، اضافه ی تشریفی است به مانند بیت الله و امثال آن.

ص: 23

1- سوره ی فجر / 22.

2- سوره ی قیامت / 23.

3- سوره ی حجر / 29.

بنابراین هرگز عقل کنار زده نمی شود، بلکه در مواردی که عقل دسترسی آن ندارد از قبیل مسائل مربوط به معاد و عوالم بعد از این عالم و عوالم قبل از این عالم و مانند آن از وحی استفاده می کند. چون در مسائل اختلافی میان عقلای مطلب از بداهت برخوردار نیست و الا اختلاف نمی شد. وحی که به حکم روشن عقل پذیرفته شده است، مرجع و حجت خواهد بود و باید متوجه باشیم که در بسیاری از موارد هم مدارک و حیانی تعلیم دهنده است و مراجعان به مدارک و حیانی متعلم من ذی علم هستند.

از آن چه گفته شد، به خوبی در می یابیم که با توجه به محدود بودن شعاع عقل عموم عقلا (به تصدیق همه عقلا) و با توجه به خطاکاری عاقل به حکم اختلاف فراوان در مطالب مهمه (وگرنه اختلاف در آن ها نمی شد) و با توجه به پذیرفتن وحی به عنوان منبع وسیع و بدون خطا در تبیین حقایق، روش صحیح برای کسب معارف همان تعقل در وحی و استفاده از مکتب وحی به حکم عقل است و عقل نیز در جایگاه ارزنده خود مستقر و ارزش خود را دار است.

خطری که در رعایت نکردن این روش حتی علاقه مندان به مکتب وحی را تهدید می کند این است که اگر از روش تعقل در وحی (آن چه وحی بودنش مستند و دلالتش روشن است) استفاده نشود، چه بسا مطالب و مبانی نادرستی در نفوس افرادی که در جست و جوی رسیدن به معارف و حقایق اند، رسوخ کند و هنگامی که به وحی می رسند و وحی را با آن موافق نمی بینند، به توجیه وحی گرفتار شده تا آن جا که ضد وحی را مستند به وحی نموده و مستفاد از وحی می دانند و از آن چه به آن دل بسته اند، نمی توانند خود را آزاد کنند.

گفته می شود که فلسفه به عنوان ابزار در جواب ملحدین و منکرین خداوند متعال نقش مهم و اساسی دارد و لذا از اهمیت بسیاری برخوردار است. به علاوه می گویند: فهم مطالب دقیقه، خطب و احادیث در گرو دانستن مبانی فلسفی است و بدون دانستن فلسفه نمی توان به درستی از آن ها استفاده کرد.

در جواب این سؤال به عرض می رسد مطالبی که در کتاب های فلسفی مطرح است به دو بخش تقسیم می شود:

بعضی همان قواعد قطعی ی عقلیه ی است که عموم عقلا در فطرتشان وجود دارد و همه قشرهای از عقلا در جوامع مختلف با توجه به همان قواعد، به کار خود پرداخته و می پردازند. گرچه عبارات اصطلاحی و علمی آن قواعد را ندانند، مانند نیاز معلول به علت و عدم امکان تحقق معلول بدون علت و استحاله ی اجتماع ضدین و اجتماع تقیضین و این که هرچه محدود است، معلول است و هیچ معلولی نمی تواند قائم بالذات باشد و استحاله دور و تسلسل و حکایت کردن نظم مداوم از ناظم آگاه و توانا و مانند این مطالب و در هر نوشته ای هم که این مطالب روشن بحث شده باشد بهتر است از آن استفاده شود.

بخش دوم این که مسائل مطرح شده در فلسفه، مسائل نظری اختلافی است. از قبیل اصالت وجود یا ماهیت و وحدت وجود یا تباین وجودات و وحدت تشکیکی و یا اطلاقی در وجود و سرایت قاعده الواحد لا یصدر منه الا الواحد» بر ذات مقدس حق و «الشیء مالم یجب لم یوجد»، و مسأله ی صورت و هیولی و حرکت در جوهر و «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» و مانند این ها و از این قسم است نتایجی که از این مطالب و امثال آن در فلسفه و حکمت گرفته شده است.

مانند سنخیت میان خالق و مخلوق و اتحاد علم و اراده ی حضرت حق و قدم عالم، و معاد مثالی و منشأ بودن عالم بهشت برای نفس انسان ها و قائم بودن به نفس بهشتیان و عذاب تبدیل به عذاب (گوارا) شدن در دوزخ و... و اما آن چه در پاسخ منکرین خداوند متعال و ابطال مقالات آنان از فلسفه هم استفاده می شود از مطالب بخش اول است و آن ها مسائل قطعی و قوانین بدیهیه ی فطریه است که در همه ی علوم میزان مباحث و مورد قبول همگان و در فلسفه بحث شده است و عرض شد که هر جا بهتر بحث شده باشد شایسته است از آن بیشتر استفاده شود و آن مسائل در قرآن کریم و حدیث کاملاً مورد توجه و تأکید قرار گرفته است و با همین قواعد و تسلط به همین مطالب قطعی خطبه ها و احادیث معارفی و توحیدی روشن می گردد.

در این مسأله تردیدی نیست که این بخش در حقیقت در انحصار فلسفه نیست و مورد قبول همه است و آن چه مورد انتقاد است بخش دوم است. اما با توجه به بخش دوم که مورد اختلاف و از مباحث نظری است باید بگوییم نه تنها روایات و خطب روشن نشده بلکه با توجه به اختلاف مبانی و نظرات گوناگون تحیر در فهم خطب و احادیث بیشتر می شود بنابراین، آن چه ابزار ابطال مقالات منکرین حضرت حق و فهم خطب و احادیث مشکله به آن وابسته است یک سلسله مسائل قطعی است و آن ها از عمومیت نزد عقلا برخوردار است و هر کس از تعقل قوی تری برخوردار باشد، از آن خطب و احادیث مشکله بهتر استفاده می کند و آن چه مورد انتقاد است مسائل گفته شده در بخش دوم و تکیه بر ادله نظریه غیر متکی به ضروریات است که در فلسفه بسیار مطرح اند.

و كلام شيخ انصارى در باب قطع كتاب رسائل به همين معنا نظر دارد: «و اوجب من ذلك ترك الخوض فى المطالب العقيله النظرية لادراك ما يتعلق باصول الدين فانه تعريض للهلاك الدائم و العذاب الخالد و قد اشيرالى ذلك عند النهي عن الخوض فى مسئلة القضاء و القدر».

ص: 27

در شماره های قبل اشاره شد که برای شناخت هر فرقه، باید تاریخ پیدایش، تحولات، شخصیت ها و آثار به جا مانده از آن فرقه مورد بررسی قرار گیرد تا از این طریق تحلیل عقاید و افکار آنان میسر گردد.

هم چنین به نکاتی از قبیل معنای واژه صوفی، تعریف تصوف و زمان پیدایش آن اشاره شد.

در بیان تاریخچه تصوف روشن شد که محققان اسلام شناس، تصوف شناسان صوفی و غیر آن، تا نیمه ی قرن دوم هجری، هیچ گونه نام و نشانی از صوفیه بدست نیاورده اند، مگر حدیثی از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله و سلم که پیش بینی فرموده اند: «روز قیامت بر پا نشود مگر آن که قومی به نام صوفیه در امت من ظاهر شوند، که از من نیستند و...» (1)

ص: 28

1- ما رواه شیخنا الجلیل الشیخ بهاء الدین محمد العاملی فی کتاب الکشکول قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: لا تقوم الساعة حتی یرج قوم من امتی اسمهم صوفیة لیسوا منی و انهم یهود امتی یحلقون للذکر و یرفعون اصواتهم بالذکر، یظنون انهم علی طریق الابرار بل هم اصل من الکفار و هم اهل النار لهم شهقة کشهقة الحمار و قولهم قول الابرار عملهم عمل الفجار و هم منازعون للعلماء لیس لهم ایمان و هم معجبون باعمالهم لیس لهم من عملهم الا التعب. روز قیامت بر پا نشود مگر آن که قومی از امت من به نام صوفیه ظاهر می شوند، که از من نیستند آنان یهود امت من اند، برای گفتن ذکر، حلقه می زنند و صدایشان را به گفتن آن بلند می کنند و بر این تصورند که راه نیکان را می پویند، در صورتی که از کفار گمراه تر و اهل آتش دوزخ اند، نظیر الاغ صدایشان را بلند می کنند و سخنان افراد نیک کردار را بر زبان می آورند، ولی در کردار، چون فاسقان و فاجرانند. با علما در ستیزند و ایمان ندارند، از انجام کارهای خود خرسندند با این که اعمال آن ها جز خستگی سودی برایشان ندارد.» اثنی عشریه، شیخ حر عاملی / 34.

به همین دلیل برای روشن شدن علل پیدایش تصوف، اجمالاً به بررسی تاریخ اسلام، تا قبل از به وجود آمدن تصوف پرداختیم و به این مطلب اشاره شد که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به دنبال جریان سقیفه و دور شدن جامعه ی اسلامی از محور عصمت و عدالت، انحرافات به وجود آورده شد تا غاصبان بتوانند حکومت صد ساله اموی و پانصد ساله عباسی را پایه ریزی نمایند.

فرقه سازی در جامعه اسلامی، یکی از این انحرافات بود، به گونه ای که عباسیان توانستند در اوایل حکومتشان با وارد کردن شبهات اعتقادی مختلف به وسیله انتشار افکار بیگانگان در میان مسلمانان و دور کردن مردم از اهل بیت علیهم السلام، فرقه های متعدد به وجود آورده و سلیقه های مختلف را در گروه های مقابل یک دیگر جای دهند و تلاش های بنی امیه را در پنهان کردن نور هدایت ائمه علیهم السلام به نتیجه رسانده، قریب به پانصد سال بر تمامی این گروه ها حکم برانند و سرانجام اشاره شد که پس از شکل گیری فرقه صوفیه، به تدریج صوفیان به اعمال، رفتار و اعتقاداتی روی آوردند که ریشه در اسلام نداشت، به همین جهت از جانب علمای دین و بزرگان اسلام، مورد انتقاد شدید قرار گرفتند. عدم توجه آنان به این انتقادات، مخالفت

متدینین را در مقابل عقاید آن‌ها با صدور حکم اعدام حسین بن منصور حلاج توسط بزرگان علمای آن عصر، متبلور ساخت.

شدت برخورد ائمه معصومین (1) علیهم السلام و علمای دین با عقاید صوفیه، هر محقق را بر آن می‌دارد تا با دقت بیشتر به مطالعه عقاید و اندیشه‌های آنان پردازد.

در این شماره اجمالاً برخی از این عقاید را که باعث جدایی فرقه‌ای به نام صوفیه از اسلام شد، معرفی می‌کنیم تا قالبی برای شناخت صوفیه در شکل و رنگ‌های مختلف در دست داشته باشیم. هم‌چنین در شماره‌های بعد، مطالب مذکور را ریشه‌یابی نموده تا در پایان بتوانیم عقاید خالص اسلامی را از غیر آن، تفکیک نماییم، انشاء الله تعالی.

اعتقادات صوفیه

1) شریعت در تصوف

درجات سه‌گانه‌ی سلوک در تصوف عبارتند از شریعت، طریقت و حقیقت. به تعبیر متصوفه، شریعت همان احکام الهی است. طریقت، ورود به سلک سالکان و پیمودن مراحل و مقامات سلوک و حقیقت انتهای طریق سالک، فنای کامل و وصول به حق است و بر همین اساس متشرعین، «اهل ظاهر» و در مقابل آن‌ها عرفا، «اهل باطن» به حساب می‌آیند. در نتیجه شریعت و عمل به احکام الهی، وسیله کمال بوده و پس از رسیدن به مرتبه‌ی وصول به حق، نیازی به آن نیست و تکالیف شرعی از سالک ساقط می‌گردد، لذا مادام که

ص: 30

1- در مورد موضع ائمه علیهم السلام و علمای بزرگ شیعه در مقابل صوفیه و عقائد آن‌ها، در شماره‌های آینده به خواست خدا مطالبی خواهد آمد.

سالک به مقام وصول به حق و فناء فی الله نرسیده باشد، باید تمامی آن ها را به جای آورد. (1)

مولوی از بزرگان صوفیه، در دیباچه ی دفتر پنجم مثنوی چنین آغاز سخن می کند: «این مجلد پنجم است از دفترهای مثنوی و بیان معنوی در بیان آن که، شریعت هم چو شمع است، راه می نماید و بی آن که شمع بدست آوری راه رفته نشود و چون در راه آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است و جهت این گفته اند که «لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع» هم چنان که مس زر شود، و یا خود از اصل زر بود، او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است چنان که گفته اند «الدلیل بعد الوصول الی المدلول قبیح و ترك الدلیل قبل الوصول الی المدلول مذموم» حاصل آن که، شریعت هم چون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب، و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است، و حقیقت، زر شدن مس. کیمیا دانان به علم کیمیا شادند که ما علم این می دانیم. و عمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ما چنین کارها می کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم. عتقاء الله ایم...».

لاهیجی در شرح گلشن راز می گوید «بدان که نزد محققان، غرض از شرایع و اعمال و عبادات ظاهره و باطنه، قرب و وصول به حق است و روندگان و سالکان راه اله، چون به وسایل عبادات و متابعت اوامر و نواهی به نهایت کمال (فاذا احببته کنت سمعه و بصره و رجله و یده و لسانه) وصول می

ص: 31

1- در مورد فناء و وصول به حق، توضیح خواهیم داد.

یابند و به مرتبه ی محبوبی می رسند، به دو قسم می شوند، قسم اول: آن هاینند که نور تجلی الهی سائر نور عقل ایشان گشت، در بحر وحدت محو و مستغرق شدند و از آن استغراق و بیخودی مطلقاً بار دیگر به ساحل صحو و مرتبه عقل باز نیابند، چون مسلوب العقل گشتند به اتفاق اولیاء و علماء تکالیف شرعیه و عبادات از این طایفه ساقط است چون تکالیف بر عقل است؛ و ایشان را والهان طریقت می گویند.».

او در ادامه می گوید: «و قسم دوم: آن طایفه اند که بعد از آن که مستغرق دریای وحدت گشته اند و از هستی خود فانی شده و به بقاء حق باقی گشته، ایشان را از آن استغراق توحید و سکر به جهت ارشاد خلق به ساحل صحو بعد المحو و فرق بعد الجمع (1) فرود آورده اند و این گروه چنان که در بدایت امر قیام به ادای حقوق شرعیه از فرایض و نوافل نموده اند، در نهایت نیز هم چنان می نمایند و از رعایت اوضاع و قوانین شرعیه و عبادات دقیقه ای فرو گذاشت نمی فرمایند و دست از وسایل و وسایط باز نمی دارند، چه حکمت های بی نهایت ظاهری و باطنی در ضمن آن مشاهده فرموده اند و به عین الیقین دیده و آن چه دیگران را گمان است ایشان را یقین است...» (2)

مولوی این مطلب را چنین بیان می کند:

چون شدی بر بام های آسمان *** سرد باشد جستجوی نردبان

جز برای یاری و تعظیم غیر *** سرد باشد راه خیر از بعد خیر (3)

ص: 32

1- صحو بعد المحو و یا فرق بعد الجمع در اصطلاح صوفیه، هوشیاری و بازگشت به احساس کثرت بعد از حصول فنا و بیخودی است.

2- عارف و صوفی چه می گوید، میرزا جواد آقا تهرانی / 40

3- دفتر سوم مثنوی / 1410.

نتیجه این که، همان طور که از کلام بزرگان صوفیه هویداست، سالک پس از رسیدن به مرتبه فنا و وصول به حق دیگر نیازی به انجام اعمال شرع ندارد، مگر این که از جانب خداوند مأمور به ارشاد خلق شده باشد که در این صورت به اعمال ظاهری عمل می نماید، به بیان دیگر، وقتی شخص به باطن دین دست یافت، دیگر نیازی به ظاهر آن ندارد.

مسأله ی سقوط تکلیف، چنان رسوایی به بار آورده بود که برخی از صوفیه، به پیروی از همین توهّم و برای نشان دادن نهایت وارستگی و تجرد خود، حتی از لباس نیز مجرد شده و عریان در منظر دیگران ظاهر می گشتند، چنان که جامی در مورد صوفی مشهور شیخ علی کردی گفته است: «در آن وقت که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله تعالی روحه به رسالت به دمشق آمده بوده است، با اصحاب گفته است که: به زیارت شیخ علی کردی می رویم. گفته اند که: وی مردی است که نماز نمی گزارد و اکثر اوقات مکشوف العورة می باشد. شیخ گفته است: البته وی را می بینیم. شیخ سوار شده است، و چون به نزدیک منزل وی رسیده فرود آمده. چون شیخ علی دیده است که وی نزدیک رسیده است، عورت خود را کشف کرده است. شیخ فرموده است که: ما را از تو این باز نمی دارد، امروز ما مهمان توایم. پس نزدیک شد و سلام کرد و بنشست.» (1)

و از هاشمی دسوقی نیز که یکی از شخصیت های ممتاز صوفیه و سر سلسله ی فرقه ی دسوقیه می باشد نقل شده است: « فاذا قویت فی القلوب الانوار لم یطق صاحبه حمل ثوب رقیق و لا ازار.» . وقتی نورهای قوی بر

ص: 33

قلب بتابد، در آن وقت صوفی طاقت حمل لباس نازک را هم ندارد. شعرانی اضافه می کند: و هذا سبب ترك بعض القوم الثياب من مجازیب و صحاه. (1)

هم چنین شعرانی از صوفی معاصر خود، به نام شیخ ابراهیم نام می برد، که عریان بر منبر قرار می گرفت. (2)

2) کشف و شهود و دریافتهای شخصی به جای وحی الهی

شهود یکی از مبانی و اصول اعتقادی عرفان و تصوف به شمار می رود و مشایخ صوفیه آن را مهم ترین تکیه گاه و دلیل بر حقانیت مسلک خود می شمارند. بسیاری از ادعاها و کراماتی که برای آن ها نقل می شود نیز بر همین اساس استوار بوده و در بسیاری موارد این ادعاها، با مبانی عقلی و شرعی غیر قابل توجیه است.

به عنوان مثال محیی الدین عربی می گوید: «به معراج که رفتم مرتبه علی علیه السلام را از مرتبه ابوبکر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم به علی گفتم: چون بود که در دنیا دعوی می کردی که من از آن ها بهترم؟ الحال دیدم مرتبه ی تو را که از همه پست تری!»

و می گوید: « جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان (شیعیان) را به صورت خوک می بینند.» (3)

غزالی که از اکابر صوفیه است، چنان که مرحوم شیخ حر عاملی اشاره نموده مدعی است که پس از مجاهدات عظیم و ریاضات فراوان و رسیدن به مقام

ص: 34

1- طبقات شعرانی / ج 1 / 178.

2- طبقات شعرانی / ج 2 / 142.

3- عین الحیة، علامه مجلسی / 578

شهود، برایش کشف شده است که مقام ابوبکر از امیرالمؤمنین بسی برتر است.» (1)

و از مکاشفات معروف محیی الدین عربی مربوط به علت نوشتن کتاب فصوص الحکم است که در مقدمه آن چنین می نویسد: «من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در مبشره ای دیدم و این واقعه در محرم سال 627 در شهر دمشق بود و دیدم که در دست ایشان کتابی بود. پس به من فرمود این کتاب فصوص الحکم است، آن را بگیر و به مردم برسان تا از آن نفع ببرند.»

و حال آن که در این کتاب - که ادعا می کند در مکاشفه اش از دستان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفته است - مطالب فراوانی وجود دارد که عدم صحت آن ها بر کسی پوشیده نیست. به عنوان مثال، در این کتاب (2) او ختم ولایت را به خود دانسته و می گوید: «جمیع پیغمبران نزد من حاضر شدند، و هیچ کدام از ایشان متکلم نشدند، سوای هود علیه السلام که مردی بود ضخیم الجثه و خوش صورت و خوش محاوره، به من گفت: می دانی پیغمبران چرا حاضر شدند؟ (و خود در جواب گفت:) به تهنیت ختم ولایت تو آمده اند!»

و در جای دیگر دارد: «جمیع پیغمبران از مشکاه خاتم الانبیاء اقتباس علم می کنند، و جمیع اولیاء از مشکاه خاتم الاولیاء، و خاتم الانبیاء از مشکاه خاتم الاولیاء اقتباس علم می نمایند.»

و باز می گوید: «كنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین» یعنی من ولی بودم و آدم بین آب و گل بود.

ص: 35

1- اثنی عشریه، شیخ حر عاملی/ 164

2- به نقل از خیراتیه/ ج 1/ 22

هم چنین در مورد افضلیت ولایت بر رسالت چنین گفته است: « خاتم الاولیاء در ولایت، افضل است از خاتم الانبیاء، و سایر انبیاء، چنان که خاتم الانبیاء افضل است از انبیاء، در رسالت. »

و در تأیید خود می گوید: «آن چه خاتم الانبیاء و سایر انبیاء به واسطه ی ملک دانسته اند، من از خدا بی واسطه ی ملک استفاده نموده ام.» و با این جمله که می گوید: «نبوتی که بر محمد صلی الله علیه وآله و سلم ختم شد نبوت تشریح است و نبوت عامه باقیست!» باب نبوت را باز می نماید.

و نیز بر حضرت نوح علیه السلام چنین ایراد می کند: « اگر نوح علیه السلام جمع می کرد بین تشبیه و تنزیه، امت اجابت او می کردند! »

به علاوه آن که فرعون را مؤمن دانسته و گفته است: «قوم فرعون در بحر علم غرق شدند!»

و گفته: «ابراهیم در خواب خود خطا کرد، که خواست اسحاق را ذبح نماید، و تعبیر خوابش آن بود که گوسفندی را ذبح کند!»

و همان طور که ملاحظه می شود، او که از بزرگ ترین اولیاء صوفیه است مطلقاً در برداشت های شخصی خود را که از مکاشفاتش سرچشمه گرفته و شرع جایگاهی ندارد، با عنوان اعتقادات دین اسلام مطرح می کند.

مولوی نیز که از صوفیان هم دوره محیی الدین است، دریافت های شخصی خود را در حد وحی الهی بالا برده و مثنوی خود را چنین معرفی می کند: «هذا کتاب المثنوی و هو اصول اصول الدین، فی کشف اسرار الوصول و الیقین و هو فقه الله الاکبر و شرع الله الازهر و برهان الله الاظهر، (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا

مِصْبَاحٍ...» (1) تا آن جا که می گوید: (وَإِنَّهُ شِدَاءُ الصُّدُورِ وَجَلَاءُ الْأَحْزَانِ، وَكَشَافُ الْقُرْآنِ، وَسَعَةُ الرِّزْقِ، وَطَيْبُ الْأَخْلَاقِ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ (2) یمنعون ان یمسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تنزیل من ربِّ العالمین، (3) لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه، (4) واللَّهُ یرصدُّهُ وَیرقبُّهُ وَهُوَ خَیْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.) (5)

هم چنین در موارد مختلف دیده می شود که مولوی، مثنوی خود را قرآن یا هم تراز آن خوانده است. در مناقب العارفین که توسط یکی از مریدان وی نوشته شده است، داستانی از او نقل می کند که یکی از مریدان مولوی، با احترام به او می گوید: علما می گویند: چرا مثنوی را قرآن باید گفت؟! مولوی در جواب به شدت بر می خروشد، و در حالی که به توجیه فرزندش، که آن را تفسیر قرآن معرفی می کند، قانع نمی شود با تندی و دشنام، مخاطب را در هم می کوبد...!

بهتر است خود، عبارت کتاب را بخوانید: «روزی حضرت سلطان ولد (فرزند مولوی) فرمود: که از یاران، یکی به حضرت پدرم شکایتی کرد، که دانشمندان با من بحث کردند که مثنوی را چرا قرآن گویند؟ من بنده [در جواب] گفتم که تفسیر قرآن است. همانا که پدرم لحظه ای خاموش کرده

ص: 37

1- سوره نور/ 35

2- سوره عبس/ 15 و 16.

3- سوره واقعه/ 79 و 80.

4- سوره فصلت/ 42.

5- سوره یوسف/ 64.

فرمود که: ای سگ! چرا (قرآن) نباشد؟ ای خرا! چرا نباشد؟ ای غر خواهر! (1) چرا نباشد؟ همانا که در ظروف حروف انبیا و اولیا جز انوار اسرار الهی مدرج نیست و کلام خدا از دل پاک ایشان رسته، بر جویبار زبان ایشان روان شده است. خواه سریانی باشد، خواه سبع المثانی، خواه عبری، خواه عربی...» (2) شمس تبریزی در مقالات، در مقام تعریف از مولوی می گوید: «ما نبشته ی تو را با قرآن نیامیزیم. (یعنی نوشته های تو را از قرآن برتر می دانیم)» (3)

همان طور که مشاهده می شود او و بعضی طرفدارانش مثنوی را در سطح کتاب آسمانی قرار داده و برای آن صفاتی چون صفات قرآن برشمرده اند و این در حالیست که در این کتاب مطالب خلاف واقع و مخالف اعتقادات حقه شیعی، موافق ذوق مخالفان اهل بیت (4) فراوان یافت می شود. (5)

ص: 38

1- غر خواهر، دشنامی ناموسی است که مولوی در هنگام عصبانیت می گفت! (ضمناً از نقل این الفاظ پوزش می طلبیم).

2- نقدی بر مثنوی، آیت الله سید جواد مدرسی یزدی/16.

3- همان/17.

4- از آن جا که در این بحث حقانیت شیعه به محوریت اهل بیت علیهم السلام معیار تعیین حق از باطل قرار گرفته است، لذا در ابطال و یا حقانیت این مباحث موافقت یا مخالفت نظرات، با قول و سیره ائمه علیهم السلام برای شیعه کفایت می کند. مولا یمان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: (نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّتِي لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ، مَعْرِفَتِنَا، إِلَى أَنْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ؛ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: وَلَا سِوَاءَ، حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كِدْرَةَ، يُفْرَعُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْهَا إِلَى عُيُونِ صَافِيَةٍ، لَا نَقَادَ لَهَا وَلَا انْقِطَاعَ. ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همان رجال اعراف می باشیم که شناخت خداوند متعال از راهی به جز حصول شناخت و معرفت ما، امکان پذیر نمی باشد. همانا اگر خدا می خواست، می توانست بدون هیچ واسطه ای خود، معرفت و شناختش را به خلق اعطا نماید، اما اراده نمود تا ما اهل بیت علیهم السلام را ابواب و راه و طریقه ی آن و هدایت کنندگان به سوی خویش قرار دهد. (اما) مردمان یکسان نیستند. برخی به سوی چشمه های کدر و آلوده می شتابند که آلودگی برخی با برخی دیگر آمیخته گشته، و گروهی دیگر از خلائق هستند که برای کسب معرفت الهی فقط به سوی ما می آیند، یعنی به سوی چشمه های زلال و نورانی، که برایش نه پایانی متصور است و نه انقطاعی. اثبات الهداه / ج 1 / ص 59.)

5- مثلاً در مدح ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه قلم فرسایی نموده، هم چنین داستان های دروغین و یا بر اساس احادیث جعلی در آن فراوان یافت می شود. (برای تحقیق بیشتر می توان از کتاب نقدی بر مثنوی تألیف سید جواد مدرسی استفاده کرد.)

ولی، پیر، مرشد، شیخ، استاد و راهنمای طریقت، عارف کاملی است که راه طریقت به نهایت رسانده و واقعیت باطنی حاصل نموده و به مقام شهود و فناء فی الله و بقاء بالله واصل شده و شایستگی مقام معلمی و رهبری سالکین الی الله را پیدا نموده است. (1)

و بر هر سالک است که بدون داشتن پیر و استاد پا در این راه نگذارد، چون به اعتقاد صوفیان این راهیست پر آفت و خطر که باید قبل از ورود به آن از کسی که این راه را تا نهایت پیموده و به خطرهایش آگاه است، پیروی نمود تا بتوان به سلامت به مقصد رسید و سالکان از ورود به این راه بدون انتخاب استاد منع شده اند.

ص: 39

بی پیر مرو تو در خرابات *** هر چند سکندر زمانی

مولوی می گوید:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر *** هست بس پر آفت و خوف و خطر

آن رهی که بارها تورفته ای *** بی قلاووز اندر آن آشفته ای

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ *** هین مرو تنها ز رهبر سر میبچ

گر نباشد سایه ی او بر تو گول *** پس تو را سرگشته دارد بانگ غول

غولت از ره افکند اندر گزند *** از تو داهی تر در این ره بس بدند (1)

هم چنین سالک باید اعمال مرشد را اعمال خدایی دانسته و هر چه را از او صادر می شود بدون چون و چرا به جا و ثواب بداند، دست ارادت و بیعت به او داده و در مقابل دستورات و ارشادات او تسلیم محض باشد.

مولوی می گوید:

چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو *** هم چو موسی زیر حکم خضر رو

صبر کن بر کار خضری بی نفاق *** تا نگوید خضر، رو «هذا فراق»

گرچه کشتی بشکند تو دم مزن *** گرچه طفلی را کشد تو مو مکن

دست او را حق چو دست خویش خواند *** تا «یدالله فوق ایدیهم» براند

دست پیر از غائبان کوتاه نیست *** دست او جز قبضه ی الله نیست (2)

شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف المعارف چنین می گوید:

«شیخ رحمه الله علیه گفت: چون آتش درد در اندرون طالب صادق افروخته شود، باید که به حسن ظنّ و عقیدتی تمام شیخ را طلب کند. تا راه نماید به

ص: 40

1- مثنوی 78/1، علاءالدوله.

2- مثنوی 79/1

صراط مستقیم، و چون شیخ کامل بیافت، باید که منقاد فرمان و تصرّفات شیخ شود. و نفس خود بدو تسلیم کند. و نشان تسلیمی آن باشد که کلیّ امور و جملگی کارها به شیخ تفویض کند. و حکم شیخ، حکم خدا و رسول خدا داند، و بیعت با شیخ همان بیعت داند که اصحاب با رسول صلی الله علیه و سلم کردند.»

و می گوید: «سلطان العارفین بایزید قدس سرّه گفته است: هر آن کس که او را شیخ نیست، شیخ او شیطان است.» (1)

جامی در شرح احوال مولوی و اطاعت او از استادش می نویسد: «روزی خدمت مولانا شمس الدین، از مولانا شاهدهی (زیبا روئی) التماس کرد. مولانا حرم خود را دست گرفته در میان آورد. فرمود که: «او خواهر جانی من است. نازنین پسری می خواهم.» فی الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد. فرمود که: «وی فرزند من است. حالیا اگر قدری شراب دست می داد ذوقی می کردیم.» مولانا بیرون آمد و سیوی از محله جهودان پر کرده بیاورد.» (2)

همان طور که ملاحظه می شود در لزوم داشتن پیر، مرشد و استاد در تصوف شکی نیست علاوه بر این سالک باید مطیع تام و کامل استاد باشد و اوامر و نواهی او را امر و نهی خدا بداند هر چند مخالف شرع باشد، چون استاد به مقام فناء فی الله رسیده و کلام او کلام خداست. سهوردی در این مورد چنین می گوید: «از آداب ظاهر آنست که در حضور شیخ سجاده نگستراند الا در وقت نماز و در وقت سماع، حرکت نکند الا

ص: 41

1- عوارف المعارف / 40.

2- نفحات الانس / 468.

آن که وجد غالب شود و باید که او را نگرانی نباشد به شیخی دیگر تا اثر ولایت شیخ به اندرون او تواند رسید و به یقین داند که شیخ او یگانه متفرد است که محبت و ارادت است که واسطه تألف شیخ است و مرید ظاهر و باطن خود، از مخالفت اشارت فرمان شیخ نگاه دارد و با هیچ چیز مخالفت و مدهانت و محابا نکند و از رضا و غضب شیخ، خشم و خوشنودی حق تعالی فهم کند.» (1)

و مولوی در مورد مقام خدائی شیخ و استاد می گوید:

کان دعای شیخ نی چون هر دعاست *** فانی است و گفت او گفت خداست

چون خدا از خود دعا و کد کند *** پس دعای خویش را چون رد کند!

به نظر صوفیان، چنین پیر و شیخ و مرشدی، در حقیقت «انسان کامل» و عارف راستین و فانی در حق است و ایمان او مثل آبی است که به حد کُری رسیده و قطره ای نجاست آن را ناپاک نمی کند و از آن جا که به حق متصل شده، ترک اعمال شرعی و اعمال خلاف شرع در مقابل عظمت وجودی او مانند مرداری است که به دریا افتاده و بحر بیکران با آن ناپاک نمیشود.

مولوی باز این معنی را در ضمن داستانی بیان می کند:

آن یکی یک شیخ را تهمت نهاد *** کاو بد است و نیست بر راه رشاد

شارب خمر است و سالوس و خبیث *** مر مریدان را کجا باشد مغیث

آن یکی گفتش ادب را هوش دار *** خرد نبود این چنین ظن بر کبار

دور از او و دور از اوصاف او *** که ز سیلی تیره گردد صاف او

این چنین بهتان منه بر اهل حق *** کاین خال توست بر گردان ورق

ص: 42

این نباشد و بودای مرغ خاک *** بحر قلزم را ز مرداری چه باک

نیست دون القلتین (1) و حوض خرد *** کش تواند قطره ای از آب برد (2)

و فرزند مولوی در این مورد می گوید:

سرّ دین اند اگر چه بی دینند *** بی حجابی همه خدا بین اند

ظاهر دین اگر چه ترک کنند *** دان که از قشره سوی مغز تنند (3)

4 خرقه

خرقه در لغت به تکه ای از پارچه، پاره ی لباس، جامه ای که از تکه های گوناگون دوخته شده باشد، (4) و در اصطلاح به لباس رسمی صوفیان گفته می شود که از تکه های بی ارزش پارچه بصورت چهل تکه می دوخته اند و به نام های مختلف از قبیل مرقعه، جبّه، لباچه، فرجی، گپنک مصطلح بوده است و صفاتی از قبیل هزار میخی، هزار بخیه، نه تو، ده تو، صد تو به آن داده اند. (5)

دیر زمانی از ظهور و شکل گیری تصوف در اسلام نمی گذشت که خرقه به عنوان نماد تصوف رخ نمود و با گذشت زمان همراه با تغییراتی که در جهات مختلف تصوف بوجود می آمد، خرقه هم از قافله عقب نمانده و آداب و رسوم فراوانی را به خود اختصاص داد.

ص: 43

1- اشاره به قاعده ی فقهی معروف در مذهب شافعی، که به در حد کُر بودن «آب» می گویند.

2- مثنوی، 178/2، علاء الدوله.

3- نقدی بر مثنوی/ 32

4- فرهنگ عمید/ 527.

5- خرقه صوفیان، عباس وعیدی/ 60.

سرانجام بر خلاف آن که خرّقه در روزگاری، تن پوشی ساده برای تظاهر به زهد و ریاضت بود، اندک اندک از سادگی خارج شد و جزء البسه رسمی خانقاه داران قرار گرفت و به جنس و رنگ و شکل و دوخت آن توجه فراوان شد و آداب، سنن، شرائط و احکامی برای آن وضع کردند که مانند ردای صدارت و جامه ی قضاوت به واجدان شرائط پوشانده می شد و آن ها را در جرگه ی صوفیان خانقاهی از دیگران جدا می ساخت. و برای مقدس جلوه دادن آن، ذوق صوفیانه مطالب فراوان بر آن بافت.

برای نمونه نوشته اند: «نقل است که درویشی در وادی می رفت. شیری قصد او کرد. چون در درویش نگریست، بغرّید و روی در خاک نهاد و برفت. درویش در جامه ی خود نگاه کرد، پاره ای از جامه ی شیخ رقی بر دوخته بود. دانست که شیر حرمت آن داشت» (1)

برای حسین بن منصور حلاج نیز ساخته اند که قبل از به دار آویخته شدن به خادم خویش گفته بود: «چون خاکستر من در دجله اندازند، آب قوّت گیرد، چنان که بغداد را بیم غرق باشد آن ساعت خرّقه ی من به لب دجله بر، تا آب قرار گیرد. پس روز سوم خاکستر حسین را به آب دادند هم چنان آواز «أنا الحقّ» می آمد و آب قوّت گرفت. خادم خرّقه ی شیخ به لب دجله برد. آب باز قرار خود شد و خاکستر خاموش گشت» (2)

ص: 44

1- تذکرة الأولیاء / 500.

2- همان / 594

هم چنین نقل کرده اند که رابعه را در خواب دیدند و می گفت: «خداوند فرمان داد تا خرقه ی مرا به عنوان زینت از عرش آویختند.» (1)

و برای تقدیس بیشتر خرقه، آن را در هاله ای از راز و رمز پیچیدند، از جمله این که می گفتند هر پاره از این لباس به زبان حال سخنی دارد و به همین اعتبار در جای جای آن اسماء مقدسه ی الهی، نظیر عزیز، ستار، لطیف، رحیم، صبور، شکور، کریم، مرشد، واحد، احد، فرد و صمد می نوشتند، چنان که خرقه ی مولوی در موزه ی مخصوص مدفنش از سرشانه تا کمر با دعا و مربعاتی از اسماء مزین است.

رفته رفته، خرقه به نشان منصب و یا مقامی برای صاحبش مبدل گشت و پسوندهائی که بر لفظ خرقه افزوده شد از این مرتبه و منزلت حکایت داشت، که از جمله می توان به خرقه ی توبه، خرقه ی تشبّه، خرقه ی تصوّف، خرقه ی تصرّف، خرقه ی خدمت، خرقه ی ندامت، خرقه ی ذکر، خرقه ی عبادت، خرقه ی سماع، خرقه ی ارادت، خرقه ی تبرک، خرقه ی صحبت، خرقه ی ارشاد، خرقه ولایت، خرقه ی خلافت، و خرقه ی جانشینی اشاره کرد.

خلاصه آن که خرقه ی صوفی، اصل و نسب او محسوب شده و مقام خرقه گیرنده به نسبت عظمت خرقه دهنده مشخص می شود، به همین جهت صوفیان هر عصر برای گرفتن خرقه از مشایخ بزرگ زمان خود به خانقاه آن ها رفته و در سلک مریدان آنان در می آمدند تا بتوانند کسب خرقه نمایند. غالباً در کتب شرح احوال صوفیان مانند «نفحات الانس» یا «تذکرة الأولیاء» نسبت خرقه ی اولیاء صوفیه بیان شده است و حتی بعضی از بزرگان صوفیه برای

ص: 45

بالا بردن درجه ی خود، نسبت خرقه ی خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت خضر علیه السلام و ... رسانیده اند. مثلاً جامی در نفحات در مورد خرقه ی محیی الدین عربی می نویسد:

«نسبت خرقه ی وی در تصوّف به یک واسطه به شیخ محیی الدین عبد القادر گیلانی قدس الله تعالی سرّه می رسد، و نسبت دیگر وی در خرقه به حضرت خضر علیه السلام می رسد به یک واسطه. قال رضی الله عنه «لبست هذه الخرقَةَ المعروفةً من يدِ ابي الحسن علي بن عبد الله بن جامع ببستانه بالمقلى خارج الموصل سنة إحدى و ستمائة و لبسها ابن جامع من يد الخضر، عليه السلام. وفي الموضوع الذي ألّبسه إياها البسنينها ابن جامع و على تلك الصورة من غير زيادة و نقصان» و نسبت دیگر وی به خضر علیه السلام می رسد بی واسطه. قال رضی الله عنه: «صحبت أنا و الخضر عليه السلام و تأدبتُ به و أخذتُ عنه في وصيّة أوصانيها شفاهاً التّسليم لمقامات الشيوخ و غير ذلك، و رأيتُ منه ثلثة أشياء من خرقه العوايد: رأيتُه يَمْشِي على البحر و طي الارض و رأيتُه يصلّي في الهواء.» (1)

و همان طور که مشاهده می شود محیی الدین عربی ادعای اخذ خرقه از حضرت خضر علیه السلام دارد، که این نوع ادعاها در میان صوفیان برای تحکیم جایگاهشان، فراوان یافت می شود. برای مثال احمد بن سلیمان نقشبندی بر آن است که مقابل حجر الأسود، خرقه از دست خضر علیه السلام پوشیده است و خضر به او گفته است که آن را در مدینه از دست رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده است. (2)

ص: 46

1- نفحات الانس/ 546

2- داوربهای متضاد، داوود الهامی/ 34.

سماع در لغت به وجد و سرور و پای کوبی و دست افشانی صوفیان منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص گفته می شود. (1)

دکتر زرین کوب در «ارزش میراث صوفیه» می گوید:

«صوفیه برای تحریک اعصاب و نیل به حالی که از آن تعبیر به بیخودی می کنند گاه به مواد تخدیر کننده یا سکر آور متوسل می شده اند. شاذلیه با قهوه به تحریک اعصاب می پرداخته اند و گویند هم شاذلی مخترع شربت قهوه بوده است و شهر مکا هنوز از این باب به او افتخار می کند. بعضی دیگر به بنگ و چرس می پرداخته اند و برخی هم دست به شراب می زده اند و از این همه قصدشان رهایی از خود و از خودی بوده است با وسایل مصنوعی.

از این گذشته رقص و سماع را هم وسیله ای کرده بودند برای رفع قبض و ملال. مجالس آن ها حتی از عهد مقدسی با سماع و قول همراه بود. قوالی و سماع که هنوز مجالس صوفیه را در مصر و ترکیه و هند و پاکستان ذوق محبت می دهد در خراسان به وسیله ی ابو سعید ابوالخیر رواج یافت و شیوع آن در بین صوفیه چنان شد که ابوالعلاء معری شکم خواری و پای کوبی صوفیه را در اشعار خویش به باد استهزاء گرفته و هجویری نویسنده ی کشف المحجوب گفته است که: طایفه ای را دیدم از عوام که می پنداشتند مذهب تصوف خود هیچ نیست جز رقص.

ص: 47

البته سنت و شریعت، رقص و موسیقی را رخصت نمی داد. اما کسانی مثل امام غزالی هم که سماع صوفیه را - به شرطها - جایز می شمردند و به خطرهای و آفت هایی که در آن بود اشاره می کردند. مخصوصاً حضور زنان و پسران جوان را که ممکن بود مایه ی تشویش وقت شیوخ شود منع می کردند. مع هذا در بین صوفیه کسانی بودند که تحت تأثیر شعر و آواز بیشتر واقع می شدند تا تحت تأثیر قرآن. چنان که یوسف بن الحسین رازی از شور اشعاری که با شور حال قوالانه خوانده می شد به گریه می افتاد و از قرآن این حال نمی یافت.

همین نکته بود که صوفیه را به مجالس سماع و قوالی می کشانید. در این مجالس، قوالی بود که ترانه هایی عاشقانه یا عارفانه - همراه و یا بدون ساز - می خواند و صوفیان حلقه وار بر زمین می نشستند، خاموش و آرام، سرها به زیر افکنده، نفس ها را حبس می کردند و سعی می ورزیدند تا سکوت و سکون جمع را به هم نزنند. اما این سکوت و سکون، در میان آن شور و هیجان البته دوام نمی داشت. به ناگاه یک صوفی به وجد در می آمد، صدای تحسین بر می آورد و به رقص بر می خاست. این شور او در دیگران هم می گرفت و حتی شیخ نیز که حاضر بود، گاه به موافقت اصحاب به وجد و رقص در می آمد و بدین گونه تمام حاضران به پای کوبی و دست افشانی بر می خاستند. در این مورد گاه حالت های شگفت روی می داد، صوفی ای بیخودانه خرقة ی خود را اپاره می کرد دیگری نعره های بیهشانه می کشید و شاید گاه یک دو تن از هم غلبه ی شور هلاک می شدند. گاه یک بیت مناسب یا یک نعره ی جانانه سبب می شد که صاحب دلی در مجلس سماع جان می داد. حکایت هست در باب یک مرید ذوالنون که در مجلس سماع هلاک شد و ابن خلکان نظیر آن را در

واقعه ای مربوط به زمان خویش نیز نقل می کند. نظیر این واقعه در مجالس سماع و قوالی، فراوان روی می داد. اما حتی در چنین حالی هم بسا که رقص صوفیه متوقف نمی شد و قوال از کار نمی ایستاد. چنان که نقل کرده اند که مستنجد خلیفه هر سال در ماه رجب مجلس های دعوت داشت، مخصوص رقص و سماع صوفیه. یک بار که این دعوت سالیانه با عروسی خلیفه مصادف شده بود مخصوصاً رقص و سماع صوفیه به اوج رسید و یک تن از صوفیان از سماع شعری که مغنی خواند بیخود شد و در مجلس جان داد. خلیفه بر وی گریست و صوفیه تا صبح گرد جنازه ی او رقص کردند.

رقص در نزد مولویه اهمیت خاص داشت خود مولوی حتی در کوچه و بازار هم بسا که با اصحاب به رقص در می آمد. چنان که یک بار در بازار زرکوبان این حالت بر وی دست داد و گویند حتی جنازه ی صلاح الدین زرکوب را نیز به اشارت مولانا با رقص و دف به قبرستان بردند.

مجالس سماع صوفیه گاه با بیخودی های شگفت همراه می شد آهنگ نی و رباب با ترانه های کوبنده و غزل های هیجان انگیز محیطی پر از شور و حال به وجود می آورد.» (1)

ماجرای بازار زرکوبان در همان ایام سماع او را در بازار به یک مجلس شور و حال صوفیانه تبدیل کرد. آن روز از بازار زرکوبان می گذشت و جمعی از مریدان نیز با وی همراه بودند. از آهنگ تاق تاق پتک و سندان که در زیر سقف بازار می پیچید و در آن لحظه هماهنگی جالبی پیدا کرده بود شور و حالی عجیب در وی پدید آورد. مولانا که در یک لحظه خود و بازار و مریدان

ص: 49

و عابران را از یاد برد بیخودوار در دم به سماع و چرخ مشغول شد، مریدان هم به موافقت، برگرد او در سماع آمدند و هنگامه عظیم جمع آمد... مولوی از وقت ظهر تا نماز دیگر در این هنگامه عظیم و در وسط بازار زرکوبان به سماع مشغول بود... تمام بازار با کنجکاوی و سکوت به این رقص و سماع پر شور می نگریستند. مولوی و زرکوب با زبان رقص با یکدیگر نجوای عاشقانه و روحانی می کردند. (1)

افلاکی می نویسد: «روزی در بندگی، مولوی، رباب (ساز مورد علاقه ی او) می زدند و مولوی ذوق ها می کرد. از ناگاه عزیزی در آمد که نماز دیگر می گویند (اذان می گویند). لحظه ای تن زد، فرمود که: نی نی، آن نماز دیگر، این نماز دیگر. هر دو داعیان حقند. یکی ظاهر را به خدمت می خواهد (عبادت ظاهری یا نماز) و این دیگر (سماع) باطن را به محبت و معرفت حق دعوت می کند!» (2)

مولوی در مورد موسیقی مورد علاقه اش می گفت «آواز رباب، صریر باب بهشت است که ما می شنویم.» (3)

در این وادی باید گفت که صوفیان، از پرستش گامی فراتر نهاده، مدّعی وحدت با حضرت حق شدند و راه های مختلف از جمله وجد و سماع و عشق به زیبا رویان و امردان و... را پلی برای وصول به عشق و فنای الهی دانستند.

ص: 50

1- پله پله تا ملاقات خدا/ 170.

2- نقدی بر مثنوی/ 29.

3- نفحات الانس/ 463

جامی در مورد شیخ اوحدالدین حامد کرمانی می گوید: «وی در شهود حقیقت توسل به مظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده می نموده» و می گوید:

قال بعض الكبراء قدس الله تعالى اسرارهم: «نزد اهل تحقیق و توحید این است که کامل آن کسی بود که جمال مطلق حقّ - سبحانه - در مظاهر کونی حسّی مشاهده کند به بصر، هم چنان که مشاهده می کند در مظاهر روحانی به بصیرت. یشاهدون بالبصيرة الجمال المطلق المعنوی بما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوری. و جمال با کمال حقّ - سبحانه - دو اعتبار دارد: یکی اطلاق که آن حقیقت جمال ذاتی است من حیث هی هی، و عارف این جمال مطلق را در فنای فی الله - سبحانه - مشاهده توان کرد، و یکی دیگر مقید و آن از حکم تنزل حاصل آید در مظاهر حسّیّه یا روحانیّه. پس عارف اگر حسن بیند چنین بیند و جمال را جمال حق داند منتزل شده به مراتب کویّّه، و غیر عارف را که چنین نظر نباشد باید که به خوبان ننگرد تا به هاویه حیرت در نماند!»

و این مطلب را چنین توجیه می کند: «حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت به جماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و شیخ اوحدالدین کرمانی و شیخ فخرالدین عراقی قدس الله تعالی اسرارهم، که به مطالعه جمال مظاهر صوری حسّی اشتغال می نموده اند، آن است که ایشان در آن جا مشاهده جمال مطلق حقّ - سبحانه - می کرده اند و به صور حسّی مقید نبوده اند، و اگر از بعضی کبرا نسبت به ایشان انکاری واقع شده است، مقصود از آن، آن بوده باشد که

محبوبان آن را دستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و جاویدان در حضيض خذلان و اسفل السافلین طبیعت نمانند.»

(1)

6 فَنَاءُ

دکتر غنی می گوید: «بزرگان صوفیه گفته اند که چون سالک در خدا فانی شود با او متحد می گردد، مانند قطره ای که چون به دریا برسد تعینات قطره بودن از او می رود و چون در دریا فانی شده و جز دریا چیزی نیست می تواند بگوید «منم دریا» و در این حال است که هر تکلیفی از عارف سلب می شود و احتیاج به شرع و رعایت ظواهر و به جا آوردن عبادات و طاعات از میان می رود؛ زیرا فردی که مکلف به این احکام است از میان برخاسته و جز خدا چیزی نیست، حتی برای عارف واصل دیگر کفر و ایمان در یک حکم است» (2)

و در مراحل فنا، گفته اند فنا سه مرتبه دارد:

الف- فنا افعالی: یعنی سالک به مقامی برسد که هر فعلی از هر فاعلی که سرزند منتسب به خدا داند و این را محو گویند.

ب- فنا صفاتی: این که سالک اوصاف کمالی هر موصوفی را وصف خدا داند و این را طمس گویند.

ص: 52

1- نفحات الانس/ 588

2- عارف و صوفی چه می گوید/ 97

ج - فناء ذاتی: که بالاترین مقام فناء است. این که سالک ذات و هستی خود و سایر اشیاء، همه را محو و منطمس در ذات و هستی حق یابد و این را محق گویند.

فریاد انا الحق حلاج و امثال او نشأت گرفته از همین توهم است.

تذکرة الاولیاء از بایزید بسطامی که او را اکبر مشایخ، اعظم اولیاء، حجت خدا، خلیفه به حق، قطب عالم و مرجع اوتاد می نامد، چنین نقل می کند: «از بایزیدی بیرون آمدم چون مار از پوست. پس نگه کردم: عاشق و معشوق را یکی دیدم که در عالم توحید همه یکی توان دید.

و گفت: ندا کردند از من در من که: ای تو، من. یعنی به مقام الفناء فی الله رسیدم - و گفت: حق تعالی سی سال آینه من بود اکنون من آینه خودم یعنی آن چه من بودم نماندم. که من و حق شرک بود. چون من نماندم حق تعالی آینه خویش است. این که می گویم که: اکنون آینه خویشم، حق است که به زبان من سخن می گوید و من در میانه ناپدید». (1)

7) وحدت وجود

استیس محقق انگلیسی می نویسد: «وحدت یا واحد، تجربه و مفهوم کانونی تمام عرفان های گوناگون است.» (2)

فرضیه وحدت وجود حاکی از آن است که در دار تحقق بیش از یک حقیقت وجود ندارد که نام آن هستی (وجود) است. این حقیقت در مرتبه ای

ص: 53

1- تذکرة الاولیاء / 190.

2- عرفان و تصوف، دکتر یشربی / 15.

به صورت خالق، و در مرتبه ای بصورت مخلوق است. بنابراین خالق و مخلوق در این حقیقت، مشترک و هر دو از یک سنخ می باشند، با این تفاوت که اصل و منبع این حقیقت، در ذاتی است که خالق نامیده می شود و مخلوقات هر یک به قدر لیاقت و استعداد خود از آن بهره ای دارند. به عبارت دیگر، ذات خالق که وجود (هستی) صرف است با تعین و شکل پذیری و خروج از حالت اطلاق به صورت مخلوقات در آمده است؛ و در نتیجه مخلوقات، همان ذات باری هستند، و او است که به صورت مخلوقات و موجودات گوناگون، ظاهر شده است. تفاوت بین خالق و خلق، تنها در اطلاق و تقیید، نامحدود و محدود بودن است.

یعنی: ذات باری عین وجود (هستی) و نامحدود است، در حالی که همین وجود در مخلوقات به صورت مقید و محدود می باشد.

لاهیجی در شرح گلشن راز می گوید: «چون فنا و وصول، عبارت از رفع تعین است، فرمود: (1)

تعین بود کز هستی جدا شد *** نه حق بنده نه بنده با خدا شد»

یعنی آن چه گفته شد و می شود که خود را از خود خالی کن، و از خود بگذر و فانی و نیست شو، و هستی خود را برانداز، همه فرع آن است که این کس را هستی و وجودی بوده باشد، مراد نه این معنی است که متبادر فهم است که تو را وجود بود، سعی نما که آن عدم گردد؛ بلکه مراد آن است که ظهور حق در صورت کثرات و تعینات مانند حباب و امواج است که بر روی دریا پیدا می شود و بحر به نقش آن حباب و امواج مخفی می نماید و امواج و حبابات

ص: 54

1- یعنی شبستری صاحب گلشن راز

غیر بحر می نماید و فی الحقیقه غیر دریا آن جا هیچ نیست فاما و هم می نماید که هست و تا زمانی که امواج و حباب از روی بحر مرتفع می شود بحر بر صرافت وحدت، ظهور نمی یابد و معلوم نمی گردد که این نقش امواج، همه امور اعتباری بوده اند و حقیقتی نداشته اند.

جمله عالم نقش این دریاست بس *** هر چه گویم غیر از این سود است بس

بحر کلی چون بجنبش کرد رای *** نقش ها بر بحرکی ماند بجای

فلهذا فرمود که: «تعیین بود کز هستی جدا شد.» یعنی نیستی از خود، و هالک شدن غیر، و خالی شدن از خود، همه ی عبارت از برخاستن تعینات است از وجود مطلق که حق است؛ زیرا که ظهور وحدت حقیقی موقوف آنست.

تا تو پیدائی خدا باشد نهان *** تو نهان شو تا که حق گردد عیان

چون برافتد از جمال او نقاب *** از پس هر ذره تابد آفتاب

و چون تعین که موهوم غیریت می شد مرتفع گشت، پیدا آمد که غیر از حق هیچ نبوده است نه آن که حق بنده شد و نه آن که بنده خدا شد که حلول و اتحاد بازدید گردد تعالی عن ذلك علواً کبیراً. (1)

با این تعریف، ناگزیر هر صفتی که بر ذات باری، یعنی وجود مطلق استوار باشد، عیناً در مخلوق یافت می شود، ولی به صورت ناقص، در نتیجه هیچ صفت و خصوصیتی نمی تواند در خالق وجود داشته باشد که مخلوق از آن بی بهره و نصیب باشد.

ص: 55

بحث در مورد باری به صورت «وحدت وجود» محور افکار اهل عرفان (تصوف) از هر نژاد، قوم، ملت دین و مذهب است. به طوری که با اختلاف در نژاد، ملیت، دین مذهب و... عقاید آنان و مطالب آنان کاملاً یکی است.

عقاید دینی و مذهبی برای آنان در مقابل این اصل چندان اهمیتی ندارد و کفر و ایمان را نزد آنان ارزشی نیست و شعار «لیس فی الدار غیره دیار» (در خانه غیر او کسی نیست) شعار همه ی آن ها است، ولی هر یک با زبان خود. (1)

مناقب العارفین نقل می کند: یک بار مولوی به خادم خود (شیخ محمد) گفت: «فلان کار را به اتمام برسان. شیخ محمد در جواب گفت: انشاء الله. مولانا بانگ بر وی زد: که ای ابله! پس گوینده کیست؟» (2)

در مقالات شمس (که گفتار شمس تبریزی است) درباره مولوی آمده: «اگر از تو پرسند مولانا را چون شناختی؟ بگو از قولش می پرسی: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ...) (3) اگر از صفتش می پرسی: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، (4) و اگر از نامش می پرسی: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...) (5) و اگر از ذاتش می پرسی: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (6)...» (7)

ص: 56

1- فلسفه و عرفان از نظر اسلام، محمد صدر زاده / 1.

2- مولانا جلال الدین / 312.

3- سوره یس / 82

4- سوره اخلاص / 1.

5- سوره حشر / 23.

6- سوره شوری / 11.

7- مقالات شمس / 203

در مورد دیگر، شمس مدعی می شود ادعاهای او عین حق است و نیاز به برهان و دلیل ندارد و کسانی که از وی در خواست دلیل کرده اند مورد سرزنش قرار می دهد: « مرا نمی شناسند در این عالم. پس که را می پرستند؟! مرا گویی برهان بنما. از من برهان خواهند! از برهان حق خواهند، اما از حق برهان نخواهند!» (1)

و محیی الدین عربی می گوید: «حق تعالی هارون را یاری نکرد تا آن که سامری غالب شده، مردم را گوساله پرست گردانید، بنابراین بود که خدا خواست در همه صورت پرستیده شود.» (2)

و در فصوص گفتگویی کرده که حاصل معنی آن این است: نصاری کافر نشدند به سبب آن که عیسی را خدا دانستند، بلکه به سبب آن که خدا را منحصر در عیسی دانستند کافر شدند و آیه ی شریفه ی (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ...) (3) را بر این معنی حمل نموده است.

8) صلح کل و اتحاد مذاهب

دکتر غنی می گوید: در نظر عارف کامل، همه ی ادیان و مذاهب یکسانند و برای هیچ یک ترجیحی قائل نیست. یعنی دیانت اسلام با بت پرستی یکسان است و کعبه و میخانه و صمد و صنم یکی است و صوفی پخته هیچ وقت

ص: 57

1- مولانا جلال الدین / 9

2- شرح فصوص قیصری / 440

3- سوره مائده / 72.

ناظر به این نیست که انسان پیرو چه مذهبی است یا صورت عبادت او چیست.

و می گوید: تصوف واقعی هیچ وقت زیر بار تعصب و تحزب فرقه ای بر فرقه ی دیگر نمی رود و از جنگ هفتاد و دو ملت دوری می جوید، به عقیده ی صوفی، یک حقیقت کلی و یک وجود حقیقی و واقعی در تمام عالم منبسط است که ما به الاشتراک و سبب تحقق تمام موجودات همان است و خارج از آن چیزی نیست؛ یعنی هر چیزی در حد خودداری جزئی و پرتوی آن از حقیقت کلی هست پس عالم من حیث المجموع کمال مطلق است، ولی هیچ چیز هم به تنهایی کمال مطلق نیست. واضح است که پیرو چنین عقیده در هر ذره ای چیزی از خدا یعنی جزئی از کمال مطلق می بیند و زبان حالش این است که: «در هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم». زیر بار تعصب و ترجیح فرقه ای بر فرقه ی دیگر نمی رود و فرقی میان مسجد و میخانه نمی نهد و نه فقط با هفتاد و دو ملت بلکه با عالم وجود در صلح و آشتی است؛ زیرا منظور صوفی کامل شدن است و می خواهد مظهر کمال مطلق که خدا است بشود و چون مطلق منبسط در همه ی اشیاء است و هر چیزی در حدّ معینی مظهر کمال است پس همه چیز را دوست دارد و هیچ عقیده ای را غلط نمی شمارد و اختلاف مذاهب را اختلاف در رنگ و صورت می شمارد و صلح کلّ می طلبد.

و در چند صفحه بعد می نویسد: چون صوفی با وسعت نظر به عالم نگاه می کند و همه ی کائنات را مظاهر کمال مطلق می شمارد و در هر طریقه و فکری بحقیقتی قائل است، هر دین و هر مذهب و هر مسلکی را احترام می کند و از آن چیزی التقاط می کند ولی بآن دل بستگی دائمی پیدا نمی کند بلکه چون به آن جا رسید، از آن جا می گذرد. تمام فرق و مذاهب و فلسفه ها در چشم

عارف در حکم نردبان است که به مدد آن می خواهد بالا برود. همین که بالا رفت دیگر با نردبان کاری ندارد و بدون دلپستگی و علاقه و تعصب آن را رها می کند، به قول مولی: عارف مذهب مخصوصی ندارد بلکه خدا مذهب اوست که:

مذهب عاشق ز مذهب ها جدا است *** عاشقان را مذهب و ملت خدا است (1)

و محیی الدین عربی ماجرای غضب موسی علیه السلام بر هارون پس از پرستش گوساله توسط بنی اسرائیل را چنین نقل می کند:

«كَانَ مُوسَى أَعْلَمُ بِالْأَمْرِ مِنْ هَارُونَ لِأَنَّهُ عَلِمَ مَا عَبَدَهُ أَصْحَابُ الْعِجْلِ، لِعِلْمِهِ بِأَنَّ اللَّهَ قَدْ قَضَىٰ أَلَّا يُعْبَدَ إِلَّا إِيَّاهُ، وَ مَا حَكَمَ اللَّهُ بِشَيْءٍ إِلَّا وَقَعَ. فَكَانَ عَتَبُ مُوسَى أَخَاهُ هَارُونَ لَمَّا وَقَعَ الْأَمْرُ فِي إِنْكَارِهِ وَعَدَمِ اتِّسَاعِهِ، فَإِنَّ الْعَارِفَ مَنْ يَرَى الْحَقَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، بَلْ يَرَاهُ عَيْنَ كُلِّ شَيْءٍ.»

موسی علیه السلام به واقع و نفس الامر و به امر توحید اعلم از هارون بود. چه این که می دانست اصحاب عجل چه کسی را پرستش می کردند؛ زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آن چه را حکم فرمود، غیر آن نخواهد شد. پس جمیع عبادت ها عبادت حق تعالی است و لکن، «ای بسا کس را که صورت راه زد». بنابراین عتاب موسی برادرش هارون را از این جهت بود که هارون انکار عبادت عجل می نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت. چه این که عارف حق را در هر چیز می بیند بلکه او را عین هر چیز می بیند. (2)

ص: 59

1- تاریخ تصوف در اسلام ج 2/426/428/432.

2- ممد الهمم/514.

هم چنین می گوید:

« و العارف المکمل من رأی کل معبود مجلی للحق یعد فیہ »

عارف مکمل کسی است که هر معبود (را خواه مشروع و خواه نامشروع) مجلای حق می بیند که حق در آن مجلا پرستش می شود. (1)

و در جای دیگر می گوید:

«مبادا که تنها به عقیده ای خاص پایبند بوده و عقاید دیگران را کفر بدانی، که در این صورت، زیان می بری و بلکه علم به حقیقت مسأله را از دست خواهی داد. پس باطن خود را، هیولا و ماده تمامی صورت های اعتقادی بگردان، از آن جهت که خدای تعالی برتر و والاتر از آن است که در انحصار عقیده ی خاصی واقع شود چه خود می فرماید: (أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (2) و به دنبال این می افزاید که: «پس تو را روشن گشت که خدا قبله گاه هر روی کردی است و منظور از این، جز عقاید گوناگون نیست، پس همه بر صوابند و هر که پاداش یابد، سعید و خوشبخت است و هر سعیدی مورد رضایت و خوشنودی است اگر که در جهان آخرت، مدتی در شقاوت و بدبختی باشد چنان که اهل عنایت حق - با این که ما بر خوشبختی و اهل حق بودنشان یقین داریم - در این جهان گرفتار رنج و بیماری می گردند.»

در جای دیگر می گوید:

«هر بنده ای درباره خدای خویش، اعتقاد خاص یافته است و آن را به اندازه ی ذوق و نظر در نفس خود دریافته است و از این رو، اعتقاد درباره ی

ص: 60

1- ممد الهمم/ 521

2- سوره بقره/ 115.

خدایان، مانند خود خدایان، مختلف و گوناگون است ولی همه ی این اعتقادات صورت هایی از یک اعتقاد است و آن اعتقاد به خداست.
«

و می گوید:

عقد الخلائق فی الإله عقائداً*** و أنا اعتقدت ما عقوده» (1)

و شبستری در گلشن راز در همین معنی می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست*** بدانستی که دین در بت پرستی است

و لاهیجی در شرحش می گوید: «یعنی اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت می نماید بدانستی و آگاه شدی که فی الحقیقه، بت چیست و مظهر کیست و ظاهر بصورت بت چه کس است. بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است؛ زیرا که بت مظهر هستی مطلق است که حق است پس بت من حیث الحقیقه حق باشد و دین و عادت مسلمانی حق پرستی است و بت پرستی عین حق پرستی پس هر آینه دین در بت پرستی باشد.» (2)

ملحقات به اعتقادات صوفیه

الف) خانقاه و اعمال آن

یکی دیگر از نوآوری های صوفیه ایجاد خانقاه ها بود، که صوفیان برای انجام اعمال خود به ابداع آن پناه بردند. آن جا محلی امن برای تشکیل حلقه های صوفیانه، گفتن اذکار، مجالس سماع، اقامت صوفیان سیاح، مراسم خرقه پوشی و در مجموع پایگاهی برای تبلیغ تصوف بود. و طبق نوشته ی جامی در

ص: 61

1- داوری های متضاد درباره ی محیی الدین عربی/ 98.

2- عارف و صوفی چه می گوید؟/ 65

«نفحات الانس»، اولین خانقاهی که ساخته شد در رمله ی شام و به دستور فرمانروائی مسیحی بوده است.

ب) ذکر

یکی از شرایط مهم سلوک، ذکر است که به ذکر خفی که بر زبان آورده نمی شود و ذکر جلی که به زبان آورده می شود تقسیم می گردد و برای آن آداب و شرایط مخصوصی قائلند که از آن جمله اجازه ی مرشد است. دیگر توجه کامل به ذکر و در مرحله ی بالاتر توجه و فکر تام به خود مذکور می باشد، و بعضی از فرق صوفیه اذکار دسته جمعی نیز دارند که گاه آن ها را با حرکات و اوضاع و آهنگ های مخصوصی انجام می دهند و گاه رسماً با سماع توأم می نمایند. هم چنین تعلیم ذکر و آداب آن، توسط مرشد انجام می گیرد.

ج) رمز و راز

یکی دیگر از مسائلی که در عرفان و تصوف جلوه نمائی می کند، مشاهده ی جملات، اشعار و کلمات رمزآلود است، و از آن جا که صوفیان در صدد رفع فاصله ی بین خود و متشرعه بودند به رمزگوئی پناه بردند تا با جملات دو پهلو خود را از اتهامات مختلف برهانند.

ولی همین تعالیم و اسرار باطنی، آنان را به انتخاب مجامع اختصاصی و تشکیل گروه و دسته های خاص مجبور کرد.

د) سیاحت

صوفیه به دلایل مختلف سیاحت و سفر را مستحسن می دانستند و از آداب سفر همراه داشتن لوازم آن بود که از آن جمله است، عصا، کفشکول و میان بند که همراه داشتن آن ها و لوازمی دیگر از سنت های صوفیه بود.

ص: 62

«مکاتب عرفانی اتفاق نظر دارند، در این که بشر فقط در اثر تلاش پیگیر و پر مشقّت می تواند به کمالات حقیقی خویش نایل آید. در عرفان، علم حقیقی نه تنها از عمل جدا نیست، بلکه نتیجه و محصول عمل است. برای رسیدن به آگاهی عرفانی، باید به سیر و سلوک پرداخت و از مراتب و درجاتی گذشت. از همین جاست که عرفان به دو قسمت عملی و نظری تقسیم شده است. عرفان عملی عبارتست از اجرای یک برنامه دقیق و پر مشقت جهت گذشتن از مراحل و منازل و رسیدن به مقامات و احوالی، در راه دست یافتن به آگاهی عرفانی، و نیل به «توحید» و «فنا» که از آن به «طریقت» تعبیر می شود. و عرفان نظری مجموعه ی تعبیرات عرفا، از آگاهی ها و دریافت های شهودی خویش درباره ی حقیقت، حقیقت جهان و انسان است.

عارف برای رسیدن به کمال خویش که همان مرحله توحید و فنا است، لازم است که تن به سختی ها سپرده، از خواب و خوارک کم کرده بر اعمال و اشتغالات معنوی بیفزاید.» (1)

ادامه دارد...

ص: 63

بخش دوم: نگاهی به فرهنگ و اندیشه ی یونانی: علیرضا طاهری

در شماره ی پیش گفتیم پرستش یونانی، از حیوانات و مظاهر طبیعت آغاز و به آلت پرستی و در انتها به «خدایان پرستی» منتهی می شود. هم چنین پرستش بت ها و خدایان، ضمن تأثیر پذیری کامل از اساطیر، از یک سو بر اساس دو عامل ترس و تخیل و از سوی دیگر، بر دو مبنای طلب منفعت و دفع شر قرار داشت. یونان که هر یک از مظاهر طبیعی را خدا می داند، در طول 1500 سال پیشینه ی باستانی اش، هرگز یهوه یا خدای یکتا را نپذیرفته و عبادت نکرده است و ملحد در نظر آنان کسی بود که خدایان رسمی و دولتی را نمی پرستید و اینک دنباله ی آن:

انبوه خدایان یونانی را می توان به هفت گروه تقسیم کرد: خدایان آسمان، خدایان زمین، خدایان حاصل خیزی، خدایان حیوانات، خدایان زیر زمین، خدایان گذشتگان یا قهرمانان و خدایان اولمپی. «هزیود» می گوید فراگرفتن نام های همه ی این خدایان بسیار دشوار است. (1)

ص: 64

1- تاریخ تمدن، ویل دورانت [=تتو]/199.

تعداد خدایان زیاد بود چه این که نیروی تخیل مردم حدی نداشت (1) و شما از مشاهده ی فهرست خدایانی که در یونان و در زمان های مختلف، به صورت خدای جاویدان عبادت شده است، در تعجب خواهید افتاد. (2)

خدایان در آغاز با یکدیگر آمیختند و انسان را زادند و سپس با زاده های خود - انسان ها - زناشویی کردند و نژادی از نیمه خدایان به وجود آمد (3) و از این رو آدمیان، از نسل خدایانند. خدایان علم و قدرت تام ندارند و مانند انسان ها فریب می خورند و اشتباه می کنند. هر خدا، قدرت خدایان دیگر را محدود می کند و حتی با آنان به معارضه بر می خیزد.

یونانیان، نخست خدایان زمینی را می پرستیدند و سپس قرن ها، بین دو قطب خدایان زمینی و آسمانی در نوسان بودند و به هزاران خرافه بستگی داشتند و در جهانی پر از نیروهای لاهوتی و غیر طبیعی زندگی می کردند و چنین می پنداشتند حوادث زندگی بستگی به اراده ی شیاطین، ارواح و خدایان دارد. پس برای آگاهی از اراده ی خدایان به غیب گویان، ستاره شناسان و خواب گزاران متوسل می شدند و درباره ی زندگی خود با آنان مشورت می کردند. یونانی ها صدها سال بعد، خدایان را در آسمان نشانند و این کار آنان سنت شد و در غرب باقی ماند. (4)

ص: 65

1- تتوا ج 1/ 277.

2- لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب خوئی/ 466.

3- تاریخ تمدن، لوکاس/ 171.

4- تاریخ تمدن، ویل دورانت [= تتوا] / ج 2/ 217/ 219 و تاریخ اندیشه اجتماعی، بارنز و بیکر، ترجمه ی جواد یوسفیان و علی اصغر مجیدی/ 62.

خدایان منشأ اسباب همه ی کارهای عظیم انسان هستند و به لطف آن هاست که آدمی زادگان دانا و شجاع و زبان آورند اما عکس این قضیه نیز عیناً صادق است؛ همان قهرمانانی که تا وقتی خدایان با آن ها هستند، دلیرانه می جنگند، به مجرد این که خدایان ترکشان می کنند، بی شرمانه پا به فرار می گذارند و به حوالّت لطف و قهر خدایان است که امور انسان فراز و نشیب می گیرد. (1)

در یونان، همه ی امور تحت تأثیر تقدّس خدایان بود تا آن جا که در سوگندنامه ی پزشکی سقراط [ح 460 - ح 387 ق.م] نیز، به سه خدا به طور مشخص و هم چنین به همه ی خدایان سوگند می خوردند که وظایف پزشکی خود را به بهترین نحو انجام دهند. (2)

یونانی های عهد باستان حتی بروز بیماری را به «خدایان» نسبت می دادند و بر آن بودند که اگر مردم نذر و قربانی مناسبی انجام دهند، «خدایان» می توانند آن ها را دوباره بهبود بخشند. خدایان یونانی، هیات انسانی دارند و جاودانی و فناپذیرند و همه ی مقدرات زندگی آدمیان، نام یکی از خدایان است. (3)

خدایان نسبت به انسان بر سر رحم و شفقت می آیند و مواهبی چون آتش، هنرها (فنون) و بذر نباتات را به آنان عطا می کنند. (4)

ص: 66

1- خدا و فلسفه (مفهوم خدا در تاریخ فلسفه غرب) اتین ژیلسون، ترجمه شهرام پازوکی / 25/24

2- تتوا ج 387/2.

3- همان/ 198 و خدا و فلسفه / 11/ 25/ 21 و دنیای سوفی (داستانی کوتاه درباره ی تاریخ فلسفه) یوستین گُردِر، ترجمه ی حسن کامشاد/ 68

4- ر.ک فلسفه رواقی، ژان برن. ترجمه سید ابوالقاسم پور حسینی / 87.

با همه ی اهمیتی که «خدایان» در فرهنگ یونانی دارد، اما همین خدایان هم در اسارت ضرورت های طبیعی و سرنوشت های محتوم به سر می بردند و «جبر» گریبان آن ها را هم - مثل مردم عادی - گرفته بود (1) و اساساً در جهان بینی یونانی، همه چیز به «ضرورت» اتفاق می افتد. (2) معروف است که بر سر در بت کده ی دلفی (3) شعار «خودت را بشناس» نقش بسته بود: هشدار و تذکری برای آن که بشر همواره بداند که وجود فناپذیری بیش نیست و هیچ کس نمی تواند از چنگ سرنوشت خود بگریزد. (4) در عین حال، مردم یونان برای همین خدایان مجبور، معابد کوچک و بزرگ متعددی در گوشه و کنار ساختند. (5)

خدایان، انسان هایی را که به موجودات فنا ناپذیر «تشبّه» می جویند، با نعمت های خویش پاداش می دهند. (6) افلاطون می گفت: «دمیورژ»، (7) خیر است.

ص: 67

1- تتو/ج 2 / 209.

2- دنیای سوفی / 293

3- معروف ترین معبد یونان در زمان باستان

4- این هم یکی از مطالبی است که در جامعه ی ما، به معنای کاملاً متضادی برداشت می شود و اثر ناآگاهی از تاریخ و فرهنگ یونان، از آن اختیار کامل انسان را می فهمند! ما در آینده به در آن خواهیم پرداخت.

5- همان / 68 و تتو ج 2 / 125

6- سیر حکمت در یونان (حکمت یونان) شارل ورنر، ترجمه ی بزرگ نادرزاد / 166

7- دمیورژ یا محرک اولی یا عقل اول یا نفس یا اورانوس یا تتوس

است و خواست که همه ی چیزها تا حد امکان، به خود او شبیه باشند (و می دانیم که «دمیورژ» را باید با «فکر فکر» ارسطویکی گرفت).
[\(1\)](#)

در عین حال، «خدایان» هم با یک دیگر می جنگند و حتی نخستین نمونه ی گروگان گیری را در منازعات خدایان یونان با هم می توان دید و منشأ ماهیت آن ها، در آثار وهم آلود و افسانه ای آثار هومر و هزیود آمده است. [\(2\)](#)

در چند شهر و از جمله آتن و افسوس، بیشتر، خدایان مؤنث را مورد تجلیل قرار می دادند. ظاهراً این خدایان مؤنث، که عموماً همسر نداشتند، متعلق به دورانی بوده اند که اختیار خانواده در دست مادر بود و نسب فرزند در یونان از طرف مادر تعیین می شد، اما با ظهور زئوس و تقوّق او بر سایر خدایان، دوران اقتدار مادران و مادر- خدایان به سر آمد. [\(3\)](#)

خدایان مورد پرستش اشراف، با خدایان مردم ساده متفاوت بود و اینان خدایان فاتح المپ بودند که از مقر کوهستانی خود، بر اشراف کامروا فرمان می راندند. بدین سبب شاعرانی هم چون هومر و هزیود و مجسمه سازان فراوان، مطابق خواست اشراف، پرستش خدایان المپی را ترویج می کردند. در موارد بسیار، خدایان کوچک در خدایان بزرگ مستهلک می شدند و یا به صورت وابستگان آنان در می آمدند. به تدریج، اعتقادات و مراسم و اساطیر و حیثانه ی ابتدایی از رواج افتاد و یونانیان، جهان را که تا آن زمان جولانگاه

ص: 68

-
- 1- ر.ک تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ترجمه ی سیّد جلال الدّین مجتبیوی، ج یکم، یونان و روم/ 343 /574 /573 /283
 - 2- دنیای سوفی / 36. خدا و فلسفه / 16.
 - 3- تتوا ج 2 / 200.

شیاطین و دیوان و ارواح محسوب می شد، دستگامی منظم دانستند که خدایانی با سازمان و سلسله مراتب مشخص بر آن حکومت می کنند و این تحوّل فکری، مسلماً از تحوّل عمومی جامعه ی یونانی و استقرار نظام سیاسی جدیدی خبر می داد. (1)

حدود هفتصد سال پیش از میلاد، دو شاعر به نام های هومر و هزیود بسیاری از افسانه های یونانی را روی کاغذ آوردند و به این ترتیب آن ها را از نابودی و فراموشی در امان داشتند و بنیادی ترین بخش از فرهنگ یونانی را افکندند. (2)

منظومه های ایلیداد و ادیسه ی هومر متعلق به آستانه ی تاریخ اروپا و منشأ گردآوری اساطیر یونانی است که هر کدام از بیست و چهار سرود تشکیل شده و به همراه ودای هند، کهن ترین آثار ادبی بازمانده ی مردم هند و اروپایی است. (3) هومر، اگرچه وسوسه گر الاهیات ضد اخلاقی است اما این دو منظومه، گرانمایه ترین میراث ادبی یونان به شمار می رود و یکی از ارکان آموزش و پرورش یونانیان در طول تاریخ بوده است چنان که بعداً به صورت کتاب مقدّس آنان درآمد. (4) ایلیداد و ادیسه، خدایان پرستی یونانیان را توسعه و تعالی بخشیده است و هرودوت می گوید: «هومر و هزیود، به خدایان اولمپی (5)

ص: 69

1- تتوج 2 / 202 / 203 .

2- دنیای سوفی / 38

3- تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه ی عبدالحسین آذرنگ ج 1 / 169 / 170 .

4- تتوج 2 / 157 / 580

5- رشته کوه های المپ در شمال یونان قرار دارد و به عقیده ی یونانیان بزرگ ترین قله ی آن جایگاه خدایان است.

چهره های انسانی دادند و نظمی انسان پسند در آسمان برقرار کردند.» در خدایان هومر، نشانه های عظمت به فراوانی دیده می شود. اگر چه این خدایان، معصوم و متعالی نیستند اما به خدایان اولیه ی اولمپی همه احترام می گذاشتند و آن ها را می پرستیدند. (1) «خدایان»، همانند انسان ها هرزگی می کنند و به قدر آدمیزادگان، به عشق و خواب نیاز دارند و همه ی نیازمندی های انسانی - جز مرگ و گرسنگی - گریبان گیر آن ها هم هست. (2)

در عین حال، باید دقیقاً به این نکته توجه داشت که اساطیر یونان را تنها برای تفنّن نساخته اند؛ بلکه افسانه های یونانی، عقلانی ترین تفسیرهایی است که در فرهنگ آنان در خصوص رخدادهای پیشین عالم و خدایان پرستی وجود دارد (3) و حتی فلسفه ی یونان در مبحث الاهیّات متکی به «خدایان» و همین اساطیر است (4) و به علاوه در خصوص کشمکش دایمی خیر و شر و نحوه ی حفظ تعادل در طبیعت و مسایل متعدد دیگر هم، باز همین اساطیر مطرح می شوند. (5)

پس از هومر، شاعر دیگری آمد به نام هزیود که شعرهایش را میان سال های 750 تا 700 ق.م سرود و مدعی بود که خدایان هنر، در کالبد او روح شعر دمیده اند. هزیود شعری دارد به نام تولّد خدایان و در آن، تبارنامه ی شمار زیادی از خدایانی را که یونانیان می پرستیدند آورده است. اساطیری که هزیود

ص: 70

1- تتوا ج 2 / 197 .

2- همان / 231 / 232

3- دنیای سوفی / 37 / 66 / 68 .

4- در شماره های بعد به این مطلب خواهیم رسید.

5- دنیای سوفی / 35

بیان می کند از قساوت و کارهای وحشتناک سرشارند و رسواترین روابط جنسی را با بی پروایی به خدایان نسبت می دهند. از آمیزش آسمان با زمین، تیتان ها پدید آمدند که برخی از آنان دارای پنجاه سر و صد دست بودند. در فرهنگ اساطیری، جدال زئوس و کسانش با تیتان ها، به منزله ی تصادم تمدن با توحش است. (1)

خدایان به اقتضای رعایت مقام پدری، زئوس را به سروری پذیرفته اند و از این رو خدایان دربارگاه زئوس گرد می آیند؛ زئوس در برخی از کارها رأی آن ها را می جوید و اگر آنان را مخالف یابد، مطابق رأی ایشان عمل می کند. اما، بعضاً، زئوس خود فرمان می دهد و خدایان دیگر را وادار می کند که حدود خود را بشناسند. (2)

بر اساس اساطیر یونانی، «خدایان» زاده می شوند و سپس برخی انسان ها یا نژادهای انسانی را می زایند یا می آفرینند و خود نیز فرزندی دارند چنان که زئوس، که خود فرزند کروئوس است، (3) با خواهر خود هرا ازدواج می کند (4) و از این رو، ازدواج با محارم در یونان مجاز و رایج بوده است. هرا یا شهبانوی آسمان، از زئوس، شش فرزند داشت که عبارت بودند از: آرس خدای جنگ، آپولون خدای نور، هفانتوس خدای آتش، دیونیوسوس خدای شراب، آتنا خدا بانوی هنرها و آفرودیته خدا بانوی عشق. (5)

ص: 71

1- تتوا ج 2 / 203.

2- تتوا ج 2 / 203.

3- ر. ک فرهنگ اساطیر یونان، ف، ژیران، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور/ 13

4- ر. ک اساطیر یونان و روم یا افسانه خدایان، سعید فاطمی / ج 1 / 10.

5- همان / 122 / 203 و تاریخ تمدن، لوکاس / ج 1 / 171.

برخی از افسانه‌های یونانی هرمس را نیز پسر زئوس می‌دانند و برآند که هرمس و آپولون و آتنه آلات موسیقی را اختراع کرده‌اند (و بنابراین، موسیقی و ابزار نواختن آن در اساس خود، مصنوع خدایان و مقدس است). کلمه ی موسیقی (موسیکه) نیز در میان یونانی‌ها، اصلاً به معنای بستگی به موسای‌ها یا موزه‌ها، یعنی الاهیگان هنر است. (1) پرستش هرمس از سنگ پرستی آغاز شد و به گمان آن‌ها، هرمس در سنگ‌ها تجسم می‌یابد. (2)

پرستش زئوس فراگیر بود و از همه سوی جهان یونانی، پرستشگران زئوس به پرستشگاه او در المپ می‌رفتند و برکوه المپ، خدایان عمده ی دوازده گانه فرمانروایی داشتند. (3) در همین مکان بود که نخستین بازی‌های المپیک به افتخار زئوس در 776 ق.م برگزار گردید و این نخستین تاریخ مشخص یونان است. (4) بعدها مردم شهر دلفی، موسیقی و شعر را هم بر مسابقات ورزشی افزودند و آثار افلاطون پُر است از ذکر جمیل زئوس و خدایان یونانی و تأیید آن‌ها.

تنها عیب زئوس این بود که در برابر عشق سریعاً تسلیم می‌شد (5) هم چنین، زئوس در مقابل موافقت و رضایت درونی خود، ناتوان می‌ماند و جز این که سر تسلیم در برابر اراده ی خود فرود آورد، چاره‌ای نداشت. (6)

ص: 72

1- تتواج 2 / 246

2- همان/ 206 / 247

3- خدا و فلسفه / 18

4- تاریخ تمدن، لوکاس / ج 1 / 179

5- تتواج 2 / 204 .

6- خدا و فلسفه / 23

یونانی ها از راه های دور و نزدیک به معبد دلفی می آمدند تا با پرداخت پول، از حوادثی که در آینده روی می دهد آگاه شوند یا پاسخ پرسش های خصوصی شان را از غیب گوی معبد، که معمولاً یک پیرزن بود بگیرند. (1) سقراط هم در این خصوص از دیگران جدا نیست و می بینیم که در گفتگوی «ضیافت»، از کاهنه ای به نام دئوتیما سخن می گوید.

کاهنان در فضایی آکنده از بوی گوگرد می نشستند، وردهایی که به آن ایمان داشتند، می خواندند و از آپولون راهنمایی می خواستند. (2) مردم باور داشتند که «آپولون» همه همه چیز را می داند و از آینده هم با خبر است. (3) کاهنان می گفتند که جز از راه الهام از سوی خدایان، هیچ چیز را نمی توان شناخت و این الهام، تنها به میانجی گری کاهنان (یا غیب گویان بت کده ها) به مردم می رسد. (4)

آفرودیته هم، به عنوان خدای زیبایی و عشق و مظهر لذات جنسی مورد پرستش یونانیان بود که اثرات آن به صورت های گوناگون در فرهنگ منطقه تجلی پیدا کرد. در آتن و کورنت، زنان روسپی به نام آفرودیته معابدی می ساختند و او را پشتیبان خویش می شناختند. در برخی از شهرهای یونانی، روز اول آوریل را به عنوان عید بزرگ آفرودیته جشن می گرفتند. در این جشن، مردان و زنان می توانستند آزادانه به فعالیت جنسی بپردازند. (5)

ص: 73

1- تتوا ج 2 / 234

2- تاریخ تمدن، لوکاس / ج 179 .

3- دنیای سوفی / 67 .

4- تتوا ج 1 / 309

5- تتوا ج 1 / 207

باید دانست که بررسی همین افسانه‌ها، برای شناخت فرهنگ و فلسفه ی یونانی، دارای کمال اهمیت است و به این نکته باید توجه داشت که اسطوره‌شناسی، نخستین گام در راه شناخت دین یونانی به حساب می‌آید.

بر اثر تخیلات اساطیری دینی، مجسمه‌های بسیاری از خدایان ساخته شد و تمام مرمرهای دو منطقه معدنی را استخراج کردند و با آن‌ها مجسمه ساختند. در هیچ عصری مجسمه‌سازی به فراوانی عصر هلنیستی نبوده است. معابد و کاخ‌ها، خانه‌ها و خیابان‌ها، باغهای عمومی و خصوصی پُر از مجسمه بود. (1)

یونانی‌ها علاقه و اهتمام فراوانی نسبت به ساختن معبد و مجسمه برای خدایان خود نشان می‌دادند، چنان‌که ساخت معبد افسوس با 130 متر طول و 69 متر عرض و 127 ستون 20 متری بیش از یک صد سال به طول انجامید. مجسمه زئوس در حالت نشسته 18 متر بلندی داشت و مجسمه آتنه در شهر پارتنون 11/5 متر ارتفاع داشت و 1154 کیلو طلا در آن به کار رفته بود. (2)

آتنی‌ها در هنگام خشک سالی و شیوع بیماری‌ها، یک یا چند نفر را به قربانگاه می‌بردند و پیش بت‌ها می‌کشتند تا به این وسیله خشم خدایان را فرو بنشانند. اپیکور [341-270 ق.م] قربانی در راه خدایان و حتی ذبح انسان را در زمان خود - یعنی 50 سال پس از مرگ ارسطو - تأیید می‌کند. (3). در آکادیا (4) تا قرن دوم میلادی به زئوس قربانی انسان تقدیم می‌شد و در سال 368 م و به دنبال رواج مسیحیت بود که رسم قربانی برای بت‌ها در یونان منسوخ

ص: 74

1- همان/ 693 .

2- همان/ 361/ 362/ 165 .

3- ر.ک تاریخ فلسفه، امیل بریه، ترجمه علی مراد داوری / ج 2 / 117 .

4- شبه جزیره ای است در جنوب یونان که اکنون مره نامیده می‌شود .

گردید. (1) معنای این گزارش آن است که یونانی‌ها حداقل پیشینه‌ای هزار ساله در قربانی کردن انسان‌ها در راخدایان خود دارند.

از آن‌چه گفتیم به خوبی روشن می‌شود که انحرافات جامعه‌ی یونانی در خصوص پرستش، بسیار جدی و عمیق است و تمامی باورهای آنان در مکتب وحی هیچ نامی جز کفر و شرک ندارد؛ بنابراین همان‌گونه که خداوند دستور می‌دهد وظیفه‌ی جامعه‌ی مسلمان نسبت به نظریات و اعتقادات یونانی و یونانی‌مآب، بیزاری و طرد و ردّ است نه محبت و جذب و اخذ! و این، همان مصیبت هولناکی است که به آن گرفتار آمده‌ایم.

اهمیت این گزارش‌های تاریخی و ضرورت نتیجه‌گیری از این واقعیات هنگامی بیشتر روشن می‌شود که بدانیم پس از شکست داریوش سوم از اسکندر، سلوکی‌ها بیش از صد سال بر ایران حکومت کردند و یونانی‌مآبی (یا هلنیسم) نزدیک سیصد سال فرهنگ غالب منطقه بود و در سه کشور تابع یونان - یعنی مقدونیه، سوریه و مصر - هم رواج داشت و روم، با وجود استیلای نظامی بر یونان و محو آن از جغرافیای سیاسی، خود یکی از ایالات زیر نفوذ فرهنگ یونانی به شمار می‌رفت. بدین ترتیب، فرهنگ و فلسفه‌ی یونانی، حتی مدت‌ها پس از آن که قدرت سیاسی‌اش از بین رفت، هم چنان نقش مهم خود را حفظ کرد. (2) به عبارت دیگر، با وجود سقوط سیاسی، آتن، که از زمان سقراط مرکز فرهنگ یونان شده بود، هم چنان مرکز فلسفه باقی

ص: 75

1- همان/ 266 و تتو/ ج 2 / 215/ 216 و یونانیان، اچ. دی. اف. کیتو، ترجمه سیامک عاقلی / 338

2- دنیای سوفی / 152

ماند و مدارس فلسفه، سال‌ها پس از افلاطون و ارسطو، هنوز پابرجا بود. (1)

هنگامی که مسلمان‌ها شهر کهن و یونانی مآب اسکندریه را تصرف کردند، بسیاری از علوم قدیمی و فلسفه و باورهای یونان، عیناً به مسلمانان به ارث رسید (2) و بنابراین، دقت و بازنگری در بنیادهای فرهنگ کنونی از ضرورت بی‌بدیلی برخوردار است.

به علت جهل مطلق فلاسفه‌ی مسلمان در خصوص تاریخ و فرهنگ یونان، نظریات این قوم کافر با چنان اعجاب و حُسن قبولی مواجه شد که برآستی حیرت‌انگیز و تأسف‌بار است و به دنبال همین اقبال تمام عیار به سوی کفّار و خود باختگی در برابر عقل یونانی بود که همه‌ی مقدمات برای آلودن توحید ناب اسلامی به فلسفه‌ی غربی و هم‌چنین مهم‌ترین زمینه‌ی غرب زدگی فراهم گردید.

... ادامه دارد

ص: 76

1- همان / 76 / 153 .

2- همان / 203

در شماره ی دوم، مطالبی پیرامون تعریف کشف و نیز واقعیات آن از طریق آیات و روایات ارائه شد، و اجمالاً اشاره شد که کشف و شهود نمی تواند میزان شناخت حقایق باشد، و میزان شناخت، عقل و شرع می باشد.

در این شماره به تفصیل در مورد عدم حجیت کشف و شهود بحث می شود.

در نظر عرفا و متصوّفه (1) کشف و یافته های کشفی، یکی از مهم ترین مباحث عرفانی به شمار می رود، تا آن جا که عرفا میزان شناخت و وسیله ی رسیدن به واقعیت ها را کشف و شهود می دانند. آنان مدعی اند سالک در اثر مجاهدت، ریاضت ها و سیر و سلوک به مرحله ای می رسد که حجاب عوالم غیبی برای او از میان برداشته می شود و در نتیجه می تواند حقایق و واقعیت های غیبی عالم را بی پرده مشاهده نماید.

ص: 77

1- اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان «عرفا» و هرگاه به عنوان اجتماعی شان یاد شوند غالباً با عنوان «متصوّفه» یاد می شوند. ر.ک آشنائی با علوم اسلامی، استاد مطهری/ ج 2/ 48

استاد مطهری می نویسد: این روش به هیچ وجه اعتمادی به استدلال‌های عقلی ندارد و پای استدلالیان را چوبین می‌داند. به حسب این روش، هدف تنها کشف حقیقت نیست، بلکه رسیدن به حقیقت است. (1)

روش سلوکی عرفانی، با روش فلسفی اشراقی یک وجه اشتراک دارد و دو وجه اختلاف. وجه اشتراک آن دو، تکیه بر اصلاح و تهذیب و تصفیه نفس است. اما دو وجه اختلاف، یکی این است که عارف، استدلال را به کلی طرد می‌کند ولی فیلسوف اشراقی آن را حفظ می‌نماید و فکر و تصفیه را به کمک یک دیگر می‌گیرد. دیگر این که هدف فیلسوف اشراقی - مانند هر فیلسوف دیگر - کشف حقیقت است، اما هدف عارف، وصول به حقیقت است. (2) مکتب صدرالمتألهین نیز از لحاظ روش شبیه مکتب اشراقی است یعنی به استدلال و کشف و شهود توأم معتقد است، ولی از نظر اصول و از نظر استنتاجات متفاوت است. (3)

مدعیان کشف و شهود معتقدند که بسیاری از مشاهدات از وهم و خیال شیطانی سرچشمه می‌گیرد. چنان که می‌گویند:

«مکاشفه و مشاهده، گاه در بیداری است و گاه در خواب است و هم چنان که خواب به أضغاثُ أحلام (4) و غیر آن منقسم می‌شود، آن چه در حال بیداری هم مکاشفه شود به امور واقعی نفس الامری و به امور خیالی صرفه و

ص: 78

1- کلیات علوم اسلامی / ج 1/ 154

2- همان / 155.

3- همان / 159.

4- خواب های پریشان و نا مفهوم که عرب آن را «أضغاثُ أحلام» می‌گویند، و نتیجه‌ی فعالیت قوه توهم و خیال است [پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی / ج 1/ 278].

شیطانی که حقیقتی برای آن ها نیست منقسم می شود، و گاه هم شیطان خلط یسیری از امور حقیقی می کند، تا رأیی را گمراه نماید». (1)

کشف و شهود رحمانی ممکن است برای هر کس اتفاق بیافتد؛ استاد مصباح یزدی در این مورد می نویسد: «گاه حتی نوجوانانی در سنین بسیار کم و پایین تر از سن بلوغ دیده می شوند که چنین مکاشفاتی برایشان رخ می دهد. گاه همین مؤمنان ساده ای که غلّ و غش و مکر و حيله ای در زندگی و کارشان ندارند، از کسبه و کشاورز و امثال آن ها در نمازشان یا بعضی حالات دیگر انواری را مشاهده می کنند و چیزهایی را می بینند. برخی از این موارد را خود بنده سراغ دارم و شخصاً می شناسم. این گونه نیست که صرف فرض و مثال باشد.» (2)

«مکاشفه رحمانی نظیر این است که کسی رؤیای صادقه ای دیده باشد و حتماً نباید کسی که خواب صادقانه ببیند، از اولیای خدا باشد. خواب صادقانه ی عزیز مصر دلیل بر عظمت شخصیت و مقام معنوی او نیست.

بسیاری از پادشاهان ستمگر رؤیاهای صادقانه ای می دیدند که تعبیرش زوال حکومت آن ها بود و همان گونه نیز می شد.

ص: 79

1- «و مشاهدة الصور تارة يكون في اليقظة و تارة في النوم؛ و كما ان النوم ينقسم بأضغاث احلام و غيرها، كذلك ما يرى في اليقظة ينقسم إلى امور حقيقية محضنة واقعة في نفس الامر و إلى امور خيالية صرفة لا حقيقية لها شيطانية و قد يخالطها الشيطان بيسير من الأمور الحقيقية ليضل الرأي. [شرح فصوص الحکم، مقدمه قيصري، الفصل السادس فيما يتعلق بالعالم المثالي، ص 100، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول - 1375هـ - . ش]

2- در جستجو عرفان اسلامی، استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص 305

از این رو، همان گونه که دیدن رؤیای صادقانه دلیل بر مقام و عظمت شخصیت معنوی شخص نیست، وقوع مکاشفه برای کسی نیز نمی تواند گواهی باشد بر این که فرد از اولیای خدا است و فهم و سخنش در مورد همه چیز صواب و درست است.» (1)

ادله ای که در ردّ حجیت کشف و شهود ارائه شده عبارتند از:

1. وجود مکاشفات شیطانی
2. وجود مکاشفات متفاوت و متضاد
3. مخالفت بسیاری از مکاشفات با حکم عقل
4. مخالفت بسیاری از مکاشفات با مسایل قطعی و یقینی دین
5. وجود تجسم اوهام و تخیلات
6. امکان برداشت نادرست از مکاشفه

توضیح ادله

1. وجود مکاشفات شیطانی

در مکاشفه ی شیطانی نظیر مکاشفه رحمانی، شخص به واقع، صدایی را می شنود یا چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند و نمی شنوند، ولی القاء کننده ی آن شیطان است. گاهی ندا و هاتفی غیبی خبر می دهد و بعد هم آن خبر، واقعیت پیدا می کند و صدقش آشکار می شود؛ ولی آن هاتف غیبی در واقع شیطان است و این مسأله در حقیقت مقدمه ای است برای فریفتن شخص و وارد کردن او در مسیری که مد نظر شیطان لعین است. شیطان، دشمن قسم

ص: 80

خورده ی آدمی است و می کوشد تا به هر طریق ممکن، انسان را به گمراهی بکشاند و او را از رسیدن به نجات و سعادت محروم سازد:

(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِنَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ) (1)

[شیطان] گفت: پس به عزت تو سوگند که حتماً همگی [انسان ها] را گمراه خواهم کرد، مگر آن بندگان خالص تو را.

یکی از راه های شیطان برای فریب انسان، استفاده از همین امور عرفانی است که ممکن است ابتدا امور صحیحی را برای او پیش بیاورد تا او را به سوی خود جذب نماید و سپس به تدریج به گمراهی و انحرافش بکشاند.

گاهی در حال خلسه و حالتی بین خواب و بیداری چنین حالاتی برایش پیش می آید. گاه در حالی که مشغول ذکر است چیزهایی را مشاهده می کند، مثلاً نوری یا انوار رنگارنگی را می بیند یا صدایی می شنود. این امور واقعیت دارد و کسی ممکن است حقیقتاً چنین چیزهایی را ببیند یا چنین صداهایی را بشنود. با این همه باید توجه داشت که خود اهل فن می گویند این مکاشفات، هر چند در حال ذکر، در حال نماز و دعا و در سجده و نظایر آن باشد دو دسته است: یک دسته مکاشفات شیطانی و یک دسته مکاشفات رحمانی و ربّانی. عامل پدیدار شدن مکاشفات گاهی «شیطان» و گاهی «ملک» است و تشخیص این که یک مکاشفه آیا از مصادیق مکاشفات شیطانی است یا از مکاشفات ربّانی، کار هر کسی نیست و گاه به غایت دشوار است. (2)

ص: 81

1- سوره ص/82، 83

2- در جستجوی عرفان اسلامی/301-304

و چه بسیار کسان که به القائنات شیطانی دچار آمده و آن را رحمانی انگاشته و به تبعات و آثار آن اسیر آمده اند. (1)

استاد علی اکبر مهدی پور در کتاب اجساد جاویدان به نقل از آیت الله حاج سید موسی زربادی می نویسد: (2)

«در روزهایی که در قزوین امام جماعت بودم مدتی به سیر و سلوک پرداختم، و به قدری پیش رفتم که پرده ها از جلو چشمم برداشته شد، دیوارها در برابر من حائل نبود، وقتی که در خانه نشسته بودم، رهگذرها را در کوچه و خیابان می دیدم. روزی به من گفته شد: «حال که به این مقام رسیده ای، اگر بخواهی به مدارج بالاتر و مقامات والاتر برسی، فقط یک راه دارد، و آن ترک اعمال ظاهری است.»!!! «گفتم: این اعمال ظاهری با دلایل قطعی و براهین مسلم شرعی به ما ثابت شده است، من هرگز تا زنده ام آن ها را ترک نخواهم کرد. به من گفته شد: «در این صورت همه ی آن چه به شما داده شده، از شما سلب خواهد شد.» گفتم: «به جهنم»

از همان لحظه آن حالت از من سلب شد و یک فرد عادی شدم، دیگر از آن کشف و شهود خبری نبود. در آن هنگام متوجه شدم که شیطان از این اعمال ظاهری ما با آن همه نقصی که دارد، شدیداً در رنج و عذاب است.

و لذا تصمیم گرفتم که با تمام قدرت به اعمال مستحبی روی بیاورم و در حدّ توان چیزی از مستحبات را ترک نکنم.

ص: 82

1- احیاگر عرفان/299.

2- استاد مهدی پور به محضر آیت الله حاج شیخ محمد باقر ملکی می رسند و ایشان این داستان را به واسطه ی آیت الله شیخ مجتبی قزوینی از مرحوم آیت الله زربادی نقل می کنند.

از فضل پروردگار در پرتو التزام به شرع مبین حالاتی به من دست داد، که حالات پیشین در برابر آن ناچیز بود.» (1)

لازمه‌ی تشخیص مکاشفات رحمانی و شیطانی استفاده از یک میزان صحیح است و آن میزان چیزی جز عقل و شرع نیست. یعنی پیش فرض صحت یک مکاشفه، عدم مخالفت آن با عقل، کتاب و سنت است و برای یقین به رحمانی بودن آن نیاز به علم غیب می‌باشد. به طور کلی عقل و شرع میزان شناخت حقایق اند و در روایات ما، به این مطلب تصریح شده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن الحکم فرمودند:

«ای هشام! به راستی خداوند را بر مردم دو حجت است: حجتی آشکار و حجتی پنهان. حجت آشکار (بیرونی)، رسولان و انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند و حجت پنهان (درونی) عقل هاست.» (2)

امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز فرمودند: «عقل، شرعی از درون و شرع، عقلی از بیرون است.» (3)

امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند:

ص: 83

1- اجساد جاویدان/ 314-315.

2- «یا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حِجَّةً ظَاهِرَةً وَ حِجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛» [تحف العقول، ص 386 و سائل الشیعه، ج 15، ص 207، ج 6. بحار الانوار، ج 1، ص 137، ح 30. تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 776، ح 331. کافی، کتاب العقل و الجهل، ح 12.] 3- «العقلُ شَرَعٌ مِنْ دَاخِلٍ وَ الشَّرْعُ عَقْلٌ مِنْ خَارِجٍ.»

3- [مجمع البحرین، ج 3، ص 224 موسوعة العقائد الاسلامیه، ج 1، ص 223، 222.]

«حجت خداوند بر بندگان، نبی است. و حجت میان بندگان و خداوند، عقل است.» (1)

حاصل ارائه ی کشف و شهود به میزان مذکور را می توان در چند مورد بیان کرد:

الف. کشفی که امکان عقلی دارد و مطابق با شرع است

ب. کشفی که امکان عقلی دارد و نفیاً و اثباتاً نکته ای پیرامون آن در شرع گفته نشده است.

ج. کشفی که محال عقلی است و به تبع آن خلاف شرع می باشد.

د. کشفی که امکان عقلی دارد و لیکن مخالف با شرع است.

در حالت اول احتمال می رود که مکاشفه رحمانی باشد، زیرا بیان شد که گاهی شیطان برای فریب و جلب اعتماد، امور صحیحی را برای فرد پیش می آورد تا او را به سوی خود جذب نماید و سپس به تدریج به گمراهی و انحراف بکشاند و برای یقین به رحمانی بودنش نیاز به علم غیب دارد.

در حالت دوم نیز احتمال می رود که مکاشفه رحمانی باشد.

در حالت سوم قطعاً مکاشفه رحمانی نیست؛ زیرا حقایق شرعی مخالف عقل نیستند.

ص: 84

1- (حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيِّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ). [کافی، کتاب العقل و الجهل/ح 2. فصول المهمة في اصول الأئمة، شیخ حر عاملی/ ج 1/ 121/ ح 2. الفوائد المدینة و الشواهد المکیة محمدامین استر آبادی/427]

در حالت چهارم نیز بدون شک مکاشفه، رحمانی نیست؛ زیرا مکاشفه ی رحمانی مخالفتی با شرع ندارد. به عنوان مثال، ملاصدرا مدعی کشفی است که از آن با نام «بصیره کشفیه» یاد شده است که موافق آیات قرآن کریم نیست:

«شگفتی این که (پل) صراط و عبور کننده و مسافت و آن چه بر آن حرکت می کرد، یک چیز بود.» (1)

جالب تر این که میزان در شناخت کشف و شهود، در نزد کسانی که خود مدعی کشف و شهودند نیز عقل و شرع است. به همین جهت لاهیجی در شرح گلشن راز بعد از ذکر واقعه و مکاشفه ای از خودش، اعتراف می کند که تصدیق این چنین مکاشفات بی آن که به دلیل نصی مدلل باشد، مشکل است. (2) و استاد جوادی آملی در این باره می نویسد: «همان طور که علم نظری باید به علم اولی محض که مصون از هر خطاست ارجاع شود، کشف غیر معصوم نیز باید به کشف معصومین علیهم السلام که از گزند هر خطایی محفوظ است، برگردد چه این که در فتوحات فرمود: (...وَإِذَا خَالَفَ الْكَشْفُ الَّذِي لَنَا كَشَفَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَ الرَّجُوعُ إِلَى كَشَفِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)...» (3) یعنی، عرفا نیز به انبیاء علیهم السلام نیاز مندند؛ چنان که حکما به انبیاء محتاجند. (4) و

ص: 85

1- «اقول: و من العجیب کون الصّراط و المارّ علیہ و المسافة و المتحرک فیہ شیئاً واحداً» [اسفار، ج 9، ص 290]

2- «تصدیق هذه المكاشفات بلا دلیل منصوص مشکل» [شرح گلشن راز، ص 370]

3- هر گاه کشف ما با کشف پیامبران نا برابر و نا هماهنگ باشد محققاً کشف پیامبران بر کشف ما مقدم خواهد بود.» [فتوحات مکیه، ج

3، ص 7]

4- آوای توحید، فصل 12، ص 79.

قیصری می گوید: «میزان عام برای تمیز صواب از خطا، قرآن و حدیث است.» (1)

در صورتی که این کشف مخالف صریح آیات و روایات می باشد.

لذا هر کشفی صادق نیست، و کشفی هم که صادق است و واقعیت را برای ما بیان می کند نیز حجیت ندارد.

حکم قرآن و احادیث در مورد مکاشفات شیطانی

اشاره

سخن آیات قرآن و احادیث ائمه معصومین علیهم السلام در این باره آن است که: هر نگاهی که به ماورای حواس طبیعی بشر برای آدمی میسر می شود، لزوماً نگاه الهی نیست، گاه شیطان است که با هدف دور کردن انسان ها از شاهراه هدایت، بر آنان نازل شده و مطالبی را به آنان القاء می کند.

(وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) (2)

و همانا شیاطین مطالبی را به دوستان خود به طور مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند.

(هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ) (3)

ص: 86

1- «منها ما هو میزان عام و هو القرآن و الحدیث» [شرح فصوص الحکم، مقدمه قیصری / 101، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ

اول - 1375 هـ - . ش]

2- انعام / 121.

3- شعراء / 221 - 223.

آیا شما را آگاه سازم از این که، شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟ بر هر دروغ گوی گنهکار، آن ها آن چه را می شنوند (به دیگران) القاء می کنند و اکثرشان دروغ گو هستند.

در جنگ بدر شیطان به صورت سراقه بن مالک درآمد و مردم را به جنگ علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترغیب کرده گفت: (وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ) (1)

من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند [شیطان] به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.

بر اساس روایات، شیطان به هر صورتی که بخواهد در می آید، مگر به صورت پیامبران و اوصیاء (2) در این جا به چند نمونه اشاره می کنیم:

1. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

شیطانی است که «مذهب» نامیده می شود. به هر صورتی در می آید مگر به صورت پیامبر و وصی، و گمان می کنم به دوست شما (یعنی ابوالخطاب) دیده شده است. پس از او بترسید. (3)

ص: 87

1- الانفال / 48

2- البته مشروط بر این که فرد قبلاً پیامبر یا وصی او را دیده باشد، چون ممکن است شیطان در خواب به صورتی درآمده و ادعا کند که پیامبر یا وصی اوست و از این طریق، انسان ها را به گمراهی بکشاند.

3- (أَنَّ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمَذْهَبُ يَأْتِي فِي كُلِّ صُورَةٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَأْتِي فِي صُورَةِ نَبِيِّ، وَلَا وَصِيِّ، وَلَا أَحْسَبُهُ إِلَّا وَقَدْ تَرَأَى لِصَاحِبِكُمْ) (یعنی أبا الخطّاب) فاحذروه ... (ر.ک رجال الکشي / 293، بحار الانوار ج 25 / 325 / 94، اختيار معرفة الرجال، شيخ طوسي / ج 581/2 / ح 516).

2. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ابلیس شیطانی به نام «متکون» مسلط کرده است که به هر صورتی بخواهد برای مردم ظاهر شود. اگر بخواهد در صورت کوچک و اگر بخواهد در صورت بزرگ به نزد مردم می آید. و سوگند به خدا نمی تواند به صورت پدرم من برای مردم ظاهر شود. (1)

1. در حدیثی در احتجاج طبرسی از ابن عباس نقل شده است که:

چون حضرت امیر علیه السلام از جنگ جمل فراغت یافت چند جهاز شتر بر هم نهاده به صورت منبری در آوردند و آن حضرت بر بالای آن رفته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

ای اهل بصره، ای گروه منحرف و منقلب، ای دردمندان بی درمان، ای پیروان چهار پا، ای لشکر زن، شما به صدای چهار پای جمع شدید و چون کشته شد پراکنده گشتید! آب آشامیدنی شما تلخ و ناگوار است و آئین شما نفاق است و افراد حلیم و بردبارتان ضعیف و سستند!

سپس از منبر به پایین آمده و ما به همراه آن حضرت راه افتادیم، و در میان راه به حسن بصری (2) که در حال وضو گرفتن بود رسیده و به او فرمود: ای منحرف شد، اکثر عرفای التقاطی و صوفیه، خرقة و تاج خود را به او می رسانند و به وجودش مباحثات می کنند.

امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به مردم فرمودند: «(أَمَا إِنَّ كَانَ قَوْمٌ سَامِرِيًّا؛ وَهَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةُ)»؛ آگاه باشید! که در هر قوم و ملتی هم چون سامری، گمراه کننده ای است؛ و حسن بصری، سامری این امت است. ر. ک احتجاج طبرسی / ج 1/ 251، بحار الانوار ج 142/42.

امیرالمؤمنین نیز او را نفرین نمود و در اثر آن نفرین، تا زنده بود عبوس و محزون بود [نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید/ ج 4/ 95] در روز عاشورا علاوه بر این که امام حسین علیه السلام را یاری نکرد از او دوری گزید و همراه لشکریان شام بود و مردم را تشجیع و ترغیب به کشتن امام حسین علیه السلام می نمود [اسرار الامامة، عماد الدین طبرسی / 399].

ص: 88

1- (... إِنَّ إِبْلِيسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوِّنُ يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيِّ صُورَةٍ شَاءَ، إِنَّ شَاءَ فِي صُورَةٍ صَغِيرَةٍ، وَإِنْ شَاءَ فِي صُورَةٍ كَبِيرَةٍ، وَلَا وَاللَّهِ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيءَ فِي صُورَةِ أَبِي عَلِيٍّ السَّلَامِ) [رجال الكشي، ص 30 - بحار الانوار، ج 25، باب نفی الغلو، ص 281، 25]

2- ابو سعید حسن بن یسار بصری در سال 21 هجری دو سال پیش از مرگ عمر متولد شد و در اول رجب سال 110 در سن 89 سالگی از دنیا رفت، او یکی از زهاد ثمانیه بوده و از روی غرور و عجب از خانواده پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم که مرکز علم و معرفت بودند

حسن در وضوی خود دقت کن و آداب آن را بجای آور. او گفت: ای امیرالمؤمنین دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید و رسالت داده و نمازهای پنج‌گانه را اقامه می‌کردند و با تمام آداب وضو می‌گرفتند! حضرت در پاسخش فرمود: اگر این گونه بوده و تو شاهد آن بودی پس برای چه به یاری دشمنان ما نشتافتی؟ حسن بصری گفت: بخدا که راست فرمودی، و من آن را تصدیق می‌کنم.

ماجرا از این قرار بود که در روز اول جنگ بود که از خانه بیرون غسل کردم و حنوط به بدنم مالیدم و شمشیر را با خود برداشتم، و من هیچ شک و تردیدی نداشتم که تخلف از ام‌المؤمنین عائشه کفر است، ولی وقتی به «خُریبه» (نام محلی است در بصره) رسیدم آوازی مرا ندا ساخت که: «ای حسن کجا می‌روی؟ برگرد، که قاتل و مقتول هر دو (در این کارزار) جهنمی هستند»، پس با حالتی ترسان بازگشته و در خانه ام نشستم، پس چون روز دوم رسید هیچ شک نکردم که تخلف از ام‌المؤمنین عائشه کفر است، پس هم چون

روز گذشته حنوط به بدن مالیده و سلاح بر کمر بسته و قصد رفتن به کارزار را نمودم، تا به «خُریبه» رسیدم ندایی از پشت سرم گفت: «ای حسن دوباره کجا می روی، که قاتل و مقتول هر دو اهل آتشند».

حضرت امیر علیه السلام فرمود: راست گفتی، آیا هیچ فهمیدی که آن منادی که بود؟ گفت: نه، فرمود: او برادرت ابلیس بود، و راست گفت که قاتل و مقتول از آنان (لشگر عانسه) هر دو اهل آتشند. (1)

ص: 90

1- (عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَرَعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَضَعَ قَتَبًا عَلَى قَتَبٍ ثُمَّ صَعِدَ عَلَيْهِ فَخَطَبَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْبَصْرَةَ، يَا أَهْلَ الْمُؤْتَمَكَةَ، يَا أَهْلَ الدَّاءِ الْعُضَالِ أَتَبَاعَ الْبَهِيمَةِ، يَا جُنْدَ الْمَرْءَةِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُمْ، مَاؤُكُمْ زَعَاقٌ، وَ دِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَ أَحْلَامُكُمْ دِقَاقٌ! ثُمَّ نَزَلَ يَمْشِي بَعْدَ فَرَاعِهِ مِنْ حُطْبَتِهِ، فَمَشَى مَعَهُ فَمَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ: يَا حَسَنُ، أَسْبِغِ الْوُضُوءَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ أَنْسَاءَ يَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، يُصَلُّونَ الْخَمْسَ، وَ يُسَبِّحُونَ الْوُضُوءَ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ كَانَ مَا رَأَيْتَ، فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُعِينَ عَلَيْنَا عِدُونََنَا؟! . فَقَالَ: وَ اللَّهُ لِأَصَدِّقَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَقَدْ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فَأَغَسَسْتُ لِي وَ تَحَنَّنْتُ وَ صَدَّ بَيْتُ عَلِيِّ سِلَاحِي وَأَنَا لَا أَشْكُ فِي أَنَّ التَّخَلْفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ نَادَى مُنَادٍ: يَا حَسَنُ إِلَى أَيِّنَ؟ اِرْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ! فَارْجِعْتُ دَعْرًا وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي لَمْ أَشْكُ أَنَّ التَّخَلْفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَتَحَنَّنْتُ، وَ صَدَّ بَيْتُ عَلِيِّ سِلَاحِي وَ خَرَجْتُ أُرِيدُ الْقِتَالَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ، فَمَا دَانِي مُنَادٍ مِنْ خَلْفِي: «يَا حَسَنُ إِلَى أَيِّنَ - مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى - ؟ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ!» فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقْتَ، أَتَنْدَرِي مَنْ ذَلِكَ الْمُنَادِي؟ قَالَ: لَا. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ أَخُوكَ إِبْلِيسُ وَ صَدَقَكَ أَنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ مِنْهُمْ فِي النَّارِ، [احتجاج طبرسی (با ترجمه) / ج 1/369-371/ح 86. بحار الانوار ج 225/32، ح 175].

4. ابا منصور می گوید:

«... خدا مرا به سوی خودش بالا برد و دستش را بر سرم کشید و به زبان فارسی به من گفت: ای پسر! امام صادق علیه السلام پس از شنیدن این جریان فرمود: پدرم از جدم چنین نقل فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همانا شیطان در بین زمین و آسمان تخت سلطنتی برنهاد و به عدد فرشتگان یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند. آن کس، او را پاسخ گوید و پیرو شیطان شود، بر او تجلی می کند و او را به سوی تخت خویش بالا می برد» (1)

5. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

«هیچ شب و روزی نیست مگر این که تمامی جنیان و شیاطین، رهبران گمراهی را دیدار کرده ... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می آورند، لذا آن امام ضلالت هر روز می گوید که چنین و چنان شهود کرده ام.» (2)

6. محمد بن عیسی می گوید:

ص: 91

1- (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ إِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرْشًا فِي مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، وَاتَّخَذَ زَبَانِيَةً كَعَدَدِ الْمَلَائِكَةِ. فَإِذَا دَعَا رَجُلًا فَأَجَابَهُ، وَطَيَّ عَقَبَهُ وَتَخَطَّتْ إِلَيْهِ الأَقْدَامُ، تَرَانِي لَهُ إِبْلِيسُ وَرَفَّاعٌ إِلَيْهِ) ر.ك بحار الانوار / ج 25/282. اختيار معرفة الرجال / ج 2/592.

2- (لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ، إِلَّا وَجَمِيعِ الْجِنِّ وَالشَّيَاطِينِ، تَزُورُ أَيْمَةَ الضَّالِّالِ... فَأَتُوهُ بِالإِفْكِ وَالكَذِبِ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُولَ: رَأَيْتُ كَذَا وَكَذَا) ر.ك بحار الانوار / ج 25/82، ج 63/184 - 276 به نقل از کافی.

«... بدون آن که از امام مطلبی پرسیده باشم، امام حسن عسکری علیه السلام در نامه ای به من چنین نوشتند: خداوند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را لعنت کند که شیطان در نظر قاسم جلوه کرده و گفته های دروغ و ظاهر پسند را به او می گوید.» (1)

تا کنون مشخص شد میزان در تشخیص مکاشفه، عقل و شرع است و نیز مشخص شد شیطان قدرت القای مکاشفه را دارد و نیز بیان گردید که کسانی که خود بیش از هرکس ادعای مکاشفه دارند، میزان در تمیز مکاشفه ی شیطانی از رحمانی را عقل و شرع می دانند.

ملاصدرا در اسفار از ابن عربی و صدر الدین قونوی نقل کرده است که نفس مکاشفات و مشاهدات به تنهایی بدون انطباق با قرآن و حدیث موجب علم به حقانیت مطلب مشهود نمی شود. (2)

عطار از سهل بن عبدالله تستری نقل می کند که گفت: هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود، باطل بود. (3) ولی آیا به نظر خود پایبند بودند؟

ص: 92

1- وروی الکشی رحمة الله بسند صحیح عن محمد بن عیسی، قال: کتب إلى أبو الحسن العسکری علیه السلام ابتداءً منه: «لعن الله القاسم یقطینی، و لعن الله علی بن حسکه القمّی، إنّ الشیطاناً تراءى للقاسم فیوحی إليه زخرف القول غروراً». ر.ک رجال الکشی /518/ 996، بحار الانوار ج 316/25 ح 81.

2- و کتب العرفاء - کالشیخین العربی و تلمیذه صدر الدین القونوی - مشحونة بتحقیق عدمیة الممكنات و بناء معتقداتهم و مذاهبهم علی المشاهدة و العیان و قالوا: نحن إذا قابلنا و طبقنا عقائدنا علی میزان القرآن و الحدیث وجدنا منطبقه علی ظواهر مدلولاتهما من غیر تأویل، فعلمنا أنّها الحق بلا شبهه و ریب» ر.ک اسفار/ج 195/1.

3- تذکرة الاولیاء/ج 234/1

اینک چند مکاشفه ی شیطانی که با عقل و شرع مخالفت دارد ولی به غلط، رحمانی تلقی شده است را به مرور می نشینیم.

از سهل تُستری نقل شده است که گفت: ابلیس را دیدم در میان قومی به همتش بند کردم چون آن قوم برفتند گفتم رها نکنم بیا در توحید سخن بگویی، گفت: ابلیس در میان آمد و فصلی به گفت در توحید که اگر عارفان وقت حاضر بودندی همه انگشت به دندان گرفتندی. (1)

و نیز از شبلی نقل شده که گفت: روزی پایم به پلی خراب شده فرورفت و آب بسیار بود دستی دیدم نامحرم که مرا به کنار آورد، نگاه کردم آن رانده حق (شیطان) بود. گفتم: ای ملعون! طریق تو غرق کردن است نه دست گرفتن، این از کجا آوردی گفت آن نامردان را دست زخم که ایشان سزایند. (2)

و نیز از یکی از بزرگان صوفیه نقل شده که گفت:

در روم بودم و در جمعیت باطنی و حضوری (اهل مکاشفه) ناگاه ابلیس را دیدم که از هوا در افتاد، گفتم ای لعین این چه حالت است و ترا چه رسیده است؟ گفت: در نیشابور بودم این ساعت محمد بن اسلم در متوضاً تنحنجی (3) بکرد من از بیم خود را این جا انداختم و نزدیک بود که از پای درآیم. (4)

قابل ذکر است برخی از مشایخ صوفیه با ابلیس روابط بسیار صمیمانه داشتند و او را مظهر جلال حق می شمردند (5) و استاد عقائد خود معرفی

ص: 93

1- تذکرة الاولیاء / ج 1/ 232-233.

2- تذکرة الاولیاء / ج 2/ 144-145.

3- یعنی در جایی که وضو می گرفت، سینه و گلوی خود را صاف کرد.

4- تذکرة الاولیاء / ج 1 ص 217.

5- تمهیدات / 73.

می کردند؛ (1) و لذا در اقوال آنان عباراتی که حاکی از همدلی و همدردی با حسن نظر نسبت به او، کوچک شمردن گناه او و حتی اثبات بی گناهی او، دیده می شود. (2)

جمعی از بزرگان عرفان و تصوف برای ابلیس، مقام والا و برجسته ای قائل شده اند. و از وی به عنوان «پاکبازترین عاشق» که سجده به جز بر معشوق را روا ندانست، «پاسبان درگاه حضرت حق»، «سرور مهجوران»، (3) «یگانه ی وجود»، «شحنهی مملکت ملکوت که صدو بیست و چهار هزار نبی زخم او خورده اند»، اسیر مشیت ابتلا» (4) و «بزرگ موحد در توحید تنزیه»، (5) «مجروح فراق» (6)، «مظهر غیرت» (7) و «عاشقی صادق که محک محبت را پذیرفت و محظوریت بین طلب و اراده را به جان خرید»، (8) یاد کرده اند.

ص: 94

-
- 1- جستجو در تصوف ایران، زرین کوب/ 106.
 - 2- عرفان و تصوف، داود الهامی / 266.
 - 3- نامه ها، عین القضاة همدانی، به اهتمام عقیف عسیران و منزوی/ ج 2/ 416.
 - 4- الطواسین، لابی المغیث الحسین بن منصور الحلاج، لویی ماسینیون/ 45 و 145-148
 - 5- تصوف اسلامی و رابطه ی انسان و خدا، نیکلسون، ترجمه ی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی/ 77.
 - 6- تذکرة الاولیاء، عطار به اهتمام نیکلسون / 51 از جنید بغدادی.
 - 7- مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، عزالدین محمود کاشانی، به اهتمام جلال الدین همائی، فصل غیرت / 414.
 - 8- تمهیدات عین القضاة / 221.

حسن بصری در تجلیل از ابلیس می گوید: اگر نور خود را به خلق ظاهر کند به خدایی پرستیده می شود. (1) منصور حلاج می گوید: در آسمان عابدی و مؤحدی به مانند ابلیس وجود ندارد. (2) سنایی غزنوی می گوید: ابلیس می دانست که باید با امر الهی مخالفت کند؛ زیرا در لوح چنین خوانده بود و از قبل با خدای یکتا چنین قرار گذاشته بود. (3)

2. وجود مکاشفات متفاوت و متضاد

در بسیاری از موارد، مکاشفات افراد با یکدیگر متفاوت و متضاد است. بنابراین وجود میزانی غیر از مکاشفه، به منظور تمییز مکاشفه ی درست از نادرست ضروری است. بسیاری از عرفای مشهور اهل سنت در مقام کشف، مقاماتی بس عظیم برای سه خلیفه اول نقل کرده و مقام آنان را مافوق مقامات امیرالمؤمنین علی علیه السلام می دانند. در مقابل تعداد کثیری از عرفا در مقام کشف منکر این مقامات برای خلفای سه گانه اند.

ابن عربی در مقام کشف، درباره ی ابوبکر چنین می نویسد:

«پس بین ابی بکر و یار او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)، اگر در آن چه من گفتم نظر کنی، کسی را نمی یابی؛ و این مطلب صحیحی است که

ص: 95

1- تمهیدات عین القضاة، ص 221

2- سفینه النجاه، ص 276

3- دیوان سنایی (بخش غزلیات)، ص 748

بر آن دلایل خودش، در حال کشف نزد رجال الله هنگام عمل به کشف، دلالت دارد.» (1)

ابن عربی نیز در شهود خود، مقام ابوبکر و عمر و عثمان را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام برتر می بیند. (2)

3. مخالفت بسیاری از مکاشفات با حکم عقل

در بحث «وجود مکاشفات شیطانی» بیان شد که میزان شناخت عقل و شرع است و پیش فرض صحت هر کشفی، عدم مخالفت آن با عقل و شرع است، و عاقل با چراغ نورانی عقل است که به حقانیت شرع پی می برد و بعد از آن، کمال استفاده را می برد.

ابن سکیت از امام کاظم علیه السلام پرسید: اکنون حجت خداوند بر مردم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: عقل است که با او، راستگوی از جانب خداوند شناخته می شود و آن گاه مورد تصدیق و اطاعت عاقل قرار می گیرد و دروغ زن بر خداوند شناخته می شود و مورد تکذیب و انکار او واقع می شود. (3)

ص: 96

-
- 1- «فلیس بین ابی بکر و صاحبه *** اذا نظرت الی ما قلته رجل هذا الصحيح الذی دلّت دلانله *** فی الکشف عند رجال الله إذ عملوا» ر.ک فتوحات مکیه، چهار جلدی/ج 2/260، انتشارات دار صادر - بیروت
 - 2- وحدت یا توحید؟! حسن میلانی /ص 90 به نقل از فتوحات مکیه.
 - 3- (قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَقْلُ، يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيَصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيَكْذِبُهُ) [کافی/ج 1/ص 24]

عقل با وجود محدودیت‌هایی که دارد، در حیطه‌هایی مستقلاً قادر به درک امور و مسائلی است، باید این نکته را نیز اضافه نماییم که آن چه درباره‌ی معیار و میزان حجیت عقل مورد اتفاق همگان است، این است که هرگاه عقل به نحوی روشن و قاطع امری را ادراک و تصدیق نماید، ادراک و حکم او لازم القبول و حجّت است، اعم از این که آن چه مورد ادراک و تصدیق است، در زمره‌ی بدیهیات باشد، مثل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین، نیاز مصنوع به صانع، حُسن عدالت و قُبْح ظلم و یا در زمره نظریاتی که مبتنی بر استدلال‌هایی روشن و واضح است، به گونه‌ای که هر فرد عاقلی - اگر در مقام سفسطه و شکاکیت نباشد - با دریافت آن استدلال‌ها به نتیجه آن اعتراف می‌نماید. مانند بسیاری از قضایای هندسی و ریاضی.

آدمی در چنین مواردی، بالوجدان، وضوح و روشنی حکم عقل را در می‌یابد و بالطبع بدان التزام نظری و عملی پیدا می‌کند و فراتر از این دو حیطه (بدیهیات و قطعیات روشن عقلی) نیز بالوجدان به محدودیت و نیاز خویش به هادی و معلّم اذعان می‌نماید. حال اگر کسی چنین محدودیتی را نپذیرد و توسن اندیشه را در عرصه‌هایی که خارج از حکم روشن و قطعی عقل است، زین نماید و به جنبش و ادارد، در حقیقت از مدار تعقل و عقلانیت خارج شده و به ورطه‌ی توهم گرفتار می‌آید و بر وهمیات، نام عقلیات می‌نهد و حکم و هم را به عنوان حکم عقل اعلام می‌نماید. (1)

بسیاری از مکاشفات مطرح شده از جانب عرفا مخالف حکم عقل است و روشن است که هر چیزی که مخالف میزان باشد، حق نیست و نمی‌تواند

ص: 97

میزان باشد؛ به طور مثال بسیاری از عرفا و متصوّفه، این مکاشفه را جزء مشاهدات رحمانی خود شمرده اند:

«خدای عظیم و مالک و قادر، تنزل رتبه دارد به نحوی که خلق ضعیف ناتوان را از تطوّرات او دانسته و افعال و اعمال بندگان را نسبت به او می دهند و بر اثر این مکاشفات خود را واصل به او و فانی در او پنداشته و از بندگی و عبادت بی نیاز شده، فریاد «لیس فی جُبتی إلا الله» سر می دهند و عالم وجود را عین او دانسته، «لیس فی الدار غیره دیّار» می سرایند و تمام خبایث و بدی ها و زشتی ها را تطوّرات و تجلیات و شؤونات و پرتوها و صفات آن ذات قدّوس دانسته، آن را توحید ذاتی و صفاتی می نامند، و تمام گناهان و افعال بندگان را به ذات مقدس نسبت داده و آن را توحید افعالی می خوانند.

گویند که:

مجموعه ی کون را به قانون سَبَق *** کردیم تصفح ورقاً بعد ورق

حقّا که ندیدیم و نخواندیم در آن *** جز ذات حق و شؤون ذاتیه حق» (1)

پر واضح است که این مکاشفات اعتقاد به ترکیب، محدودیت و عجز خداوند متعال را به دنبال دارد. در حالی که عقل، این امور را محال می داند، (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) (2)

از مدرکات اولیه ی عقل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین و امتناع اجتماع ضدین است.

ص: 98

1- تاریخ فلسفه و تصوّف، آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی / 47.

2- الصّاقّات / 152

به عنوان مثال، محال است که عقیده به اسلام و مسیحیت و یهود و بت پرستی همه درست باشد؛ زیرا در بین این عقائد اصولی متضاد و متناقض با هم وجود دارد که قبول همه آن اصول مخالف مدرکات اولیهای عقل است.

اما در مقابل این بدیهیات عقلی، ابن عربی در کتابی که مدعی است به مکاشفه دریافت کرده می نویسد:

«پس مبادا به عقیده ی مخصوصی مقید شوی و به ماسوای آن کفر بورزی و روگردان باشی که خیر کثیری از توفوت می شود. بلکه علم به واقع از دست تو می رود. پس هم چون هیولاء قابل همه ی صور معتقدات باش زیرا خداوند تبارک و تعالی وسیع تر و عظیم تر از این است که عقیده ای او را محصور کند. چنانکه خود فرمود: (فَأَيُّمَّا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) (بقره: 115) و جایی را از (بقره: 115) جایی جدا نکرد و وجه الله را یادآور شد و وجه شیء حقیقت اوست.» (1) و به دنبال آن می افزاید که:

«پس روشن شد که خداوند در اینیت هر جهتی است و نیست مگر اعتقادات و همه مصیبتند و هر مُصیبی مأجور است و هر مأجوری سعید است و هر سعیدی در نزد خدای خود مرضی است و اگر در دار آخرت مدتی شقی شدند، آن چنان است که اهل عنایت در دار دنیا مریض می شوند و رنج

ص: 99

1- ترجمه از ممد الهمم در شرح فصوص الحکم/280 «فایاک أن تنقید بعقد مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتک خیر کثیر بل یفوتک العلم بالأمر من علی ما هو علیه. فکن فی نفسک هیولی لصور المعتمدات کلها فإنّ الله تعالی أوسع و أعظم من أن یحصره عقد دون عقد فإنه یقول (فَأَيُّمَّا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) و ما ذکر ایناً من این. و ذکر أن تُمَّ وجه الله وجه الشیء حقیقته.» ر.ک فصوص الحکم/113، انتشارات الزهراء سلام الله علیها، چاپ دوم 1370 ه.ش.

می بینند با این که علم داریم آن ها اهل حقند و سعیدند.» (1) و در فصّ هارونی از فصوص الحکم می گوید: «عارف مکمل کسی است که هر معبود را مجلای حق می بیند که حق در آن مجلی پرستش می شود.» (2)

4. مخالفت بسیاری از مکاشفات با مسائل قطعی و یقینی دین

بسیاری از کشف ها با مسایل قطعی و یقینی تشیع مخالفت دارد و چون شرع میزان است و باطلی در آن راه ندارد در نتیجه جایی برای صحبت از میزان و حجّت بودن مکاشفه باقی نمی ماند.

برای نمونه، از مسلمّات مکتب تشیع این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قبل از مرگ، بارها امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان وصی و خلیفه بلافصل پس از خود معرفی نمودند. اما ابن عربی مدعی است که من رسول خدا را در مبشّره ای دیدم (3) که در دست ایشان کتابی بود، به من فرمود

ص: 100

1- همان/ 281 « فقد بان لك عن الله تعالى أنه في أئنيّة كل وجهه، و ما تُثمّ إلا الاعتقادات مصيب بالكلّ و كلّ مصيب مأجور و كلّ مأجور سعيد و كلّ سعيد مرضى عنه و إن شقى زمانا ما في الدار الآخرة. فقد مرض و تألم أهل العناية - مع علمنا بأنهم سعداء أهل حق - في الحياة الدنيا.» ر.ك فصوص الحکم، ص 114، انتشارات الزهراء سلام الله عليها، چاپ دوم 1370 ه.ش.

2- همان/ 521 «و العارف المكمل من رأى كلّ معبود مجلى للحقّ يعبد فيه» ر.ك فصوص الحکم/ 195، انتشارات الزهراء سلام الله عليها، چاپ دوم 1370 ه.ش.

3- مبشره یعنی رؤیای بشارت دهنده. در جایی وارد است که به چشم باطن خود دیدم که آن مبشره - رؤیای صالحه - را خدای تعالی به من نمود (نه من خواستم) پس جمال مثالی پیغمبر را دید (نه مادی خارجی را) [ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، استاد حسن زاده آملی، ص 8] (در مقدمه مقاله از جناب قیصری نقل شده که مکاشفه و مشاهده گاه در خواب اتفاق می افتد.)

این کتاب فصوص الحکم است. آن را بگیر و به مردم برسان تا از او نفع ببرند. و در همین کتاب است که: « رسول الله مُرد و به خلافت کسی به جای خود تصریح نکرد و آن را تعیین نمود؛ زیرا عالم بود که در امت او، کسی است که از جانب ربّ خود اخذ خلافت می نماید پس خلیفه الله است با موافقت در حکم شرع و چون رسول الله این معنی را می دانست کسی را مانع از امر خلافت نشد.» (1)

آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی (2) در مقدمه کتاب «اشعة اللمعات» شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی در انتقاد به گفته ی ابن عربی می نویسد:

ص: 101

1- ترجمه عبارت از کتاب ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص 409. «و لهذا مات رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما نص بخلافه عنه إلى أحد و لا عینه لعلمه أن فی امته من يأخذ الخلافة عن ربّه فيكون خليفة عن الله مع الموافقة في الحکم المشروع فلما علم ذلك صلی الله علیه و آله لم يحجر الأمر.» ر.ک فصوص الحکم، ص 163، انتشارات الزهراء سلام الله علیها، چاپ دوم 1370 ه.ش.

2- آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی دام ظلّه، فرزند مرحوم آیت الله میرزا محمود حسینی قدس سره در سال 1300 هجری شمسی در زنجان متولد شد تحت سرپرستی والد علامه ی خود تربیت یافته و دوره ی مقدمات و سطح و مقداری کمی از خارج را در زنجان گذراند، سپس به قم عزیمت نمود. در فقه و اصول به حوزه ی درس آیات عظام: بروجردی (قدس سره) و سید محمد حجت (قدس سره) به مدت 14 سال حاضر شدند و در این زمینه، به مدارج عالیّه ی اجتهاد نایل گردیدند. دوره ی حکمت متعالیه را نزد استاد طباطبایی و بنیانگذار جمهوری اسلامی و فیلسوف مجتهد حاج شیخ مهدی مازندرانی گذراند. معظم له هم اکنون یکی از مراجع و مدرسین حوزه ی علمیه ی مشهد در سطح عالی در فقه و اصول و تفسیر است. از آثار چاپ شده ی ایشان می توان به تفسیر سوره ی حمد و معیار الشریک فی القرآن و رساله ی عملیه اشاره کرد.

امام خمینی قدس سرّه در این فقره از قول ابن عربی، خلافت را به خلافت معنوی و خلافت ظاهری تقسیم کرده و در مورد خلافت ظاهری می فرماید: «خلافت ظاهری از منصب الهی است که آثار چنین خلافت و منصبی، اولویت داشتن بر انفس و اموال مردم می باشد، هم چنین خلافت ظاهری و منصب الهی، امر پنهانی و پوشیده ای است بر مردم و لازم است که حتماً بر آن تصریح شود و تعیین گردد» سپس قسم یاد می کند که «نصّ بر خلافت از آن همه ی پیامبران نسبت به وصیّ خود و به خصوص در شریعت جهانی و ابدی اسلام از بزرگ ترین و مهم ترین واجبات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می باشد، ضایع کردن این کار مهم موجب تشتت و از هم گسیختگی امر امت می شد و اساس نبوت مختلّ می گشت و آثار شریعت اسلام را محو و نابود کردن از زشت ترین اموری است که هیچ کس از مردم عادی به آن راضی نیست، چه رسد به رسول اکرم و نبیّ مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلّم، پناه می بریم به خدا از شرّ نفسمان»

(1)

ص: 102

1- اشعة اللمعات شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی، تحقیق هادی رستگار مقدّم گوهری؛ بوستان کتاب ص/16 «قوله: وَ ما نصّ بخلافته منه الخلافة المعنویة التي هي عبارة عن المكاشفة المعنویة للحقائق بالأطلاع على عالم الأسماء أو الأعیان لا یجب النصّ علیها و اما الخلافة الظاهرة التي هي من شئون الانباء و الرسالة التي هي تحت الأسماء الكویة فهي واجبّ اظهارها و لهذا نصّ رسول الله صلی الله علیه و آله علی الخلفاء الظاهرة و الخلافة الظاهرة كالنبوة تكون تحت الأسماء الكویة فكما يكون النبوة من المناصب الالهية التي من آثارها الأولوية علی الأنفس و الأموال فكذا الخلافة الظاهرة و المنصب الالهی امر خفي على الخلق لابد من اظهاره بالتنصيص ولعمر الحبيب يكون التنصيص علی الخلافة من أعظم الفرائض علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فانّ تضييع هذا الأمر الخطير الذي بتضييعه يتشتت امر الأمة و يختلّ اساس النبوة و يضمحلّ آثار الشريعة من اقبح القبائح التي لا یرضى احد ان ينسبها الى اوسط الناس فضلاً عن نبیّ مکرم و رسول معظّم نعوذ بالله من شرور انفسنا تدبّر» تعليقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، امام خمینی، ص 196-197

هم چنین از دیگر مسلماتی که در روایات آمده است، این است که حضرت ابوطالب علیه السلام عموی بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم جزء مؤمنینی بود که در راه حمایت از اسلام تلاش های زیادی کرد و در طول عمر شریفش لحظه ای به خداوند شرک نوزید. (1)

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: تا آن زمان که ابوطالب زنده بود قریشیان از من می ترسیدند. (2) ایشان در روز 26 ماه رجب، سال دهم بعثت، با اعتقاد و ایمانی کامل از دنیا رفتند.

ص: 103

1- الغدیر / ج 384/7 (باب الاجتماع فی ایمان ابی طالب علیه السلام). مرحوم محدث قمی رحمه الله در اول احوال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می نویسد: علامه مجلسی گفته است: امامیه اجماع کرده اند بر آن که پدر و مادر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و جمیع اجداد و جدات آن حضرت تا به آدم همه مسلمان بودند... سپس می نویسد: آثار انبیاء را از یکدیگر ارث می برند تا به عبدالمطلب رسید و او حضرت ابوطالب را وصی خود گردانید، و ابوطالب آن ودایع را بعد از بعثت تسلیم حضرت نمود. ر.ک منتهی الآمال/ج 3/1، از بحار الانوار ج 29/9

2- «... ما ذالت قریش کاعین (ای جبانین) حتی مات أبو طالب.» ر.ک الغدیر /ج 374/7.

امام صادق علیه السلام در عظمت مقام حضرت ابوطالب علیه السلام فرمودند:

«ابوطالب همنشین پیامبران، صدیقین، شهیدان و صالحان است و اینان چه نیکو دوستانی هستند!» (1)

و فرمودند:

«اگر ایمان ابوطالب در کفّه ای از ترازو قرار گیرد و در کفّه ی دیگر ایمان این مردم نهاده شود ایمان ابوطالب برتر خواهد بود.» (2) امام رضا علیه السلام نیز در خطاب به یکی از اصحاب خود در مورد ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام این چنین فرمودند: «آگاه باش که اگر اقرار نکنی به ایمان ابوطالب علیه السلام، جایگاه و منزلت تو در آتش جهنم خواهد بود.» (3)

ص: 104

1- «إِنَّ اباطالبَ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» ر.ك بحار الانوار ج/ 111/35 / ح 42. الغدير / ج 392/7/2 / ح 22. الحجّة على الذّاهب الى تكفير ابي طالب، سيد فخار بن معد، 82/ ابوطالب حامى الرسول و ناصره، نجم الدين العسكرى/ 140.

2- «إِنَّ إِيْمَانَ أَبِي طَالِبٍ لَوْ وُضِعَ فِي كَفَّةٍ مِيزَانٍ وَإِيْمَانُ هَذَا الْخَلْقِ فِي كَفَّةٍ مِيزَانٍ، لَرَجَحَ إِيْمَانُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى إِيْمَانِهِمْ» ر.ك بحار الانوار / ج 112/35 / ح 44. الغدير / ج 16/390/7. مدينة المعاجز / ج 535/7 / ح 98، الحجّة على الذّاهب الى تكفير ابي طالب/ 85. الدر النظيم، ابن حاتم العاملي/ 221.

3- «كتب أبان بن محمود ألى عليّ بن موسى الرضا عليه السلام جعلت فداك أنّي قد شككت في إسلام أبي طالب. فكتب إليه: و من يشاقق الرّسول من بعد ما تبين له الهدى و يتبع غير سبيل المؤمنين. الآية. و بعدها إنّك إن لم تقرّ بايمان أبي طالب كان مصيرك إلى التّار.» ر.ك الغدير / ج 7/ ص 381.

اما در مقابل ابن عربی در کتابی که مدعی است طی یک مکاشفه، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دریافت کرده آورده است: «اگر برای همت، اثری بود کسی اکمل از رسول الله و اعلی و اقوی همت تر از او نبود و حال این که همت او در اسلام ابوطالب، عموی او اثر نکرد.» (1)

استاد حسن زاده آملی در انتقاد به مطلب مذکور می نویسد:

«شیخ در این مطلب از عقیده ی رایج در اهل سنت تبعیت نموده که ناشی از جعلیات و تبلیغات بنی امیه است. در حالی که افعال و اقوال و اشعار و فداکاری فوق تصور حضرت ابوطالب علیه السلام گواه صادقی است بر این که آن بزرگوار از ابتدا به اسلام و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده بود ولی برای حمایت بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اظهار علنی آن خودداری نموده و ائمه علیهم السلام نیز بر این مطلب تصریح دارند و ایمان آن بزرگوار را در بالاترین درجات می دانند.» (2)

نمونه ی دیگر از مخالفت برخی مکاشفات با مسائل قطعی دین آن است که: در آیات و روایات آمده است که همان طور که اهل بهشت، در بهشت و نعمت، مخلد می باشند، کفار و مشرکین نیز تا ابد در جهنم خواهند بود و طعم تلخ عذاب الهی را خواهند چشید.

ص: 105

1- ترجمه عبارت از کتاب ممد الهمم در شرح فصوص الحکم/ 325. «ولو كان للهمة أثر ولا بد، لم يكن أحد أكمل من رسول الله صلی الله علیه و سلم ولا اعلی ولا اقوی همّه منه، و ما أتت في إسلام أبي طالب عمّه» ر.ک فصوص الحکم/ 130، انتشارات الزهراء سلام الله علیها، چاپ دوم، 1370 ه.ش.

2- همان/ 325، پاورقی.

تعبیر به «خُلُود» در مورد آتش و عذاب دوزخ، بیش از سی بار در قرآن آمده است. «خُلُود» در لغت و کلمات مفسّران و لسان شرع به معنی دوام و ابدیت است. (1)

قرآن در مورد عذاب همیشگی کفار و مشرکین می فرماید:

(وَيَخْلُدُ فِيهَا مُهَانًا)؛ (2) همیشه با خواری در آن خواهد ماند.

(خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ)؛ (3) همواره در این لعن (و طرد و نفرین) می مانند؛ مجازاتشان تخفیف نمی یابد.

با این وجود ابن عربی در فصوص الحکم آورده است که پس از مدتی، عذاب به معنی درد و رنج برای همه ی مجرمین، ملحدین و کفار منقطع شده و آنان در همان آتش جهنم در نعمت و خوشی به سر خواهند برد.

استاد حسن زاده آملی در معنای این عبارت می نویسد:

«و اگر اهل و عید در دارالشقاء که نار است داخل شدند همانا که آنان بالاخره در آن دارالشقاء واقع در لذت می شوند. این لذت آنان در آن دارالشقاء مباین است با نعیم جنان (بهشت) خلد. پس امر یکی است و بین این دو نعیم که نعیم اهل و عید در دارالشقاء و نعیم اهل بهشت خلد باشد در نزد تجلی، تباین است. پس هر قومی از این دو گروه نعیمی دارند که لایق به هر یک از آن هاست ... نعیمی که برای اهل شقا هست، عذاب می نامند از جهت عذوبت و

ص: 106

1- لسان العرب. مقائیس اللغة. صحاح اللغة، تفسیر مجمع البیان. تفسیر قرطبی/ ج 1/ 207. تفسیر مراغی/ ج 1/ 69 المنار/ ج 1/ ص 364.

2- فرقان/ 69

3- بقره/ 162، آل عمران/ 88

شیرینی طعمش به نسبت آنان است زیرا عذاب اصلاً از عذب (شیرینی) مأخوذ است و این لفظ عذاب برای عذب چون پوست است (قشر است) و پوست نگهدار مغزش از آفات است.» (1)

آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی در مقدمه کتاب «اشعة اللّمعات» شیخ نورالدین عبدالرحمن جامی، در انتقاد به عقیده ی ابن عربی، عبارت استاد ملاعلی نوری مازندرانی را (2) ذکر می کنند:

ص: 107

1- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم «فصّ حکمة علیّه فی کلمه اسماعیلیّه»/210. «وإن دخلوا دار الشّقاء فإتّهم *** علی لذّة فیها نعیم مبین نعیم جنان الخلد و الأمر واحد *** و بینهما عند التجلّی تباین یُسَمّی عذاباً من عدویة لفظه *** و ذاك له كالقشر و القشر صائن» ر.ک فصوص الحکم/42، انتشارات الزهراء سلام الله علیها، چاپ دوم، 1370 ه.ش.

2- استاد اعظم آخوند ملاعلی بن جمشید نوری مازندرانی، بزرگ ترین استاد در حکمت متعالیه و زنده کننده ی طریقه ی ملاصدرا، مدرس نامدار اوآخر قرن دوازده و نیمه اول قرن سیزده هجری قمری، دارای مقامی بی رقیب در بین شارحان و مروّجان مبانی صدر المتألّهین است و مسلماً اگر او ظهور نموده بود، و از حدود بیست و پنج تا نزدیک صد سالگی به تدریس کتب ملاصدرا اشتغال نداشت، صدرالمتألّهین شناخته نمی شد و مقام خود را به دست نمی آورد. طی چندین سال تدریس، تعداد کثیری از بزرگ ترین حکما و عرفا و محققان متخصص در مشرب ملاصدرا، از حوزه ی پر فیضش بهره ها جسته اند. برخی از آن بزرگان عبارتند از: سید رضی لاریجانی مازندرانی، آخوند ملاآقای قزوینی، آخوند ملاعبدالله زنوزی، ملا محمد جعفر لنگرودی لاهیجی، آخوند ملا اسماعیل در کوشکی، حکیم حاج ملاهادی سبزواری ملا زین العابدین نوری، میرزا حسن چینی، میرزا حسن نوری فرزند برومند آخوند نوری، آخوند ملا رضای تبریزی، آخوند ملا مصطفی قمشه ای، و جمع بسیار دیگری که در حوزه ی قیاض این حکیم فرزانه تربیت شده اند. اشعة اللّمعات، مقدمه /15.

حکیم عالی قدر، ملا علی نوری قدس سرّه در بخشی از سخنان صدر المتألهین - که در نتیجه، هم فکری و هم عقیدگی وی را با ابن عربی می‌رساند - می‌فرماید: «همه ی این سخنان نظر به بدعتی دارد که شیخ ممیت الدین معروف به محیی الدین عربی در دین اسلام گذاشته است. به طوری که کلاً عذاب و عقاب و انتقام الهی را در آخرت از اساس، نفی و انکار کرده است... در حالی که آیات و اخبار وارده ی متواتر بسیاری در دین مبین اسلام وجود دارد که در تهدیدات و توعیدات عذاب آخرتی است؛ زیرا نظام اجتماع معاش مردم و تمدن بشری متوقف بر امنیت اجتماعی آن هاست و با عدم آن، هرج و مرج و اختلال نظام معاش مردم در دنیا لازم می‌آید، مانند حدود و تعزیرات شرعی که خداوند متعال برای اصلاح و حراست از زندگی فانی دنیایی مقرر داشته است.» (1)

مرحوم استاد داود الهامی در این باب می‌نویسد: «این پندار ابن عربی با هیچ یک از آیات خلود و جاودانگی عذاب سازگار نیست. مخصوصاً در بعضی از آن‌ها تصریح شده است که هر زمان پوست های تن آن‌ها از میان برود، خداوند آن‌ها را به پوست نوینی تبدیل می‌کند تا عذاب را بچشد و اصولاً تهدید به خلود در آتش، تهدید به عذاب دائم است و اگر مبدل به نعمت جاودانی گردد، تهدید آمیز نیست» (2)

ص: 108

1- اشعة اللمعات، مقدمه/ 15 تا 16 از تفسیر الکبیر، ج 1/ 69-70.

2- داوری های متضاد درباره ی محی الدین عربی، داود الهامی/ 215.

موضوع تجسم اوهام و تخیلات از پدیده های مورد بحث در علم روان شناسی است. گاهی در اثر اشتغال فراوان فکر به یک موضوع و تکرار آن در مغز، آن موضوع صورت خارجی به خود می گیرد، به این معنی که در برابر دیدگان فکر کننده مجسم می شود. این موضوع گاهی در عالم خواب به صورت رؤیا و زمانی در حالت بیداری اتفاق می افتد حالات مزاجی انسان نیز در این امر تأثیر فراوانی دارد؛ به این معنی که بر اثر انحراف مزاج از حالت تعادل طبیعی - به واسطه ی ریاضت های شاقه یا بیماری ها و یا پیش آمدهای ناگوار و نظایر آن - موضوع تجسم خیال، تقویت پیدا کرده و اوهام به طور آسان تری صورت خارجی به خود می گیرند. مخصوصاً حالات مزاجی، رابطه ی مستقیمی با وضعیت خواب و رؤیا دارد، به حدی که اطبای قدیم و فلاسفه ی طبیعی، مشاهده ی برف و امثال آن را در خواب دلیل بر کم شدن حرارت غریزی و غلبه ی سردی بر مزاج و دیدن باران را دلیل بر زیادی رطوبت و غلبه ی آن مزاج می گرفتند، هم چنین دیدن آتش و شعله های قوی و حمام های گرم را شاهد بر استیلای حرارت بر مزاج و بالا رفتن آن از درجه ی طبیعی دانسته اند. بر اثر همین موضوع، اطبای قدیمی برای تشخیص بیماری ها از وضعیت خواب های بیمار نیز استفاده می کرده اند.

گاهی ممکن است نظیر این قضیه در عالم بیداری نیز اتفاق بیفتد؛ به طور مثال چشم و گوش سالک دائماً متوجه عالم غیب است و همواره منتظر است که دری از آن عالم بر روی او گشوده شود و یا سروشی به گوش او برسد، ناگاه در اثر فعالیت قوه ی خیال، صداهایی به گوشش می خورد که بلافاصله توجه او را به خود جلب کرده و تفسیرهایی برای آن می کند! اما کسانی که

وارد مرحله ی ثانوی، یعنی مرحله ی ذکر و ریاضت شاقه شده اند، در فکر آنان اندیشه های گوناگونی موج می زند و گاه در اثر شنیدن مطالب ذوقی و نشاط آور، فکر این افراد تخدیر شده و روح، حالت تعادل طبیعی خود را از دست می دهد و مرحله ی ضعیف خواب مغناطیسی بر آن ها عارض می شود. (1) در اثر تلقینات قبلی، این حالت تأیید شده و سالک یک حالت انبساط و فرح که با رخوت و سستی اعصاب توأم است در خود حس می کند. از سوی دیگر کثرت تکرار ذکر یا شعر، ایجاد یک حالت خستگی توأم با حرارت و جوش و خروشی کرده و مرتباً نیروی توهم را تقویت می کند؛ ریاضت های قبلی نیز، کار خود را کرده زمینه را برای فعالیت قوه ی خیال مهیا می کند، فلذا این نیرو دائماً منتظر است تا حادثه ای اتفاق افتاده و مشاهده یا مکاشفه ای رخ دهد. تمامی این امور دست در دست داده هم و سالک را که در خیال کشف مشاهده ی عوالم غیبی است، در عوالمی سیر می دهد (در خواب یا بیداری) و بدین ترتیب هر شکل یا صورتی را که قوه ی وهمیه به آن تمایل دارد به آسانی در پیش چشمان سالک نمایان می سازد. بنابراین میتوان این حالت را به سراب هایی تشبیه کرد که در بیابان در برابر دیدگان مسافری خود نمایی می کند، با این تفاوت که سراب معلول انعکاس نور خورشید و قوانین انکسار نور و امثال آن است، ولی این کشفیات، معلول فعالیت نیروی توهم می باشد و

ص: 110

1- تمام اموری که باعث بیرون رفتن روح از حالت تعادل طبیعی می شود، باعث ایجاد یک مرتبه از خواب مغناطیسی می شود.

اما تشابه آن ها در این است که هر دو عاری از حقیقتند و به یکدیگر شباهت دارند.» (1)

حال برای وضوح بحث نمونه هایی از تجسم اوهام و تخیلات را متذکر می شویم (البته ممکن است بعضی از نمونه های مذکور از نوع مکاشفات شیطانی باشد).

هر یک از گروه ها مدعی اند که بزرگان خود را در عالم مکاشفه در عالی ترین مرتبه ی کمال دیده اند. عرفای عامه بدلیل اشتغال فکری به موضوع عظمت خلفای خود و تکرار این مسأله در اذهانشان، در مکاشفات خود آن ها را در بلندترین مراتب می بینند.

ابو حامد غزالی (معروف به امام محمد غزالی)، فردی سنی، شافعی، اشعری مذهب (2) و در جرگه ی صوفیان می باشد. او مدعی است که بطلان مذهب امامیه و برتری ابوبکر بر علی علیه السلام را از راه کشف دریافته است. (3)

ابن عربی در مشاهده ای غیبی در معراج می نویسد:

در یکی از معراج هایی که به دفعات به افلاک داشته است، پیامبر اکرم را مشاهده نموده، در حالی که ابوبکر صدیق در طرف راست و عمر فاروق در طرف چپ آن حضرت نشسته، و علی علیه السلام به عنوان مترجمی بین

ص: 111

1- جلوة حق، آیت الله مکارم شیرازی/ 146 - 151 (با تلخیص).

2- وفيات الاعیان، ابن خلکان/ ج 3/ ص 353.

3- الدر المنثور/ 31.

حضرت عیسیٰ علیه السلام و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم عمل می کرده است! (1)

جامی (2) در «نفحات الانس» در ضمن شرح حال محمد غزالی نقل می کند که یکی از اکابر و علما گفته است که: «روزی میان نماز پیشین و نماز دیگر به مسجد حرام درآمدم، و چیزی از وجد و احوال فقرا مرا فرو گرفته بود. نمی توانستم که بایستم و بنشینیم، جایی می طلبیدم که ساعتی استراحتی کنم. به جماعت خانه بعضی رباط ها که در حرم داشت درآمدم و بر پهلوی راست در برابر خانه بیفتادم، و دست خود را زیر روی ستون ساختم تا مرا خواب نگیرد و طهارت بر من منتقض نشود. ناگاه یکی از اهل بدعت (شیعه) - که به آن مشهور بود - آمد و مصلّی بر در آن جماعت خانه بینداخت، و از جیب خود لوحی بیرون آورد - گمان می برم که از سنگ بود و بر آن جا چیزها نوشته بودند - آن را ببوسید و پیش روی خود نهاد، و نماز دراز گزارد و روی خود را از هر دو جانب بر آن جا مالید و تضرّع بسیار کرد. بعد از آن سر خود را بالا کرد و آن را ببوسید و بر چشم های خود مالید، و باز ببوسید و در جیب نهاد. چون من آن را دیدم، مرا از آن کراهیت بسیار شد. با خود گفتم: چه بودی که رسول صلی الله علیه وآله و سلم زنده بودی تا این مبتدعان را خبر دادی از

ص: 112

1- « و لَمَّا شَهِدْتَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ الْعَالَمِ سَيِّدًا سَيِّدًا مَعْصُومَ الْمَقَاصِدِ... وَالصَّدِيقِ عَلِيَّ يَمِينَهُ الْأَنْفُسِ، وَالْفَارُوقِ عَلِيَّ يَسَارَةَ الْأَقْدَسِ، وَالْخَتَمِ بَيْنَ يَدَيْهِ قَدْ جَثَا، يَخْبِرُهُ بِحَدِيثِ الْأَنْثَى، وَعَلَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَرَجَّمُ عَنِ الْخَتَمِ بِلِسَانِهِ، وَذُو النُّورَيْنِ مُشْتَمَلٌ بَرْدَاءِ حَيَاتِهِ، مَقْبَلٌ عَلِيَّ شَانَهُ... الخ » ر. ک فتوحیات مکيه/ ج 1/ ص 2-3

2- سُنِّيَّ كَهْ دَرِ اَصُولِ، اَشْعَرِي مَذْهَبِ، دَرِ فُرُوعِ حَنْفِي وَ دَرِ صُوفِيَهْ تَابِعِ فِرْقَهْ ي نَقْشَبَنْدِيَهْ بُوْدَهْ اَسْت. ر. ک رُوضَاتِ الْجَنَّاتِ/ ج 287/5.

شناخت آن چه می کنند. و با این تفکر خواب را از خود دور می کردم تا طهارت من فاسد نشود. ناگاه از حس غایب شدم. در میان خواب و بیداری دیدم که عرصه ای است بسیار گشاده، و مردم بسیار ایستاده اند و در دست هر یک کتابی است مجلّد و همه پیش شخصی درآمدند. از حال ایشان سؤال کردم، گفتند: حضرت رسالت صلی الله علیه وآله و سلم این جا نشسته است، و این ها اصحاب مذاهب اند می خواهند که عقاید و مذاهب را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه وآله و سلم خوانند و تصحیح مذاهب و عقاید خود کنند. شخصی درآمد، گفتند: شافعی است رضی الله عنه و در دست وی کتابی، به میان حلقه درآمد و بر رسول صلی الله علیه وآله و سلم سلام گفت. رسول صلی الله علیه وآله و سلم جواب داد و مرحبا گفت. شافعی پیش وی بنشست و از کتابی که داشت، مذهب و اعتقاد خود خواند. و بعد از وی شخصی دیگر آمد، گفتند: ابو حنیفه است رضی الله عنه و به دست وی کتابی، پهلوی شافعی بنشست و از آن کتاب مذهب و اعتقاد خود خواند. و هم چنین یک یک از اصحاب مذاهب می آمدند تا باقی نماندند مگر اندکی، و هر که عرض مذهب خود می کرد وی را پهلوی دیگری می نشانند. چون همه فارغ شدند، ناگاه یکی از روافض آمد، و در دست وی چند جلد ناکرده (!) و در آن جا ذکر عقاید باطله ایشان، و قصد کرد که به میان آن حلقه درآید و آن را بر رسول صلی الله علیه وآله و سلم خواند. یکی از آنان که پیش رسول صلی الله علیه وآله و سلم بودند، بیرون آمد و وی را زجر و منع کرد و جزوه ها را از دست وی گرفت و بینداخت، و وی را براند و اهانت کرد. من چون دیدم که قوم فارغ شدند و کسی نماند که چیزی خواند. پیش آمدم و در دست من کتابی بود مجلّد، آواز دادم و گفتم: یا رسول الله! این کتاب معتقد من و معتقد

اهل اسلام است، اگر اذن فرمایی بخوانم. رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت: چه کتاب است؟ گفتیم: کتاب قواعد العقاید است که که غزالی تصنیف کرده است. مرا به قرائت آن اذن داد. بنشستم و از اول کتاب خواندن گرفتم تا به آن جا رسیدم که غزالی می گوید: واللہ تعالیٰ بعث النبیّ الامیّ القرشیّ محمّداً صلی الله علیه وآله وسلم إلى کافة العرب و العجم و الجنّ و الأنس. چون به این جا رسیدم اثر بشاشت و تبسم در روی مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر شد. چون به نعت و صفت وی رسیدم، به من التفات کرد و گفت: این الغزالی؟ غزالی آن جا ایستاده بود، گفت: غزالی منم یا رسول الله! و پیش آمد و سلام گفت، و رسول صلی الله علیه وآله وسلم جواب داد و دست مبارک خود به وی داد. غزالی دست وی را صلی الله علیه وآله وسلم می بوسید و روی خود بر آن جا می مالید. بعد از آن بنشست. رسول صلی الله علیه وآله وسلم به قرائت هیچ کس چندان استبشار نمود که به قرائت من قواعد العقاید را. چون از خواب درآمدم، بر چشم من اثر گریه بود از آن کرامات و احوال که مشاهده کرده بودم.» (1)

بایزید بسطامی سنّی مالکی مذهبی بود که به حلول و وحدت وجود اعتقاد داشت (2) و می گفت در زیر عبای من به جز خدای متعال نیست و هیچ خدایی به جز من، وجود ندارد «لا اله الا أنا».» (3)

ص: 114

1- نفحات الانس / 376.

2- اسلام و عقاید شاهرودی / 33.

3- تحفه الاخیار / 50

او مدعی است در مکاشفه ای در خواب، خدا را دیدم (1) گفت بایزید چه می خواهی؟ گفتیم آن می خواهیم که تو می خواهی، پس به من گفت من تو هستم چنان که تو من هستی. (2)

از ابوالحسن خرقانی، سنّی صوفی ای که سلسله ی تصوّف او به بایزید بسطامی می رسد (3) نقل شده که می گفت: من مصطفای زمانه هستم؛ من خدای و قتم (4) و من تنها دو سال از خدا جوان تر هستم و خداوند ملازم من است. (5)

می گوید در مکاشفه ای در خواب خدا را دیدم به من گفت: ای ابوالحسن! ای خواهی من تو باشم و تو من باشی؟ (6)

ابن عربی می گوید: حق را دوبار در خواب دیدم که به من می گفت: بندگان مرا به سوی خیر، راه بنمای!! (7)

ص: 115

1- (قُلْتُ لِصَادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلًا رَأَى رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَنَامِهِ فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: ذَلِكَ رَجُلٌ لَا دِينَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَرَى فِي الْيَقَظَةِ وَلَا فِي الْمَنَامِ وَلَا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ) ر.ک بحار الانوار/ ج 32/4 از امالی صدوق (قدس سره). به امام صادق علیه السلام گفتیم: شخصی پروردگار خویش را در خواب خود دیده است، این چگونه قضیه ای است؟ فرمودند: آن مرد، شخصی است که دین ندارد، خداوند تبارک و تعالی نه در بیداری دیده می شود و نه در خواب و نه در دنیا و نه در آخرت.

2- تحفة الاخیار/ 223

3- تحفة الاخیار/ 164

4- تذکرة الاولیاء / 385.

5- عرفان ایرانی (حلبی)/ 241

6- تحفة الاخیار/ 214

7- « رأیت الحق فی النوم مرتین و هو یقول لی: انصح عبادی» ر.ک فتوحات مکیه/ ج 1/ 334.

غزالی می گوید: خدا را در خواب دیدم و برای این که یقین کنم آیا واقعاً او خداست یا شیطان، از او پرسیدم، آیا توشیطان هستی که با من سخن می گویی؟ او گفت: نه من خدایم، از همین جا فهمیدم که واقعاً خدا را در خواب دیده ام نه شیطان را!!! (1)

گاه مرید، در تجسم اوهام و خیالات، مراد خود را در بالاترین مراتب مشاهده می کند.

در کتاب صفوة الصفا که در شرح حالات شیخ صفی الدین اردبیلی به قلم یکی از مریدان او نوشته شده است، نقل شده که: یکی از مردان کار کرده به شیخ گفت: در عالم خواب دیدم سر آستین شیخ از «عرش» بودی تا «ثری» (زمین)! شیخ گفت: «فرزند! این را به قدر حوصله ی تو به تو نشان داده اند!»

در همین کتاب آمده است که جبرئیل گیلانی نقل کرد از برادر خود پیر محمد، گفت: اول مرتبه ای که به خدمت شیخ صفی رسیدم (حالت مکاشفه ای بر من دست داد)، دیدم پای شیخ به تحت الثری و سرش به علین و دوش راست او به کنار کوه قاف و دوش چپش هم به کنار کوه قاف است! نعره ای زدم و از خود برفتم، بعد از ساعتی شیخ از من سؤال کرد چرا نعره زدی؟! آن صورت که دیده بودم عرض کردم... (2)

و باز در این کتاب آورده شده از خواجه محمد «سراوی» که از پیر محمود، خادم خواجه افضل سراوی شنیدم: وقتی خواجه افضل، از اردبیل از خدمت

ص: 116

1- الغدیر/ج 11/ص 159.

2- صفوة الصفاء/ 331.

شیخ صفی، قصد «سراو» کرد، شیخ به او گفت: در برابر من سوار شو، خواجه افضل سوار شد و حرکت کردیم. چون به نیم فرسنگی اردبیل رسیدیم نگاه کردم دیدم شیخ بزرگ می شد، بزرگ می شد! به اندازه ای که تمام ولایت اردبیل از او پر شد! نعره ای زدم و بی خود گردیدم و از اسب در افتادم. خواجه افضل از مشاهده این حالت خوشش نیامد و متحیرانه به من نگاه کرد، من آن چه را دیده بودم باز گفتم. گفت: ای کور بَصَر، یعنی شیخ به آن اندازه است که در ولایت اردبیل بگنجد؟ آن چه را دیدی به قدر خودت دیدی! (1)

علامه مجلسی رحمه الله علیه در عین الحیاة ادعای به معراج رفتن ابن عربی را نقل می کند که او مقام حضرت علی علیه السلام را از بعضی از صحابه ای که نام می برد پایین تر می بیند. (2)

ادعای معراج توسط دانشمندان قبل از اسلام نیز مطرح شده است. نقل کرده اند که «اردای ویراف» که در زمان اردشیر بابکان می زیسته است، به معراج رفت و سه جام شراب خورد و بیهوش افتاد. و یک هفته بی هوش بود. و شش تن حکیم اطراف او بودند تا آن که به هوش آمد بر پای خاست و دبیری را پیش طلبید و صورت مکاشفات و مشاهدات خود را بگفت تا او نوشت که به عرض اردشیر برساند.

گفت: چون بخفتم، فرشته ی بهشتی آمد دست مرا گرفت و مرا به پل صراط رسانیده؛ آن گاه جبرئیل در رسید و مرا به عرش برد و فرشتگان و بهشتیان را دیدم و در حضرت یزدان نماز بردم. آن گاه طبقات مردم را دیدم و از حال یک

ص: 117

1- همان/ 330.

2- عین الحیاة/ 623

یک بازپرس کردم و ارواح جمیع اصناف را دیدم و مقام هر یک را بدانستم. آن گاه مرا به دوزخ آوردند و اهالی دوزخ را تن به تن دیدم و کیفی هر گناه را دانستم. بعد از آن فرشتگان مرا به عالم عنصر آوردند و سپس ترویج دین زرتشت نمود.» (1)

6. امکان برداشت نادرست از مکاشفه

ممکن است برای شخصی مکاشفه رحمانی واقع شود و شخص به عواملی، برداشت نادرستی از آن مکاشفه نماید، از این جهت برای یقین به برداشت درست از مکاشفه نیازمند به میزان است که آن ارجاع به عقل و شرع می باشد. یکی از مهم ترین عوامل سوء برداشت، عقیده ی فاسد مکاشفه کننده می باشد. امام خمینی در جواب به مکاشفه ای در فتوحات مکیّه امکان برداشت نادرست از مکاشفه رحمانی را تصریح می کنند.

ابن عربی در فتوحات مکیّه مکاشفه ای از بعضی اولیای رجبیون نقل میکند که طبق آن «رجیون» (2) در کشفشان روافض را به صورت خوک می بینند و

ص: 118

1- تاریخ فلسفه و تصوّف، آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی/73 از ناسخ التواریخ/ ج 2/88.

2- رجبیون در هر زمان چهل نفس اند که نه کم می شوند و نه زیاد، و آنان رجال و مردانی اند که حالشان قیام به عظمت الهی است و از «افراد» می باشند، اینان صاحبان «قول ثقیل - سخن سنگین» می باشند، چنان که خداوند فرمود: انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً، یعنی: ما گفتاری گران به تو القا خواهیم کرد (5- مزمل) و اینان را از آن جهت رجبیون نامیده اند که حال این مقام آنان را جز در ماه رجب - از آغاز استهلال هلال ماه تا انقضایش - نمی باشد، سپس این حال را از خویش گم می یابند تا دخول ماه رجب سال آینده، و از صاحبان این طریق کم کسی آنان را می شناسد، آنان در شهرها پخش و پراکنده اند و برخی از آنان برخی دیگرشان را می شناسد.

آورده است: دو مرد از عدول شافعی که کسی ایشان را تهمت «رفض» (شیعه بودن) نمی زد، مرشدی از اولیاء ایشان را چنین دید.

او می گوید: «من آن ولی را دیدم و با وی صحبت کردم. آن ولی به آن دو مرد گفت که: من شما را به صورت خوک می بینم و این علامتی است در میان من و خدا که رافضیان را به صورت خوک به من می نماید. پس آن دو رافضی در باطن توبه کردند. آن ولی به ایشان گفت که: حالا شما را به صورت انسان می بینم آن دو رافضی اعتراف کردند و تعجب نمودند.» (1) و او مدعی است که: «و هي العلامة التي جعل الله له في أهل هذا المذهب». شکل خوک علامتی است که خداوند برای پیروان این مذهب (شیعه) قرار داده است.

ص: 119

1- «و كان هذا الذي رايته قد ابقى عليه كشف الروافض من أهل الشيعة سائر السنة فكان يراهم خنازير فيأتي الرجل المستور الذي لا يعرف منه هذا المذهب قطّ و هو في نفسه مؤمن به يدين به ربه فاذا مرّ فليبه يراه في صورة خنزير فيستدعيه و يقول له تب الى الله فانك شيعي رافضي فيبقى الآخر متعجباً من ذلك فان تاب و صدق في توبته رآه انساناً و ان قال له بلسانه تب و هو يضمّر مذهبه لا يزال يراه خنزيراً فيقول له كذبت في قولك تب و اذا صدق يقول له صدقت فيعرف ذلك الرجل صدقه في كشفه فيرجع عن مذهبه ذلك الرافضي و لقد جرى لهذا مثل هذا مع رجلين عاقلين من أهل العدالة من الشافعية ما عرف منهما قط التشيع و لم يكونوا من بيت التشيع...» ر.ك فتوحات مكيه/ ج 8/2.

رهبر فقید انقلاب در این مورد می نویسد: «بعضی از نفوس، از آن جا که صفحه ی وجودیشان در اثر صفای باطنی هم چون آینه مصقل می باشد، ممکن است سالک مرتاض عین ثابت نفس خویش را در آینه وجود او مشاهده نماید (و با مشاهده ی صورت خویش در آینه ی وجود او، صورت را، از او انگارد) نظیر مشاهده ی شیعیان به صورت خنزیر توسط بعضی از مرتاضین از اهل سنت که گمان کرده اند آن صورت واقعی شیعیان بوده بلکه به واسطه صفای آینه شیعیان، مرتاض صورت خود را که به شکل خنزیر بوده در آینه ی او مشاهده نموده و گمان کرده است که آن صورت رافضی بوده، حال آن که او فقط صورت خود را دیده است.» (1)

استاد حسن زاده آملی نیز در ممدالهمم در شرح فصوص الحکم در توجیهی برای کشف ابن عربی به برداشت نادرست از مکاشفه ی رحمانی تصریح می کنند.

استاد حسن زاده آملی در ترجمه ی عبارت ابن عربی می نویسد: «رسول الله مرد و به خلافت کسی به جای خود تصریح نکرد و آن را تعیین نمود؛ زیرا عالم بود که در امت او کسی است که از جانب ربّ خود اخذ خلافت می نماید پس خلیفه الله است با موافقت در حکم شرع و چون رسول الله این معنی را می دانست کسی را مانع از امر خلافت نشد.»

بعد استاد در توجیه عبارت ابن عربی می نویسد:

ص: 120

1- «بل قد یشاهد السّالک المرتاض نفسه و عینه الثّابتة فی مرآة المشاهد لصّفاء عین المشاهد کرویة بعض المرتاضین من العامّة الرّفیضة بصورة الخنزیر بخیاله و هذا لیس مشاهدة الرّفیضة کذا بل لصفاء مرآة الرّافضی رأی المرتاض نفسه التي هی علی صورة الخنزیر فیها فتوهم أنّه رأی الرّافضی و ما رأی الا نفسه» تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، امام خمینی/221.

«شک نیست که رسول الله برای خود وصی تعیین فرمود و آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. چنان که شک نیست که رسول الله در حین ارتحال تعیین خلیفه نفرمود. زیرا چون قلم و کاغذ خواست، عمر گفت: کتاب خدا ما را کافی است «وان الرجل لیهجر» و کار به مشاجره و نزاع در حضور رسول الله کشید به تفصیلی که در کتب فریقین مذکور است. در عین حال رسول الله می دانست که در میان امتش کسی هست که خلیفه است و اوست که در حقیقت جانشین آن جناب است و اگر خیلی جمود و سماجت در ظاهر لفظ بشود باید گفت که شیخ صاحب عصمت نبود، و در اول کتاب تصریح کرد که گفت من رسول و نبی نیستم ولی وارثم و حارس آخرتم و چون صاحب عصمت و رسول و نبی نیست، کشف او را که اخذ از حق تعالی است به حسب معتقد و سوابق انس و الفت اشتباهی روی آورد.»

(1)

بنابراین در اصل وجود کشف و شهود اختلافی نیست و به دلایل مذکور نمی تواند حجیت داشته باشد؛ و هم چنین وقوع مکاشفه، دلیل بر حقانیت و عظمت شخصی نیست و نمی توان بر اساس آن مدعی شد که شخص به مقام قطبی و مرشدی رسیده و صلاحیت تربیت دیگران را دارد چنان چه صوفیه ادعا می کنند.

استاد مصباح یزدی می نویسند:

«اصولاً باید توجه داشت که کشف و مکاشفه در نزد اولیای خدا و عارفان وارسته و راستین از امور پیش پا افتاده است که کم ترین اعتنایی به آن ندارند و هیچ توجهی به آن نمی کنند. این امور برای امثال بنده که غیر از این چشم

ص: 121

ظاهر بین نداریم جلب توجه می کند. به راستی دیدن نوری در آسمان یا شنیدن یک صدای غیبی چه مشکلی را از انسان حل می کند و موجب پدید آمدن و رشد کدام فضیلت یا ریشه کن شدن و تضعیف کدام صفت رذیله در وی می شود؟! از این رو اولیای خدا این امور را بازی هایی کودکانه تلقی می کنند و بدان توجهی نمی کنند.» (1) پس بر انسان لازم است که تمام همّتش را در جهت استفاده از دو منبع عقل و شرع قرار داده، که پس از رهنمون شدن به شرع به واسطه ی عقل، هم چنان چراغ فروزان عقل را در راه فهم حقایق و معارف منبع بی خطا و نامحدود شرع به کار گیرد.

ص: 122

دعای ندبه یکی از ذخایر شیعه است که باید از آن پاسداری شود. این دعا از معدود ادعیه ای است که توسط عموم مردم و نیز همه ی علمای اعلام مورد توجه بوده و هست. همچنین شرح های متعددی بر آن نوشته شده است. در این نوشتار ضمن بیان اهمیت و عظمت این دعا، به بررسی اسناد دعای ندبه و در نهایت تأملی در نسخ مختلف این دعای شریف می پردازیم.

دعای ندبه، این دعای آشنا و دلنشین، سال هاست در صبح گاه روز جمعه، در فراغ امام زمان در جای جای این مملکت دینی خوانده می شود. دعایی پرشکوه و با معارفی بلند، که دل و جان شیفتگان حقیقت را سیراب کرده و تشنگان آب زلال معرفت را به سرچشمه آن متصل می سازد.

چه بسیار کسانی که با حضور قلب، اخلاص تمام و توجه تام به مضامین عالی آن، توفیق تشریف به محضر حضرتش یافته اند؛ (1) همان کسانی که با سوز

ص: 123

1- مرحوم صدر الاسلام همدانی در کتاب تکالیف الانام فی غیبة الامام/ 197 می نویسد: از خواص دعای ندبه اگر با شرایطش واقع شود، عنایت و توجه خاص حضرت مهدی علیه السلام به آن شخص و مکان دعا است. به نظر می رسد مستند سخن ایشان تجربه و توجه به مضامین بلند دعای ندبه باشد. چنانچه مرحوم آیت الله شیخ علی اکبر نهاوندی در کتاب العبقری الحسان / ج 2/ 101 و 198 و جریان افرادی را که به برکت دعای ندبه به محضر مقدس حضرت مهدی علیه السلام رسیده اند، نقل کرده و مرحوم محدث نوری نیز در این مورد جریانی را در دارالسلام ج 2/ 242 ذکر می کند.

دل، خطاب به امام زمانشان گفتند: هل الیک یا ابن احمد سبیل فتلقى «ای فرزند احمد آیا به سوی تو راهی هست که ملاقات شوی؟» و سوز دلشان این بود که:

مرا جز با تو بودن آرزو نیست *** به غربت رو نمودن آرزو نیست

گدای آستانت را دمی هم *** گدای غیر بودن آرزو نیست

سرم را جز به خاک آستانت *** به پای غیر سودن آرزو نیست

علامه مجلسی قدس سره می نویسد: قرائت دعای ندبه در اعیاد چهار گانه روز جمعه، روز عید فطر، روز عید قربان و روز عید غدیر - مستحب است. (1)

استحباب قرائت این دعا در شب جمعه نیز وارد شده است. (2) بنابراین خواندن دعای ندبه، هم در شب جمعه و هم در روز جمعه مستحب است.

«ندبه» به معنای گریه نمودن بر یک شخص به همراه ذکر خوبی های اوست. دعای ندبه، دعایی است که آدمی در آن، همراه با ناله و گریه و با صدای بلند با مولایش صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف راز دل گفته و از فراغ او به درگاه خداوند متعال می نالد.

ص: 124

1- زاد المعاد/ 491 و بحار الانوار، قسمت مزار.

2- مکیال المکارم، محدث نوری/ ج 93/2

ندبه یعنی گریه با صوت بلند *** ندبه یعنی درد و دل با دل پسند

ندبه یعنی من به او دل داده ام *** ندبه یعنی دل به عادل داده ام

ندبه یعنی غرق یا مهدی شدن *** ندبه یعنی از هوی عاری شدن

دعای ندبه در واقع مجموعه‌ی قابل توجهی از فضایل اهل بیت عصمت و طهارت است. با توجه به مضامین اعتقادی بلند این دعا می‌توان آن را به جرأت منشور عقاید شیعه دانست.

بزرگان شیعه به ویژه صاحبان قلم که در مورد وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کتاب نوشته‌اند، با بهره‌گیری از کلمات نورانی و روایات وارده در این باب، برای شیعیان و دوستان امام عصر عجل الله تعالی فرجه تکالیف و وظایفی را مقرر نموده‌اند. تکالیفی که یک فرد شیعه باید در عصر غیبت نسبت به آن‌ها اهتمام ورزد. در کتاب شریف «مکیال المکارم» (1) در باب هشتم، هشتاد امر به عنوان تکالیف شیعه نسبت به امام عصر علیه السلام شمرده شده است. دقت در محتوای دعای ندبه ما را به این مطلب می‌رساند که برخی از این وظایف، با قرائت این دعا محقق می‌گردد، از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1. شناخت بیشتر امام زمان

2. یاد امام زمان

3. دعا برای شناخت بیشتر آن حضرت

4. دعا برای سلامتی حضرتش

ص: 125

1- مرحوم سید محمد تقی موسوی.

5. دعا برای تعجیل فرج و ظهور مبارکش (1)

6. توسل به امام زمان

7. زیارت امام زمان

8. ارجاع مردم به امام زمان

9. هدیه برای امام زمان

10. ندبه برای امام زمان و...

یکی از تکالیف شیعیان در دوران غیبت، ندبه نمودن در غیاب امام عصر علیه السلام است. چه، کسی که امام خود را از خویش بیشتر دوست بدارد، قدر و عظمت نعمت امام را بشناسد، در فراقش سوخته و در غیبتش ناله سر دهد.

(عَزِيْرٌ عَلَيَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَلَا تُرَى)

سخت است بر من که خلق را بینم و تو را نبینم

مرحوم شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمة الله علیهما هر یک به سند خود، حدیث مفصلی را از «سدیر صیرفی» روایت کرده اند که بیان گر، ندبه ی حضرت امام صادق علیه السلام بر غیبت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه است. سدیر صیرفی می گوید: من، مفضل بن عمر، ابوبصیر و ابان بن تغلب به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم، دیدیم آن حضرت بر روی

ص: 126

1- مهم ترین دعاهایی که برای تعجیل فرج حضرت بقیه الله الاعظم به ما رسیده است عبارتند: دعای برای فرج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، دعای سمات، دعای ندبه، دعای عهد، استغاثه به امام زمان عجل الله تعالی فرجه، دعای آل یاسین، صلوات ابوالحسن ضراب، دعای اللهم ارزقنا توفیق الطاعة، دعای الهی بحق من ناجاک، دعای نیمه شعبان

خاک نشسته و لباسی که از مو بافته شده و طوقدار و بی گریبان بود، پوشیده است و مانند شخصی که فرزند را از دست داده است، می سوزد و گریه می کند، آثار حزن و اندوه از گونه و رخسارش آشکار و اشک چشم هایش را پر کرده بود و می فرمود:

(سَيِّدِي غَيْبُكَ نَفْتُ رُقَادِي وَصَدَّ يَمَّتْ عَلَيَّ مِهَادِي وَابْتَرَتْ مِنِّي رَاحَةَ فُؤَادِي، سَيِّدِي غَيْبُكَ وَصَلَتْ مَصَابِي بِفَجَائِعِ اللَّأْبَدِ، وَفَقَدُ الْوَاحِدِ بَعْدَ الْوَاحِدِ يُفْنِي الْجَمْعَ وَالْعَدَدَ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرْفِي مِنْ عَيْنِي أَيْنَ يُفْتَرُّ مِنْ صَدْرِي عَنْ دَوَارِجِ الرَّزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا إِلَّا مِثْلَ بَعِينِي عَنْ غَوَائِلِ أَعْظَمِهَا وَأَعْظَمِهَا وَبَوَائِقِ أَشَدِّهَا أَنْكَرُهَا وَنَوَائِبِ مَخْلُوطَةٍ بَعْضُهَا وَنَوَائِلَ مَعْجُونَةٍ بِسَخَطِكَ) (1)

«مولای من، غیبت تو خواب از دیدگانم ربوده و دنیا را بر من تنگ کرده و آرامش و راحت دلم را ربوده است مولای من، غیبت تو مصیبتی جانکاه برابر سراسر هستی ام بر من فرود آورده، که هرگز تسلی نمی یابم، از دست دادن یاران، یکی بعد از دیگری اجتماعات را در هم می ریزد بلاها و سختی ها، رنج ها و اندوه ها آن چنان بر دلم سنگینی می کند که دیگر اشک دیده و فریادهای سینه ام را احساس نمی کنم که هر چه در اشک دیده و فریاد سینه ام می نگرم مصیبت شدیدتر و جانکاه تری در نظرم مجسم می گردد که از مصائب قبلی دشوارتر و شکننده تر است.»

سدیر گفت: عقل از سر ما پرید و دل های ما از غم و اندوه این پیشامد هولناک و حادثه خطرناک پاره شد و گمان کردیم از اتفاق ناگوار و کوبنده ای،

ص: 127

این چنین گریان و سوگوار است یا از روزگار به او مصیبتی رسیده است. عرض کردیم خدا دیدگانت را ای پسر خیرالوری نگریند، از چه پیش آمدی این گونه گریانی، و از دیده اشک می باری؟ چه حالی روی داده که این گونه سوگواری؟ حضرت چنان آه عمیقی کشید که ناراحتیش از آن افزون شد. از روی تعجب فرمود: وای بر شما. بامداد امروز نگاه کردم در کتاب «جفر» و آن کتابی است که علم مرگ ها و بلاها و آن چه واقع شده و واقع می شود تا روز قیامت، در آن مندرج است. خدا، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بعد از او را به آن اختصاص داده است و تأمل کردم در موضوع ولادت غایب ما و غیبت و طول عمر او و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و شک هایی که از جهت طول غیبت در دل ایشان پیدا می شود و این که بیشتر آن ها از دین برگردند و رشته اسلام را از گردن بردارند.» (1)

بنابراین، ندبه و گریه بر امام عصر علیه السلام علاوه بر این که امری کاملاً طبیعی است، امری است که شیعه از اولیای خود آموخته است.

البته شیعه ی دلباخته، در تصریح و زاری بر امام عصر و ندبه بر وجود مقدسش، اسیر الفاظ نیست و این امر با هر لفظ و با هر سوز و گدازی انجام گیرد، صحیح است، لکن بهتر آن است که برای این امر از بزرگان خود الگو گرفته و از ادعیه مأثوره بهره جوید و در موضوع مورد بحث، بهترین دعا، «دعای ندبه» می باشد که طبق بررسی بزرگان فن هم از لحاظ سند محکم و موثق است و هم از لحاظ متن و دلالت مطابق قرآن و روایات وارده می باشد

ص: 128

و اساساً جذبه ی این دعا و محتوای بلند آن، بهترین گواه بر صحت صدور آن است.

به خواندن دعای ندبه در چهار عید جمعه، فطر، قربان و غدیر توصیه شده است.

دعای ندبه به سند معتبر از امام صادق علیه السلام به ما رسیده است و منظور از استناد این دعای شریف به وجود مقدس امام مهدی علیه السلام در بعضی کتب روایی، این است که این دعا در مورد حضرت حجت می باشد. گرچه هیچ مانعی ندارد که دعا از امام صادق علیه السلام باشد و امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیز به وسیله وکیلان خود آن را به افرادی ابلاغ نموده باشند.

اسناد دعای ندبه

علما و محدثین بسیاری این دعا را نقل کرده اند، که مهم ترین آنان عبارتند از:

1. ثقه جلیل ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان بزوفری در کتاب «الدعا»؛ وی از مشایخ شیخ مفید است و مورد تأیید خاص اوست. حاجی نوری نیز در خاتمه المستدرک او را از مشایخ شیخ مفید بر شمرده و به وثاقت و جلالت قدر او شهادت داده است.
2. شیخ جلیل ابوالفرج محمد بن علی بن یعقوب بن اسحاق بن ابی قره قنانی، معاصر شیخ نجاشی و از اعلام قرن پنجم که شیخ محمد بن مشهدی در کتاب «المزار» از او زیاد نقل کرده است.

ص: 129

3. محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری در کتاب «مزار کبیر» (مزار ابن مشهدی) از محمد بن ابی قره نقل کرده و آن را به امام زمان علیه السلام نسبت داده است. (1) چنان چه از کلمات آیت الله خویی به نقل از شیخ حرّ عاملی بر می آید، محمد بن مشهدی همان محمد بن علی بن جعفر است (2) که شخصی مورد اعتبار و وثوق می باشد و مدح او در کتب رجال آمده است. و اما محمد بن ابی قره نیز از جمله روات مورد اعتماد است که نجاشی درباره ی او نوشته است: او ثقه بود و روایات فراوانی شنیده و کتاب های بسیاری تألیف کرده است. وی کسی بود که کتاب ها را ورق به ورق برای اصحاب امامیه می خواند و همواره در مجالس با ما بود. (3)

4. سید بن طاووس (4) در مصباح الزائر و اقبال الاعمال به نقل از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری دعای ندبه را نقل کرده و آن را به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نسبت داده است. (5)

ص: 130

1- المزار/ 574 دعای 107.

2- معجم الرجال/ 17/ 259.

3- رجال نجاشی/ 283.

4- این لقب مخصوص سه نفر از علمای بزرگ شیعه در قرن هفتم است که مشهورترین آن ها رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی متوفای 667 می باشد. منظور از سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس الحسینی است. این بزرگوار دارای تألیفات مهم و متعددی است که مشهورین ترین آنان کتاب الاقبال، جماع الاسبوع، فلاح السائل و مهج الدعوات است.

5- مصباح الزائر/ 446 و اقبال الاعمال/ 299 و 295.

5. علامه مجلسی دعای ندبه را در بحار الانوار به نقل از مصباح الزائر سید بن طاووس ذکر کرده است هم چنین در کتاب تحفه الزائر و در کتاب زاد المعاد نیز این دعا نقل شده است. (1) مرحوم علامه مجلسی دعای ندبه را از دو کتاب معروف و معتبر علمای قرن ششم و هفتم در جلد 102 بحار الانوار نقل کرده است. وی ابتدا در صفحه 104، این دعای شریف را از کتاب مصباح الزائر سید بن طاووس بدین ترتیب نقل نموده که سید گوید: بعضی از اصحاب ما گفته اند که محمد بن علی بن ابی قره گوید من این دعا را از کتاب محمد بن حسین بنسفیان بزوفری نقل می کنم و پس از آن، در صفحه ی 110 می نویسد: محمد بن مشهدی در مزار کبیر از محمد بن علی بن ابی قره نقل می کند که او گوید من این دعا را از کتاب ابو جعفر محمد بن حسین بن سفیان نقل کردم و در نهایت می فرماید گمان می کنم که سید بن طاووس هم آن را از همان مزار کبیر محمد بن مشهدی نقل کرده باشد.

6. محدث میرزا حسین نوری، در کتاب «تحیه الزائر»، دعای ندبه را به نقل از مزار کبیر، مزار قدیم، و مصباح الزائر سید بن طاووس روایت کرده است. (2)

7. مرحوم محدث قمی، صاحب کتاب معروف مفاتیح الجنان در کتاب «هدیه الزائرین» صفحه ی 507، این دعای ندبه را از کتب سه گانه مزار، یعنی مزار محمد بن مشهدی، مصباح الزائر مرحوم ابن طاووس و مزار قدیمی که

ص: 131

1- چاپ سنگی المجلسی، محمد باقر، زادالمعاد/488.

2- تحیه الزائر/248، النوری، حسین بن محمد تقی.

منسوب به قطب راوندی (1) است، نقل نموده که در هر سه کتاب، دعای ندبه از کتاب ابن ابی قره روایت شده است.

8. بسیاری دیگر از بزرگان شیعه نیز این دعا را نقل کرده اند. (2)

اعتبار سند دعای ندبه

راویان دعای ندبه - چنانچه شرحشان گذشت - مورد وثوق و اعتبارند و سند این دعا نیز در کمال اعتبار است؛ چنانچه مرحوم شیخ بزرگوار آقا بزرگ طهرانی در الذریعه به این مطلب تصریح نموده، (3) و پس از ذکر شرح های دعای ندبه، بر اعتبار سند این دعا تأکید کرده است.

ص: 132

- 1- قطب الدین سعید بن هبه الله راوندی از علمای بزرگ قرن شش، متوفای 573 ه. ق و معاصر با طبرسی صاحب کتاب احتجاج متوفای 588 ه. ق و قبر وی در صحن حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام در قم باشد.
- 2- با دعای ندبه در پگاه جمعه نوشته علی اکبر مهدی پور. مؤسسه فرهنگی موعود.
- 3- قال الشيخ الجليل، آقا بزرگ الطهراني: " دعاء الندبة، الذي أورده الشيخ محمد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدي الحائري، في كتابه المعروف بمزار محمد بن المشهدي. و كان هذا المؤلف معاصراً و مقارباً في العمر مع السيد أبي المكارم حمزة بن علي بن زهرة الحسيني الحلبي، المولود في رمضان (511) و المتوفى (585) كما أرخه المولى نظام الدين الساوجي في كتابه (نظام القوال) و يظهر مقاربتهما في العمر من الإجازة الكبيرة لصاحب المعالم، المدرجة في المجلد (25) من كتاب البحار، فانه قال في الإجازة في (ص 107) في سطر (27) أن السيد أبا المكارم حمزة بن زهرة قد قرأ كتاب (المقنعة) للشيخ المفيد على الشيخ أبي منصور محمد بن الحسن بن منصور النقاش الموصلي، قبل بلوغ عمره العشرين سنة، وكان ابن النقاش يومئذ طاعناً في السن، فيظهر أن قرائته عليه كانت حدود (530) ثم قال في تلك الصفحة بعينها في سطر (33) إن الشيخ محمد بن جعفر المشهدي قرأ المقنعة على الشيخ أبي منصور بن النقاش و لم يبلغ عمره العشرين، و كان ابن النقاش يومئذ طاعناً في العمر، فظهر أنهما كانا متقاربين في الولادة، و أما في الوفاة فكذلك ظاهراً، فإن محمد بن المشهدي كان يروى في مزاره عن السيد عبد الحميد ابن التقى عبد الله في (580) و الظاهر أنه أواخر عمره، و على أيّ فقد أورد محمد بن المشهدي في كتاب مزاره دعاء الندبة نقلاً عن كتاب ابن أبي قره، و هو الشيخ أبو الفرج محمد بن علي بن يعقوب بن اسحاق بن أبي قره. قال ابن أبي قره في كتابه: إني نقلته من كتاب أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري. و أبو جعفر البزوفري ممن لم يذكر ترجمته في الأصول الرجالية، لكنه كان من مشايخ الشيخ السعيد أبي عبد الله المفيد الذي توفي (413) و توجد رواية الشيخ المفيد عنه في بعض الأسانيد المذكور في كتاب الأمالي للشيخ أبي علي الطوسي، فإنه يروى الشيخ أبو علي في أماليه مكرراً عن والده الطوسي، عن الشيخ المفيد، عن أبي جعفر محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري. و يظهر وثاقته من إكثار الشيخ المفيد الرواية عنه مع طلب الرحمة، و إن لم يذكر ترجمته في الأصول الرجالية، و هو الثاني و الأربعة من مشايخ المفيد الذين ذكرهم شيخنا في (خاتمة المستدرک ص 521) * و أما والد أبي جعفر هذا هو الشيخ أبو عبد الله الحسين بن علي بن سفيان بن خالد بن سفيان البزوفري، فهو شيخ ثقة جليل من أصحابنا كما ترجمه النجاشي كذلك، و ذكر تصانيفه التي يرويها عنه التلعكبري و الشيخ المفيد و غيرها و منها (ثواب الأعمال) الذي مر في (ج 5 - ص 17). و كما يروى الشيخ المفيد عن هذين البزوفريين - الوالد، والولد كذلك يروى عن ثالثهما، و هو الشيخ أبو علي أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري، ابن عم الشيخ أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان. و يروى عنه التلعكبري في (365) كما ذكره الشيخ الطوسي في رجاله. و البزوفري نسبة إلى بزوفر كغضنفر، قرية قرب واسط على النهر الموقفي في غربي دجلة كما في (معجم البلدان).

آن چه گاه به عنوان ایراد بر سند دعای ندبه گفته می شود، در مورد بزوفری است که نام او در کتاب رجال ذکر نشده است و دیگر این که او هم عصر امام معصوم نبوده است که دعا را از امام شنیده و نقل کند. ولی چنان چه گذشت حاجی نوری در خاتمه مستدرک، او را از مشایخ شیخ مفید بر شمرده و به وثاقتش تصریح نموده است. علاوه بر این بر اساس آن چه از مرحوم آیت الله بروجردی نقل شده، (1) شناخت رجال به وسیله شناخت شاگردانشان نیز امکان پذیر است، (2) بنابراین با توجه به این که شخصیتی مثل شیخ مفید از بزوفری روایات فراوانی نقل کرده و برای او طلب رحمت نموده است، مشخص می شود که وی مورد وثوق کامل شیخ بوده است.

اما این که بزوفری هم عصر امام نبوده و لذا بین او و امام واسطه است، خدشه ای به اعتبار دعا وارد نمی کند؛ چه این که کسی هم مدعی این موضوع نیست و اساساً نقل بدون واسطه از امام لزومی نداشته و داشتن طریق معتبر کافی است. احتمال دارد بزوفری از باب اعتمادی که به سند داشته از ذکر آن چشم پوشیده یا شاگردان او، طریق وی را به امام از باب اعتماد ذکر نکرده باشند. هم چنین بعید نیست بزوفری مذکور، دعای ندبه را از پدرش حسین بن

ص: 134

-
- 1- «قدم البحث أولاً في سند الدعاء المنتهى إلى أبي جعفر محمد بن حسين بن سفيان الغير المترجم مستقلاً في الأصول الرجالية، لكنه ذكر في أسانيد الروايات في ثمان وعشرين موضعاً، و يروى عن والده أبي عبد الله الحسين بن سفيان في موضعين منها، نعم والده الجليل المصنف الثقة المذكور مستقلاً في النجاشي وغيره، وكذا ابن عمه أحمد بن جعفر بن سفيان البزوفري ترجمه الشيخ في رجاله مستقلاً».
 - 2- آیت الله صافی - امامت و مهدویت.

علی بن سفیان بزوفری که از علما و راویان بزرگ قرن چهارم و هم عصر وکیلان امام عصر علیه السلام بوده است، نقل کرده و از جهت اعتمادی که به پدر داشته، سند خود را نیاورده باشد.

استناد برخی از فقهای اسلام به حدیث ندبه و بهره بردن از فرازهای آن در اثبات احکام شرعی، مؤید اهمیت و اعتبار آن در نزد بزرگان است.

یکی از مباحث مطرح در فقه، بحث شرط است که آیا می توان به شرط ابتدایی اطلاق شرط نمود و اگر شرط نامیده شود، آیا لازم الاجراء است؟ شیخ مرتضی انصاری در کتاب «المکاسب» در بخش خیرات در ذیل «حدیث المؤمنون عند شروطهم» می نویسد: بعید نیست که بگوییم عنوان شرط بر التزامات ابتدائی صادق است بلکه متبادر عرفی از شرط، همان التزامات تابع عقد است، همان گونه که از موارد استعمال آن کلمه در مثل قول امام در دعای ندبه استفاده می شود، آن جا که در ابتدای دعا فرمود: «بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه» (1)

قابل ذکر است که هیچ یک از حاشیه نویسان مکاسب، اعتراضی به سند دعای ندبه ننموده و استناد شیخ را مورد مناقشه قرار نداده اند. مرحوم شیخ عبدالله مامقانی در حاشیه خود بر مکاسب می نویسد: وجه دلالت این جمله از دعا بر مقصود، این است که کلام امام به این بر می گردد که خداوند عزوجل به بندگان خود فرمود: هر کس در این دنیا زهد پیشه کند من به او نعمت مقیم عطا خواهم کرد (2) و جناب ایروانی نیز می نویسد: اما اطلاق شرط در دعای

ص: 135

1- المکاسب/ ج 21/5

2- قسم خیرات/ 12.

ندبه به اعتبار این است که در ضمن التزام جزیل ما عنده آمده است (1) بنابراین از نظر شیخ و حاشیه نویسان مکاسب، صحت این دعا مفروغ عنه بوده است که در زمینه احکام شرعیه به آن استناد کرده اند.

بعضی چنین احتمال داده اند که شاید دعای ندبه انشای برخی از علمای شیعه باشد. این احتمال نیز با توجه به سند محکم آن منتفی است، همچنین صدور جملات بلیغ و بلند آن از غیر معصوم محل تردید است. علامه صدر الدین محمد طباطبایی یزدی (متوفی 1154 هـ) در مقدمه شرح خود بر دعای ندبه استناد حدیث روایت شده از امام صادق علیه السلام در مورد دعای ندبه را کاملاً با ادله عامه، مسلم دانسته، آن را ثابت کرده اند و فرموده اند برای اثبات اعتبار این دعای شریف نیاز به تمسک به اخبار من بلغ نیست. همچنین آیت الله صافی در بخش فروع و لاییت در دعای ندبه در کتاب «امامت و مهدویت» بر اعتبار سند این دعا صحه گذاشته اند. علاوه بر این بزوفری پس از روایت این دعا چنین آورده است: «و یستحب ان یدعی به فی الاعیاد الاربعه» ظاهر این سخن می رساند که این دعا از جانب معصوم صادر شده است، زیرا اختصاص دادن همه ی افعال و اذکار به هر یک از احکام خمسسه (وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه) از امور توقیفی است که فقط باید از جانب اولیای معصوم خداوند صورت پذیرد. هم چنین رسم علما این بوده که هرگاه دعا یا زیارتی را از خود انشاء می کردند متذکر این امر می شدند تا بر مردم مشتبه نگردد، از باب نمونه: شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» زیارتی را برای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ذکر کرده اند که از انشاهای

ص: 136

خود اوست و درباره آن می گوید: «من آن را در سفر حج در مدینه در کنار قبر فاطمه زهرا سلام الله علیها قرائت کردم. ولی آن را به این صورت در اخبار نیافتم...»

بنابراین از نظر علما سند دعای ندبه معتبر است ولی چنان چه کسی معتقد باشد سند آن مخدوش است، در پاسخ باید گفت: شیوه برخورد علما با مستحبات که ادعیه نیز از این قسم است، دقت در سند نیست. علما بر اساس ادله عام استحباب دعا و نیز مطابق اخبار من بلغ که دلالت بر تسامح در ادله سنن و مستحبات دارد، احراز صحت سند ادعیه را ضروری ندانسته و برای جواز قرائت آن به رجا و امید مطلوبیت اکتفا می کنند. مضاف بر این، به طور کلی علاوه بر توجه به سند اثبات صحت یک حدیث به سه امر بستگی دارد:

1. موافقت با قرآن

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری است، پس آن چه موافق کتاب خداست اخذ کرده و آن چه مخالف کتاب خداست رها کنید. (1)

2. موافقت با روایات ائمه معصومین علیهم السلام

امام رضا علیه السلام فرمودند: آن چه از جانب ما به شما رسید بر کتاب خداوند عزوجل و احادیث ما عرضه کنید اگر شبیه آن دو است از ما است و گرنه از ما نیست. (2)

ص: 137

1- کافی / ج 1 / 69 / 1

2- وسائل الشیعة / ج 11 / 27 / 33373

3. موافقت با عقل و عدم مخالفت با حکم آن

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر گاه از من حدیثی به شما رسید آن را به کتاب خدا و حجت عقولتان عرضه دارید اگر موافق این دو بود قبول کرده و گرنه آن را بر دیوار زنید (1) و دعای ندبه هر سه ملاک را بطور کامل و جامع دارد. به جلد می توان گفت آیات و روایات متعددی وجود دارد که مؤید هر یک از قسمتهای دعای ندبه است.

توجه خاص دانشمندان دینی به شرح و توضیح دعای ندبه نیز خود به نحوی دال بر اهمیت و اعتبار این دعاست شرح های فراوانی که بر دعای ندبه از گذشته تا حال نگاشته شده است شاهد این مدعاست:

* شرح دعای ندبه از صدرالدین محمد حسنی مدرس یزدی.

* عقد الجمان لندبهی صاحب الزمان از میرزا عبدالرحیم تبریزی.

* وسیلة القربة فی شرح دعاء الندبه از شیخ علی خوئی.

* شرح دعای ندبه از ملا حسن تربتی سبزواری.

* النخبة فی شرح دعاء الندبه از سید محمود مرعشی.

* شرح یا ترجمه دعای ندبه از سردار کابلی.

* معالم القربة فی شرح دعاء الندبه از محدث ارموی.

* وظائف الشیعة فی شرح دعاء الندبه از ادیب اصفهانی.

* کشف الکریه از محدث ارموی.

ص: 138

1- شرح اصول کافی/ ج 2 / 343 ، ح 1 ؛ تفسیر ابو الفتوح رازی / ج 3 / 392.

* نوید بامداد پیروزی از موسوی خرم آبادی.

* شرح و ترجمه دعای ندبه از محب الاسلام.

* نصرة المسلمین از عبدالرضا خان ابراهیمی.

* فروغ الولاية از آیت الله صافی.

* الكلمات النخبة از عطائی اصفهانی.

* رسالة حول دعاء الندبه از محمّد تقی تستری.

* رسالة حول دعاء الندبه از میرجهانی اصفهانی.

* سند دعاء الندبه از سید یاسین الموسوی.

* شرحی بر دعای ندبه از علوی طالقانی.

* و دیگر شروح و رساله ها ... (1)

ص: 139

1- قال آقا بزرگ فی الذریعه: و لدعاء الندبة هذا شروح كثيرة منها: (كشف الكربة) و (وسيلة القربة) و (ترجمه وسیله القربة) بالفارسية (والنخبة) ... ثم ذكر شروح أدعية كثيرة، إلى أن قال: (شرح دعاء الندبة) اسمه (عقد الجمان لندبة صاحب الزمان) كما يأتي. (شرح دعاء الندبة) للمولى حسين الترتبي نزيل سبزوار المتوفى في حدود سنة 1300 هـ. وفيه الرد على البائية و البهائية، و اثبات الرجعة و الرد على منكريها، يوجد عند السيد عبد الله البرهان في سبزوار بخط مؤلفه كما ذكره لنا. ". (شرح دعاء الندبة) اسمه (وسيلة القربة) يأتي كما تأتي ترجمته للسيد جلال الدين المحدث تلميذ مؤلفه. (شرح دعاء الندبة) للسيد محمود بن السيد سلطان على التستري المرعشي المعاصر المعروف بالمعلم، المتوفى بالنجف في حدود سنة 1355 هـ ج. بدأه بالبحث في سند الدعاء ثم في متنه مبسوطاً .. ". (كشف الكربة في شرح دعاء الندبة) للسيد جلال الدين محمد بن القاسم المحدث الأرومي، نزيل طهران.

هم چنین تشرف مرحوم میر جهانی به محضر حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام که ذکرش خواهد آمد مؤیدی روشن بر اعتبار سند دعای ندبه است.

اختلاف در نسخه ها

قابل ذکر است بین نسخه های دعای ندبه تفاوت مختصری وجود دارد. این نوع تفاوت در نقل کلمات و احیاناً حذف و اضافه در متن، امری طبیعی است که در بعضی از ادعیه وجود دارد که البته قابل علاج است. علت بیشتر اختلاف ها در نسخ، سهو کاتبین است.

مراجعه به نسخ مختلف دعای ندبه ما را به این موارد رهنمون می کند:

و نجیته و من آمن معه / و نجیته مع من آمن معه

و تخیرت له اوصیاء / و تخیرت له اوصیائه

و ناوش ذویانهم / و ناهش ذویانهم

فاضبت علی عداوته / فاصنت علی عداوته / فاصن علی عداوته

و قتله اشقی الآخین / و قتله اشقی الاشقیاء من الاولین و الآخین

فلتذرف الدموع / فلتذر الدموع

این المتخیر / این المتخذ

فروع الغی و الشقاق / فروع الغی و النفاق

حبائل الکذب / حبائل الکذب

ص: 140

این صدر الخلائق / این صدر الخلائف

یا ابن الهداة المهديين / یا بن الهداة المهتدين

یا ابن الدلائل المشهودة / یا بن الدلائل المشهورة

ای تحيط بك دونى البلوى / ان لا تحيط بى دونك البلوى

ما نزع عنا / ما ينزع عنا

متى ننتفع / متى ننتفع

عبيدك التائقون / عبيدك الشائقون

و على ابيه / و على ابيه / و على علي ابيه

در قرائت بعضی از کلمات دعای ندبه نیز اختلاف نظر وجود دارد که برای هر یک، باید کار کارشناسی انجام گیرد، آن ها عبارتند از:

و جعلتهم الذريعة اليك / و جعلتهم الذرائع اليك

و كل شرعت له شريعته / و كلا شرعت له شريعته

و لا يقول احد لو / لئلا يقول احد لو

و عرجت بروحه الى سمائك / عرجت به الى سمائك

و اقضاء وُلده / و اقضاء وُلده

جامع الكلمة / جامع الكلم

این الطالب بدم المقتول / این المطالب بدم المقتول

یا ابن الاطائب المطهّرين / یا بن الاطائب المستظهرين

یا ابن القماقمة الاكرمين / یا ابن القماقمة الاكبرين

لا يجارى / لا يجازي

احار فيك / اجار فيك

واناغى / او اناغى

يومنا منك بعده / يومنا منك بغده

وانت رب الاخرة و الدنيا / وانت رب الاخرة و الاولى

توردنا جنانك / توردنا جناتك

نستكمل / نستكمل

او ثرى / او الثرى

ابرضوى او غيرها / ابرضوى ام غيرها

ويمكث في ظلهم / ويمكث في ظلهم

اما اساسى ترين موارد اختلاف چهار مورد است:

1- در بعضى نُسخ، بعد از دعای ندبه، نماز زیارت نیز وارد شده ولی در برخی دیگر ذکر نشده است.

2- در مفاتیح، دعای ندبه چنین شروع می شود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله ... ولی در بعضی نسخ چنین آمده است: الحمد لله الذي لا اله الا هو وله الحمد رب العالمین و صلی الله ...

3- عبارت «عرجت بروحه الی سماءک» در نسخ قدیمی به صورت «نسخت به الی سماءک» آمده است.

ص: 142

4- در مفاتیح، چنین آمده است: (وَصَلَّى عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ) ولی در بعضی نسخه ها این گونه ذکر شده است: «عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْقَسُورِ وَحَامِلِ اللِّوَاءِ فِي الْمَحْشَرِ وَسَاقِيِ أَوْلِيَانِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ وَالْأَمِيرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ شَدَّ كَرَ (ظَفَرَ) وَ مَنْ أَبِي فَقَدْ خَطَرَ (خَسِرَ) وَ كَفَرَ صَدَّقَ لِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أُخِيهِ وَ عَلَى نَجْلِيهِمَا الْمَيَامِينِ الْغُرِّ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا أَضَاءَ قَمَرٌ...»

و اما مورد سوم و چهارم را به جهت اهمیت آن ها به دقت مورد بحث قرار می دهیم:

تأملی در «عرجت بروحه»

یکی از مسائل مهم اعتقادی ما، مسأله معراج آسمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. در قسمتی از دعای ندبه در ضمن شمارش فضائل و مناقب ویژه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به معراج آن حضرت اشاره شده است:

(وَأَوْطَأْتُهُ مَشَارِقُكَ وَمَعَارِبُكَ وَسَخَّرْتَ لَهُ الْبُرَاقَ، وَعُرِجَتْ بِهِ إِلَى سَمَائِكَ)

«گام هایش را به شرق و غرب جهان رساندی و براق را در اختیار او نهادی و او را به سوی آسمان عروج دادی.»

قرآن کریم از معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفته و این سیر را در دو قسمت بیان نموده است. قسمت اول این سیر شبانه در

سوره مبارکه «اسراء» و قسمت دوم آن در سوره مبارکه «نجم» آمده است. همه مفسران، محدثان، مورّخان و متکلمان شیعه بر این عقیده اند که این سفر شبانه با بدن خاکی و پیکر عنصری حضرت انجام شده است، حتی اهل سنت نیز معراج جسمانی و روحانی را باور دارند.

در بعضی از نسخه های دعای ندبه به جای «عرجت به» تعبیر «عرجت بروحه» آمده است و این تعبیر، مسأله مهم معراج جسمانی را مورد ابهام و سؤال قرار می دهد. و این در حالی است که یکی از مهم ترین عقاید دینی ما اعتقاد به معراج جسمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

در این عبارت کوتاه، حداقل به سه مطلب اشاره شده است:

1- سیر شبانه از مکه مکرّمه تا مسجد الاقصی (اوطأته).

این موضوع در سوره ی مبارکه ی «اسراء» مورد بحث قرار گرفته، و ده ها روایت معتبر درباره ی آن از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. (1)

2- عروج به ملکوت آسمان ها (و عرجت به).

این موضوع در سوره ی مبارکه ی «نجم» آمده و تفصیل آن در ضمن ده ها حدیث معتبر از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است. (2)

3- وسیله این عروج - براق یعنی مرکب آسمانی - (و سخرت له البراق)

ص: 144

1- بحار الانوار/ ج 18 / 282-410

2- بحار الانوار/ ج 18 / 282-410

این موضوع نیز در ضمن ده ها حدیث شریف از رسول گرامی اسلام و پیشوایان م علیهم السلام به تفصیل آمده است. (1)

حال کدام یک صحیح است «عرجت به» یا «عرجت بروحه»؟

1- در قدیمی ترین کتابی که متن دعای ندبه در آن ثبت شده و نسخه آن از تغییر و تحریف مصون مانده، کتاب معتبر و ارزشمند «المزار الکبیر» تألیف محدث گران مایه «شیخ ابوعبدالله محمد بن جعفر مشهدی» است که در آن، «عرجت به» آمده است. نسخه ی خطی این کتاب در کتابخانه آیت الله مرعشی وجود دارد. این جمله در نسخه مذکور که به شماره 4903 محافظت می شود، در صفحه 824 سطر هفتم، ذکر شده است.

بعد از مزار کبیر، قدیمی ترین منبع دعای ندبه، کتاب «مزار قدیم» است که نسخه خطی آن در 181 ورق و 17 سطر در کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی موجود است. در این نسخه نیز که به شماره 462 در کتابخانه یاد شده محافظت می شود، عبارت مذکور در ورق 174، سطر هشتم، «عرجت به» آمده است.

سومین منبع این دعا، کتاب ارزشمند «مصباح الزائر» تألیف سیدابن طاووس (م 664 ق.) است. در نسخه ی چاپی این کتاب به جای «عرجت به»، تعبیر «عرجت بروحه» آمده است که این مورد یقیناً غلط است؛ زیرا

اولاً: سید، این دعا را از کتاب مزار کبیر نقل کرده، و در آغاز می نویسد: «ذکر بعض اصحابنا قال: قال محمد بن علی بن ابی قره: نقلت من کتاب محمد بن

ص: 145

الحسين بن سنان البزوفري رضی الله عنه دعاء الندبة و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه، و يستحب ان يدعى به في الاعياد الاربعة». و این دقیقاً تعبیر صاحب مزار کبیر در آغاز دعای ندبه است. بر این اساس تردیدی نیست که سید ابن طاووس این دعا را به واسطه مزار کبیر از ابن ابی قره از بزوفری نقل کرده، و منظور از «بعض اصحابنا» در کلام سید، همان «ابن المشهدی» است و چون همه ی نسخه های مزار کبیر که مورد استناد سید مقدّم بر اوست، «عرجت به» می باشد، بی گمان نسخه ی صحیح مصباح نیز «عرجت به» بوده است.

ثانیاً: «محدث نوری» در کتاب ارزشمند «تحیه الزائر» می نویسد: من در برخی از نسخه های کتاب «مصباح الزائر»، «عرجت به» دیده ام. محدث قمی نیز فرمایش استادش را تأیید نموده است.

ثالثاً: در کتاب مزار قدیم نیز که مقدّم بر سید است و او نیز این دعا را از ابن ابی قره از کتاب بزوفری نقل کرده است تعبیر «عرجت به» آمده است. با توجه به سه نکته یاد شده تردیدی نمی ماند که نسخه ی صحیح کتاب «مصباح الزائر» نیز «عرجت به» بوده، ولی متأسفانه در استنساخ های بعدی عبارت «عرجت به» به «عرجت بروحه» تغییر کرده است.

از مطالب فوق، این گونه نتیجه گیری می کنیم که:

در همه ی نسخه های خطی، چاپی و عکسی «مزار کبیر»، نسخه های خطی موجود از «مزار قدیم» و نیز در نسخه های اصلی «مصباح الزائر» عبارت مذکور به صورت «عرجت به» بوده است.

اما دیگر شواهد صحت عبارت «عرجت به»:

1. جمله ی «و سخرت له البراق»؛ براق را در اختیار او نهادی. اگر در این جمله تأمل شود، صحیح بودن نسخه «عرجت به» روشن می شود، زیرا معراج روحانی نیاز به مرکب ندارد.

2. جمله ی «و اوطأته مشارقک و مغاربک»؛ شرق و غرب جهان را زیرپاهایش در نوردیدی. این جمله نیز در جسمانی بودن معراج صراحت دارد، زیرا در سفر روحانی، در نوردیدن و گام نهادن مطرح نیست.

در این آثار نیز عبارت «عرجت» به آمده است:

1- تحیه الزائر، از میرزا حسین نوری (م 1320 ق.).

2- مکیال المکارم، از میرزا محمد تقی فقیه احمدآبادی (م 1348 ق.).

3. مفتاح الجنات، از صاحب اعیان شیعه (م 1371 ق.).

4. شرح دعای ندبه، از محیی الدین علوی طالقانی (م 1387 ق.).

5. شرح دعای ندبه، از مرحوم شیخ عباسعلی ادیب

6. سخنان نخبه، در شرح دعای ندبه، از عطائی اصفهانی

7. شرح دعای ندبه، از سیدعلی اکبر موسوی محب الاسلام

8. ندبه و نشاط، از احمد زمردیان

9. الصحیفة الرضویة الجامعة از سید محمداقرا موحد ابطحی

10. الصحیفة المبارکة المهدیة، از سید مرتضی مجتهدی

ص: 147

مؤلفان این کتاب که در شرح دعای ندبه، مطالبی را به قلم تحریر در آورده اند، عبارت «عرجت بروحه» را غلط دانسته و تصریح کرده اند که «عرجت به» است، که بعضی از آنان عبارتند از:

1. شیخ محمد باقر رشاد زنجانی (م 1357 ش).

2. شیخ عباسعلی ادیب، صاحب «هدیه العباد» در شرح حال صاحب بن عباد و مدفون در مقبره ی ایشان.

3. عطائی اصفهانی، در شرح دعای ندبه.

4. هیأت تحریریه مجله مکتب اسلام.

5. آیت الله صافی، در فروغ ولایت.

6. رضا استادی، در ده رساله

7. احمد زمردیان، در شرح دعای ندبه.

8. سید مرتضی مجتهدی، در صحیفه مهدیه.

ولی چنان چه شخصی به صحت عبارت «و عرجت بروحه» معتقد باشد، در پاسخ خواهیم گفت: این عبارت با اعتقاد به معراج جسمانی منافاتی ندارد، زیرا:

اولاً: معراج رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یقیناً بیش از یک بار بوده، و بر اساس روایتی از امام صادق، علیه السلام یک صد و بیست بار آن حضرت به معراج رفته است. (1) و این احتمال وجود دارد که در بعضی موارد روحانی بوده است و در برخی جسمانی.

ص: 148

ثانیاً: در دستور زبان عربی، حرف جر «ب» به معانی مختلفی آمده است و یکی از آن معانی «مع» است لذا «عرجت بروحه» معنا می شود «عرجت مع روجه» و این با معاد جسمانی سازگار است.

ثالثاً: تعبیر «و عرجت بروحه» نص در معراج روحانی نیست، بلکه شامل معراج جسمانی نیز می شود، زیرا:

اولاً: اثبات شیء نفی ماعدا نمی کند.

ثانیاً: در زبان عربی استعمال بعض در کل، بسیار شایع است، مانند استعمال «رقبه» برای «انسان» که در قرآن کریم نیز به کار رفته است.

(1)

یکی از مؤیدات اعتبار دعای ندبه و نیز صحت نسخه ی «عرجت به»، تشریف مرحوم سید محمد حسن طباطبائی میرجهانی است. وی جریان ملاقات خود با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را چنین نقل می کند:

«در عصر ریاست و مرجعیت مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (قدس سره)، این جانب مورد وثوق و توجه معظم له بودم. روزی ایشان پول زیادی به من دادند و امر فرمودند که به سامرا بروم و پول ها را بین طلاب سامرا و خدام حرم عسکریین علیهما السلام تقسیم کنم. این جانب به سامرا رفتم و فرمان ایشان را امتثال کردم و پول ها تقسیم شد. خدام حرم عسکریین علیهما السلام احترام زیادی برایم قائل بودند و من از این احترام استفاده کردم؛ از کلیددار حرم خواستم تا اجازه دهد من شب ها به تنهایی در حرم بیتوته کنم؛ کلیددار نیز موافقت کرد. ده شب تا صبح در کنار قبر آن دو امام معصوم علیهما السلام شب زنده داری و تضرع کردم. قبل از طلوع فجر روز دهم که

ص: 149

شب جمعه بود، کلیددار در را برایم گشود و شمع‌ها را روشن کرد. در آن هنگام با شوقی زیاد به سرداب مقدس مشرف شدم و از پله‌ها پائین رفتم؛ با تعجب دیدم فضای سرداب کاملاً روشن است و شمع‌ها گویا در آفتاب روشن شده‌اند. سید بزرگواری به قیافه مرحوم سید العراقین اصفهانی به حالت تشهد نشسته و مشغول ذکر و عبادت بودند. چون سلام کردن به نمازگزار مکروه است، سلام نکردم و از مقابل ایشان گذشتم و نزد در «صُفّه» ایستادم و زیارت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را خواندم.

سپس آمدم و در جلوی آن سید بزرگواری ایستادم و به نماز مشغول شدم و پس از نماز مشغول «دعای ندبه» شدم و با سوز و حال، جملات آن را زمزمه کردم. هنگامی که به جمله «و عرجت بروحه الی سمائک» رسیدم، آن بزرگواری از پشت سرم فرمودند: «و عرجت به الی سمائک»، معراج پیامبر جسمانی بوده است، «بروحه» از ما اهل البیت نرسیده است و چرا وظیفه خود را رعایت نمی‌کنید و جلوتر از امام نماز می‌خوانید؟!

من با دیدن و شنیدن این نشانه‌ها باز هم در غفلت بودم! دیگر حال دعا از دست رفته بود. دعای ندبه را به سرعت تمام کردم و سپس به سجده رفتم. ناگهان در سجده به خود آمدم و با خود گفتم: این آقا کیست که می‌فرماید: «بروحه» از ما اهل البیت نرسیده است! و می‌فرماید چرا جلوتر از امام نماز می‌خوانید! آن نور خیره‌کننده‌ای که سرداب را روشن کرده و نور شمع‌ها را تحت الشعاع قرار داده است، از کجاست؟ بسیار ترسیدم و سر از سجده

برداشتیم تا دامن او را بگیریم؛ اما دیدم سرداب تاریک است و هیچ کس در آن جا نیست...» (1)

تأملی در «السید الاصغر»

در فرازی از دعای ندبه، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عنوان «السید الاصغر» یاد شده است و این در حالی است که در بسیاری از نسخ به جای این عبارت عنوان «السید القسور (دلاور)» آمده است.

در کتاب مفاتیح الجنان چنین می خوانیم:

(وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ جَدِّهِ وَرَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَعَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْأَصْغَرِ)

«و درود فرست بر جدش محمد رسول تو، آقای بزرگ و درود فرست بر پدرش آقای کوچک ...»

ولی در بعضی نسخ، چنین ذکر شده است:

(... وَصَلِّ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَصَلِّ عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْقَسُورِ وَحَامِلِ اللَّوَاءِ فِي الْمَحْشَرِ وَسَاقِي أَوْلِيَائِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ وَ الْأَمِيرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ شَكَرَ (ظفر) وَمَنْ أَبِي فَقَدْ خَطَرَ (خسر) وَكَفَرَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أُخِيهِ وَعَلَى نَجْلِهِمَا الْمَيَامِينِ الْغُرَرِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا أَضَاءَ قَمَرٌ ...)

و نیز با کمی اختلاف ذکر شده است.

ص: 151

1- سید محمد حسن طباطبائی میرجهانی به نقل از: عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علما و طلاب، محمد رضا بافقی اصفهانی، نصاب قم، چاپ اول 1379/71 و 72.

(وَصَلَّ عَلَى جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ وَصَلَّ عَلَى أَبِيهِ السَّيِّدِ الْقَسْوَرِ وَحَامِلِ اللَّوَاءِ فِي الْمَحْشَرِ وَ سَاقِي أَوْلِيَائِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ وَ الْأَمِيرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ ظَفَرَ وَ شَدَّ كَرْ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَقَدْ خَطَرَ وَ كَفَرَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَخِيهِ وَ عَلَى نَجْلِهِمَا الْمَيَامِينِ الْغُرَرِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا أَضَاءَ قَمَرٌ وَ عَلَى جَدَّتِهِ الصَّدِيقَةِ الْكُبْرَى)

«و درود فرست بر جدش محمد، رسول تو، آقای بزرگ و درود فرست پدرش علی، آقای دلاور و حامل پرچم در روز محشر و آب دهنده به دوستانش از نهر کوثر و سالار بر بقیه مردم، آن کسی که هرکس به او ایمان آورد شکر نموده و هر کس نافرمانی کند به مشکل (هلاکت) افتد و کافر شده است. درود خدا بر او و برادرش و دو فرزند با برکت و سفید رویش مادامی که خورشید طلوع کرده و ماه نور افشانی می کند.»

حال کدام نسخه صحیح است؟

به نظر می رسد نسخه «السید القسور» از قوت بیشتری برخوردار است. زیرا: اولاً: عنوان «السید الاصغر» با شخصیت امیر المؤمنین علیه السلام که مطابق آیه ی مباحله نفس الرسول است، چندان سازگار نیست مگر با توجیهاتی. (1)

ثانیاً: عنوان «السید القسور» حامل پیام و فضیلتی از فضایل حضرت امیر است و این با قسمت های دیگر دعای ندبه که در جهت بیان فضایل اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله عليهم است هماهنگی دارد.

ص: 152

1- مانند این توجیه که صحیح است که حضرت امیر از نظر مقام نوری مساوی رسول مقدس اسلام است ولی از نظر منصب، مقام و منصب رسالت رسول اکرم چون همراه با مقام امامت کلیه است از مقام حضرت امیر که وصی و جانشین هستند بالاتر است.

ثالثاً: در نسخه هایی که عبارت «السید القسور» آمده است، فضایل دیگری چون حامل اللواء، ساقی الکوثر و ... ذکر شده که این تعابیر در نسخی که تعبیر السید الاصغر دارد، نیامده است.

رابعاً: کتبی که «السید القسور» را ذکر کرده اند از نظر تعداد بیشتر از کتبی هستند که السید الاصغر را آورده اند مانند این کتب:

* اقبال الاعمال، سید بن طاووس ص 608

* تحفة الزائر، علامه مجلسی

* زاد المعاد، ص 502

* الصحیفة المهدیة، شیخ ابراهیم بن محسن کاشانی، ص 87

* مفتاح الجنات، عالم بزرگوار سید محسن امین، ج 3، ص 255

* تکالیف الانام، صدر الاسلام همدانی، ص 195

* عمدة الزائر، آیه الله سید حیدر کاظمی، ص 358

* فوز اکبر، علامه میرزا محمد باقر فقیه ایمانی، ص 124

* مکیال المکارم، علامه سید محمد تقی موسوی اصفهانی، ج 2، ص 99

* منهاج العارفين علاء الدین سمنانی، ص 159

* ضیاء الصالحین، ص 542

* الصحیفة الصادقیة، ص 728

* هدیة الزائرین، محدث قمی، ص 648

* جماع الاسبوع، سید بن طاووس

در این جا ممکن است سؤالی پیش آید و آن این که چرا نسخه ی «السید الاصغر» متداول شده و قرائت می شود؛ حال آن که تعبیر «السید القسور» در

ص: 153

نسخ بیشتری آمده است؟ در جواب می‌گوییم: در حال حاضر کتاب «مفاتیح الجنان» در میان عموم مردم مطرح و مورد استفاده است و طبیعی است که ایشان دعای ندبه را از روی مفاتیح قرائت می‌کنند و در «مفاتیح الجنان» تعبیر «السید الاصغر» آمده است.

خاتمه

دعای ندبه دارای محتوایی بلند و عرفانی است، متن آن قوی و سندش در نهایت اعتبار است. اختلاف در نسخ ادعیه و زیارات، امری است که معمولاً اتفاق می‌افتد و این امر به اعتبار سند آن خدشه وارد نمی‌کند. در این نوشتار بر اساس دلایلی که گذشت، توصیه شده است که بجای «عرجت به»، از جمله ی «عرجت بروحه» استفاده شود.

و نیز بجای «السید الاصغر»، جمله «السید القسور» که با شأن و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام تناسب ویژه‌ای دارد، استفاده گردد. مشخص است که باب دقت و تأمل در نسخه‌های این دعای شریف، باز است و بر صاحب نظران دینی است که این مهم را به انجام برسانند.

1. قرآن کریم
2. مرحوم کلینی - کافی
3. شیخ حر عاملی - وسائل الشیعه
4. شیخ انصاری - مکاسب المحرمه
5. رازی - تفسیر ابو الفتوح رازی
6. حاشیه ایروانی بر مکاسب
7. حاشیه مامقانی بر مکاسب
8. صدر الدین محمد طباطبایی یزدی - شرح دعای ندبه
9. سید بن طاووس - اقبال الاعمال
10. محمد بن المشهدی - مزار کبیر، نسخه خطی
11. محمد بن عمر بن عبدالعزیز المعروف بالکشی - رجال کشی
12. مرحوم نجاشی - رجال نجاشی
13. حسن بن یوسف بن مطهر معروف به علامه حلّی - رجال علامه
14. محدث نوری - مستدرک
15. محمد رضا بافقی اصفهانی - عنایات حضرت مهدی علیه السلام به علماء و طلاب
16. شیخ صدوق - کمال الدین
17. شیخ طوسی - غیبت
18. علامه محمد باقر مجلسی - بحار الانوار
19. آیت الله صافی - امامت و مهدویت

20. صدر الاسلام همدانى - تكاليف الانام في غيبة الامام

21. آيت الله شيخ على اكبر نهاوندى - العبقرى الحسان

22. قطب راوندى - مزار قديم

23. آيت الله خوئى - معجم الرجال

24. سيد بن طاووس - مصباح الزائر

25. سيد بن طاووس - اقبال الاعمال

26. علامه محمد باقر مجلسى - زادالمعاد

27. على اكبر مهدي پور - با دعای ندبه در پگاه جمعه

28. علامه محمد باقر مجلسى - تحفة الزائر

29. كاشانى شيخ ابراهيم بن محسن - الصحيفة المهدية

30. عالم بزرگوار سيد محسن امين - مفتاح الجنات

31. آيه الله سيد حيدر كاظمى - عمدة الزائر

32. ميرزا محمد باقر فقيه ايمانى - فوز اكبر

33. علامه سيد محمد تقى موسى اصفهانى - مكيال المكارم/ج 2 / 99.

34. علاء الدين سمنانى - منهاج العارفين/ 159.

35. ضياء الصالحين/ 542.

36. الصحيفة الصادقية/ 728.

37. محدث قمى - هدية الزائر

38. سيد بن طاووس - جماع الاسبوع

39. صدرالدين محمد حسنى مدرس يزدى - شرح دعای ندبه

40. ميرزا عبدالرحيم تبريزى - عقد الجمان لنذبة صاحب الزمان

41. شيخ على خوي - وسيلة القربة في شرح دعاء الندبة
42. ملا حسن تربتي سيزواري - شرح دعای ندبه
43. سيد محمود مرعشي - النخبة في شرح دعاء الندبة
44. سردار كابلی - شرح يا ترجمه دعای ندبه
45. محدث ارموی - معالم القربة في شرح دعاء الندبة
46. اديب اصفهانی - وظائف الشيعة في شرح دعاء الندبة
47. محدث ارموی - كشف الكربة
48. موسوی خرم آبادی - نوید بامداد پیروزی
49. محبّ الاسلام - شرح و ترجمه دعای ندبه
50. عبدالرضا خان ابراهيمی - نصرة المسلمين
51. آيت الله صافی - فروغ الولاية
52. عطائي اصفهانی - الكلمات النخبة
53. محمد تقی تستری - رسالة حول دعاء الندبة
54. ميرجهانی اصفهانی - رسالة حول دعاء الندبة
55. سيد ياسين الموسوی - سند دعاء الندبة
56. علوی طالقانی - شرحی بر دعای ندبه
57. ميرزا حسين نوری - تحية الزائر
58. صاحب اعيان الشيعة - مفتاح الجنات
59. محی الدين علوی طالقانی - شرح دعای ندبه
60. مرحوم شيخ عباسعلی اديب - شرح دعای ندبه

61. سيد على اكبر موسوى محب الاسلام - شرح دعای ندبه

62. احمد زمرديان - ندبه و نشاط

63. سيد محمد باقر موحد ابطحي - الصحيفة الرضوية الجامعة

64. سيد مرتضى مجتهدى - الصحيفة المباركة المهدية

65. شيخ عباسعلى اديب - هدية العباد

66. هيأت تحريريه مجله مكتب اسلام

67. سيد مهدي مدرسى - فروغ ولايت

68. رضا استادى - ده رساله

69. احمد زمرديان - شرح دعای ندبه

70. سيد مرتضى مجتهدى - صحيفه مهديه

ص: 158

توجه: معرفی سایت ها، لزوماً به معنای تأیید تمامی محتویات آن نیست.

<http://www.yazahra.net>

سایت تخصصی حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

این سایت پیرامون شخصیت والای حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها به ارائه ی مطالبی همت گماشته است که از جمله ی آن ها می توان به عناوین زیر اشاره نمود:

- خلقت حضرت
- اسامی القاب و کنیه های حضرت
- نسب حضرت
- ازدواج
- خطبه ها و سخنان
- فضائل و مناقب
- جلوه های رفتاری حضرت
- شهادت مظلومانه ی حضرت
- حضرت در کلام متفکرین
- فدک
- کتابشناسی

<http://www.balaghah.net>

پایگاه تخصصی نهج البلاغه

سایتی کامل و زیبا با بخش هایی مانند:

- متن نهج البلاغه

• ترجمه و شرح خطبه ها، نامه ها و حکمت ها

• اندرزهای نهج البلاغه

• شگفتی های نهج البلاغه

• نهج البلاغه ی گویا

ص: 159

مؤلف: حاج شیخ عباس قمی مترجم: محمد باقر محبوب القلوب

ناشر: آفاق (1379)

قیمت پشت جلد: 23000 ریال

محتوای کتاب: این کتاب در چهار باب به صورتی مختصر، جوانب مختلف مربوط به حضرت صدیقه ی کبری سلام الله علیها را با استناد به احادیث معتبر و پر محتوا بیان کرده است.

در باب اول چگونگی ولادت، نام ها، کنیه ها و رابطه ی ایشان با اهل خانه مطرح شده است. باب دوم به بیان گوشه ای از فضایل حضرت صدیقه طاهره علیها السلام و مهرورزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان اختصاص یافته است. باب سوم مشروحاً توطئه ی سقیفه، و ستم ها و آزارهایی را که پس از رحلت پیامبر بر آن حضرت وارد آمد، بیان می کند. و در باب چهارم به زندگی اندوه بار حضرت زهرا سلام الله علیها پس از رحلت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله پرداخته شده است.

هجوم به خانه ی صدیقه ی طاهره علیها سلام

مؤلف: عبدالزهره مهدی

بازنویشت: محمدحسن غروی

ناشر: نشر مولود کعبه (1383)

قیمت پشت جلد: 12000 ریال

محتوای کتاب: کتاب ترجمه ملخص کتاب «الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام» است این کتاب در شش فصل با عناوین زیر آمده است:

فصل اول: پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی مصائب خاندانش.

فصل دوم: چگونگی برگشت مردم به زمان جاهلیت و قسمتی از وقایع بعد از حجة الوداع تا شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و جریان سقیفه. فصل سوم: هجوم بر خانه ی فاطمه علیها السلام و تخلف عده ای از بیعت ابی بکر و قضایای سوزانیدن درب خانه ی حضرت. فصل چهارم: اسناد قضایا از کتب شیعه و عامه به ترتیب و فیات مؤلفین. فصل پنجم: خشم امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام بر منافقین و دفن شبانه ی حضرت زهرا علیها السلام. فصل ششم: سؤال و جواب در اطراف هجوم به خانه ی زهرا علیها السلام.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

